

اصل مجسم باید اجرا حدی را انکار نمایند
و ارباب هنر را محترم دارند .
حضرت به آانه

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر

۸

دوره حاجی میرزا حمید ر علی اصفهانی

ناشر



عصر جدید

نویسنده چاپ و نشر کتاب

دارشقات - آلمان

نشریه

انجمن نویسندگان
کتاب و هنر
سویس

«انجمن ادب و هنر» در سال ۱۳۶۸ شمسی در آکادمی لندگ (سویس) تأسیس شده و برای توسعه، ترویج و اعتلاء زبان پارسی و شناسائی و تقدیر از موارث فرهنگی و هنرهای اصیل ایرانی می‌کوشد.

انجمن سعی دارد نقش مؤثر جامعه بهائی ایران را در پیشبرد و توسعه و تعالی ادب و فرهنگ آن سرزمین و نیز قدر و منزلت آثار ادبی و هنری بهائیان ایرانی را که تاکنون ناشناخته مانده است، به جامعه غیربهائی ایرانی بشناساند.

«انجمن ادب و هنر» برای نشر آثار ادبا، شعرا و هنرمندان بهائی تلاش می‌کند و به خلاقیت و نوآوری و پرورش و شکوفائی قریحه‌ها و استعدادهای ادبی و هنری آنان در حدّ مقدور کمک می‌نماید.

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر شامل متن سخنرانی‌هایی است که توسط ادبا و محققان بهائی در مجامع سالانه انجمن در لندگ ارائه می‌شود. به این مجموعه به تناسب، آثار دیگری از سخنوران و نویسندگان بهائی اضافه می‌گردد.

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۸)

«دوره حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی»

نشریه انجمن ادب و هنر - آکادمی لندگ (سویس)

ناشر: مؤسسه عصر جدید - دارمشتات - آلمان

چاپ اول: ۵۰۰ نسخه

چاپ «ریحانی» - دارمشتات - آلمان

۱۵۴ بدیع - ۱۳۷۶ شمسی - ۱۹۹۷ میلادی

ISBN 3-906726-03-7

فهرست مندرجات

۱- برخی از الواح نازله خطاب به حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

- ۲- پیش‌گفتار..... ۱۳
۳- گشایش دوره «حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی»..... ۱۵

الف - احوال و آثار حاجی میرزا حیدر علی

- ۴- احوال و آثار حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی..... ۲۱
۵- الواح نازله به اعزاز حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی..... ۴۱
۶- دلایل العرفان فی ظهور الحجّة و التّیّان ۵۷
۷- خاطراتی از حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی..... ۶۷

ب - تحقیق در مضامین آثار مبارکه

- ۸- مروری بر کلمات مبارکه مکنونه عربی..... ۸۱
۹- نگاهی به تفسیر حدیث «کنت کنزاً مخفیاً...»..... ۹۴

ج - امر بهائی و دیانت اسلام از دیدگاه تطبیقی

- ۱۰- آینده تعلیم و تربیت از منظر آثار بهائی..... ۱۰۵
۱۱- حضور ایران در اسلام..... ۱۱۳
۱۲- نظم نوین جهانی و تحولات فکری عصر جدید..... ۱۳۰

د - هنر و هنرمندان

۱۳- میرزا ابراهیم عکاس‌باشی

- نخستین فیلم‌بردار ایرانی..... ۱۴۷

و یادی از چند موسیقی دان بهائی..... ۱۵۶

ه - گلبرگی چند از گلزار ادب ایران

۱۵- چند اثر مشهور از حاجی میرزا حیدر علی ۱۶۹

۱۶- اشعاری از سراینندگان معاصر..... ۱۷۷

و - گوناگون

۱۷- در دوره حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی چه گذشت؟..... ۱۸۶

۱۸- زندگی نامه نویسندگان..... ۱۹۰

۱۹- هشتمین دوره سالیانه انجمن ادب و هنر

«دوره حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی»..... ۱۹۵

۲۰- نشریات انجمن ادب و هنر

روی جلد: اولین مشرق الاذکار اروپا - هوفهایم (لانگنهاین) آلمان.

پشت جلد: ارگ بم - ارگ بم بازمانده یک شهر باستانی از دوران جلال و شکوه ساسانیان است. بم در استان کرمان

واقع شده و تا کرمان ۲۰۷ کیلومتر و تا طهران ۱۲۷۱ کیلومتر فاصله دارد. بم ۳۰۰ متر پائین تر از سطح دریا قرار دارد.

بفضل الوالح حضرت بهادته خطاب به حاج میرزا حیدر علی اصفهانی

بسم الله الاقدس الاعظم

علیک یا جامع البسلا، والمنفرد بسید الله مالک الاسماء، والمسجون بما عرضت عن الاشیاء بقبلاً الاله فاطر السماء
بجهد ربک و بهای جزایر الملاء الاعلی و بسا، الذی ما اطلع به احد الا انتم رب الآخرة و الاولی علیک ما مطلع الوفا بجهد
و ثمانه و ذکر حشر فملکوت امر و اشهد انکم محتمه قرآنه ما لاحله احد الاعزیز ان یفیکم ما تحرك به تسبیح الاله ف ذکرکم
و شن انکم تستمع الاثمار الا اثمار ذکرکم و تتعجب الاشبج را الا اشجار و جحلم و تغرب النجوم الا انجم و جوهلم و تحلف الابصار
الا ابصار عرفانکم و تنهد منبأ الظنون کلها و یقرب بانها باعناکم طوبی لمن یقرب الیک و تمسک بکم حباً لله لیهتم در اعلم انجیر .

هو الی طق باحق

یا حیدر قد برع نداء الهم را به نوش جان بخشید و لسانی حکمتش را در صدق قلب مقدره و از ابصار خانی قنبر
به اسم مالک یوم دین حفظش را ، صدق رسد ربک رب العرش العظیم ، آنچه در عراق از قلم نیر آفاق شراق نمود
ظاهر و از هر بلد رنق مرتفع ، سبحان الله بحر علم کرم به حال اوج فاعلم و موج بیان در هر صلیب عام و جوه خویده از جیب
عبادت را از این خضر البر محمد و م نصرا مید ، قدر الهم انفس تجبک الفداء ، و روح لفضاک الفداء ، عبادت در
بیوت به خود مشغول و تود سجده اعظم به ذکر ایش مشغول آیات خضر را کدام قسم احصا نماید و کدام ادراک به هوای فریب
هر حرف از حر و فات باب اعظم است از بلا مؤخنین و متوجین ، لعنه الله الیک کلمه از کلمات معانی مستوره در خود را ظاهر نماید
غایب از هر طرف کلمه مبارکه تنبأ الیک یا خف الله نوب و رجنا الیک یا ستار العیوب ناطق گویند ، که لک نظر بصاحب
نوره و اجتهاد اعظم موجه ، طوبی لک و من فی شاق الله رب العالمین .

بنام بختیاری داند و نام برین

احمد ندرت مرقه بعد مرقه و مرقه بعد مرقه و طوابع بطور اصفا شد اگر تم لعل ایام صامت مشاهده
 غیر جواب اخبار نداشت باین نبوده و نیست از سر تا بک بغیر ما بشمار و حکیم کازید و از علم بد مبارکی اسم عظیم بر آن مقام
 منصوب بجه و خلد بود طوبی لک و تقدیم نبذ و او هو احم و اخذ و او ایا رتفع بدین الله و امره بمنزله عباده یا علی بلا یار تحسینی
 قبول نجویم و در بسید الکرم محمد بن محمد آنچه که بت ممدود نکرده و به مداد محصور نشود که شاید نفوس از آرایش او هام پاک شوند
 و به آسایش از برفانز گزند از حق اتحاد و کوشش و در از صبح مالک ایجا جابر و ساریت و کفر در سید رحمت و تفاوت سائر
 اسم از حق خبر و غنم طلب که یک سیر از خود تقدیر بفرستد که شاید رواج فرجه اختلاف را از با بنیر منح نماید اگر شخصی
 ایوم تله تکلین شخصی پیدا از نشان او چیز بکاید لا و نفس حق بلکه ثبت شود و حق بنفسه او را رتفع نماید . یا علی حق سبوح است
 و بصیر است لا یعرب عن علمه من شئ به نفس ایوم سبب اتحاد شود و اصنام اختلاف را به اسم حق بشکند او در حبیب
 سابع مذکور و در جمیع الواج مسطور آید . بگوایر که شاید نیندازد از مظلوم را و الله به جبر الفت متمسک شود و به پذیر اتحاد
 قشبت کفر محسد را در این فقره مبذول دارد که شاید انوار وفاق و اتفاق آفاق را روشن نماید در سر در رض صا که فریب
 از خانه و دیار خود را مانده اند حبیب که در الوجه مذکورند لعنه الله قد نزل لهم مانا ح به الملائع و الذین طافوا عرشی
 العظیم . انشاء الله به اجتهت سر و طیران نمایند چه که آنچه برایشان وارد شد الله بوده سوف یظهر الملک ما کتبه الله
 لهم فز کتابه یحفظ . جمیع را بکسیر برسان و بیغنیات آبر مسرور دار بر حسب ظاهر مخصوص بر یک چیز را رساند این نظر
 به حکمت بوده قد شدت الذرات بذکر ایم و اقبال الیهم و عنایه لهم لکن نطق تسل و سائر و عبد الله را کافرا
 که در الوجه و یحسب ما نزل من ملکوت علم و جبروت بی اللبیب و اگر به سبب از اسباب به او ظاهر شود جمع نیاند باین نبوده و
 و غیت از حق خبر و غر طلبید که آن نفوس منقبله که از کاسر با سار و ضرا در بسید مالک اسما را شمس اند به کمال محبت
 و سرور از نطق سماء استقامت نمیر و روشن باشند . کبر من قبل از قبله و هم و قوامی صر و متذکران العظیم محمد لله رب العالمین .

بسم المشرق الحكيم

يا حيدر مالك قدر ذكرت فخره و مين بايد و مي فرمايد حال مصروف توحيث و خدمت توجه اثرت كو شمرت بجا
بگو بگو يا مقصود النبيين المرسلين عظم در راه تو صرف شد منم مصرفم خدمت قيام بر خدمت لمرت و ذكر و ثنيت بين
عبادت اينم خدمتم از م شراحت و ذكر و لويست و مودت و استانت اينم اثرم اما انم بديك ليسر ل ان
اذكر و انطق فهد المقام الرغبت اخذ فرمايد انما ريسر لده عبوديت ربه شانه ظاهره فرما ر سبب نجات
و از در احد عالم شو الامم امرك و احكم فميسر لاف في قبضه قدرتك تفعل ما تشاء في حيث استوانت الحمد لك ان مرت مطاع
و حكمت من غير مقبول بد جان راشانه و روان را در اينم مقام معتر در نه جلت عظمتك و عدت قدرتك لا احكم
الانت و لا امر الانت و لا مقصود الانت و لا محبوب الانت يا حيدر ذكر جناب فضل رانموز قبر به اثر
معلم اعطاف و در ميز عين در سحر عظم امام و جدينا عظيم مذكور بشرة بذكر و حمت و عنان من الله ان توقعه و يؤيده
عنه ذكره و ثنانه و ما امر به من عنده انه هو النبي العظيم و نذكر رجب قبره و نذكره بما جبر من قلم الالواح و بشرة بحضور
اسمه لدر المظلوم فهد المقام الكرم يا عبد الكرم هذا ندا هدر الكلم في طور العرفان اذا سمعت قولك الحمد
يا مقصود انفة المقربين انا ذكرنا لذي القربى و الوجة و آمنوا بالله الفرد العجب يا عبد الله مولى الورد نقول قد فاز
العالم و الامم فوهم عجيب قد عرضوا عن فقر الالواح مقبلين لاصنام انهم من الاخرين طوبى لك
بما فرقت بذكره و ذكرنا لك سر في حجاب خليفه البها عليه السلام عزله ربه رب العالمين انتم

خ رط (۱) اسراء الله بسمه المنين اعلم من السموات و الارضين

اينم نامه لمرست از منجز به منجانان فرسيد الله انرا نظر الاله و المذكور لدر العرش مكتوبى له بجه جناب اسم خود

۱- فرطوم (مودان) محققا جبريسه زاحيد رط و ديكر اجبت در انجا اسيه بچوند .

علیه بجا آید رساله نمودید به ساحت اقدس حاضر حال بهتاج روزداد لازمال ذکر آنجا بنامه در المظلوم بوده و
خواهد بود سایر اجباب را تکبیر منیع برسانید و از لسان حق به نیز کلمات شرفات کفر را منت ذکر دارید بگویند
از جهت تاجرت ابدیه و عزت سرمدیه را از دست بدمید به اسم حق مذکور بجا آید و در سید حق به بلایا عظیمه و
رزایا کثیره منت ملامت شده لید اگر چه در ظاهر مغفوض و لکن در باطن محبوب بوده و خواهد بود زحمت کشیده آید و در سید
محبوب ارضای صحر بلایا نموده لید حال بسیار حیف است که به شئونات ظنونیه این نعم باقیه را از دست بدمید
باشنودند ناراضح نیز را و به ذلت خود بعد از عزت کبر را زهر مشوید و نفسه احق سون یزین الله دیهاج کتاب الوجوه
بذکر احبانه الذین حملوا الرزایا فرسبیده و سافر و افر الببلاد باسمه و ذکره و بفتح کثر من فاز بلغا تم بین العباد
و یتنیر بذکرهم من الببلاد امر و ستان این مقام عظم را ضایع مکنید و به ظنونات فانیه از ظهورات باقیه دور
ممانید بصیر خیر میفرماید اربنیه محکم که به ایام عنایت رحمانیه مخصوص شما بنا نهاد شده بفاسر ظنون و غفلت
خراب مکنید و اشجار ذرکیه الطافیه که در حضور ملکوت ربانیه به اسم شما غرس شده به فشار جهد و ناکار از قطع نمایند
دارد شده بر شما آنچه بر حق دارد شده و نیز مقام است که ملا مقربین و مخلصین زجر و آمار بوده اند و حال غمخوار استحقاق
محض جود و فضل به شما عطا شده چگونه زهر میشود که این مقام را از دست بگذارید و اجراء باقیه دانسته خود را ضایع
کنید و عمر منتقصا عمر الحیات تفکر کنید تا به شمس مضمینه که در قعر بحر قدر الهیه مشرق است فائز شوید و به مال اعمال
پای برید ایام گذشته و باقر انهم کالارایح العاصقه فرور خواهد نمود و آنچه مشهود منقود خواهد شد جسد نمایند و اعمال
خود را به اکلید استقامت نمرین دارید انست نصح مظلوم که محض فضل و کرم از دست نماند ثابت شده طوبی التنبین
طوبی التفتکونیه طوبی التفتکونین یا ایها التفتکون فرج العرفان و الطائر فرج الایقان ان التعلیم بالقیاس کالتفتکونیه طوبی التنبین
و تقریب الیه انه لیسوا الغفور الرحیم اگر چه رسورات اجباب آنرا بر حسب ظاهر به تفصیل در العشر مذکورند و لکن این کلام
محض عنایت نازل که مبارک دورات آفاقیه و شئونات انفسیه از نفسور را از عنایات باقیه الهیه محرم ممانید

دعوى الذکر کتب المؤمنین مکتوبی هم کہ بہ لسان حجج ابوالقاسم بہ جناب سجاد رسالت شدہ بہ ساحت اقدس حاضر
سند اسم بان توفیقہ علی الاستقامتہ علی الأمر والنظر فر عواقب الأمور لانه لہو العسیر الغفور .

روح از الواح حضرت عبدالهیا، به اعزاز صاحب میرزا حیدر علی رصفهانی :

حیف حضرت حیدر قبری علیہ سبحانہ و تعالیٰ

بخواند

در عزیز روحا شب و روز به یاد تو هستم آنرا فراغت ندارم ولی از کثرت مشغولیت که راه روح و جانم حواله بینیم همیشه پیش منم و در قلب من با همیم و هم در عبودیت آستان بجا میسیم و شکر مییم لهذا هدایم هم جانیم بجز از تویی ابدی بجز برسان در آستانم عوض من عجز و لاله نما و تضرع و زاری در حق منضم به حرکت رو پا هستم ولی زود مرا جنت بینایم . ع ع

حیف حضرت حیدر قبری علیہ سبحانہ و تعالیٰ

بخواند

ار سهیم و شکر مییم عبدالهیا، در عبودیت آستان بجا، شب است در کلینوریا در شهر لوه کله خانه آینه سید گلشن و آل لاله و آتش خانه آینه فرغانه آورده است و ضیافت نوزده روزه است جمع از یاران با وفا و و رقابت طیبه نورا، بجز تضرع به بلوات بجز جمیع نعمات حاضر و متی و مفرد به نهایت نعمت ارجاب توخا ارجاب توخا و آهنگ بدیع در تبت میزنند و به کلبه ناز جدید در سر مقامات معجز میگویند و در نهایت محبت و تضرع عند ارجاب توخا ارجاب توخا .

روپا به نور محبت آینه روشن و خوبها به رانج جنت بجز گلشن و مرغانه گلزار و چمن ارجاب توخا ارجاب توخا . مجال غم مرتب کن کس کس بر زمین و عبد الهیا و انوره زنان یاها، الالبخر ارجاب توخا ارجاب توخا .

خطاب با مفضل در مجمع یهود اثبات حقیقت مسیح موعود ثبوت حضرت رسول مشهود از جارتو خا
بر این قاطعه قائم و حج لامعه ظاهر و جمع ساکت و صامت و سرور و کفر را حصر از جارتو خا
در کناس تسمیه نوت و عظمت حضرت رسول نمایان و ظهور حضرت اعلیٰ ساطع البرهان و طلوع شمس حقیقت
دخشنده و تابان از جارتو خا از جارتو خا

گوشت را متلذذ از آن جانم کهرت معین مبهوت و حیران چشم باخیر و خیره نگران از جارتو خا از جارتو خا
جام محبت لایه سربار محض یارین بر انوار قلوب کاشف اسرار از جارتو خا از جارتو خا
مست راستن حاضر عبد البها ناطق میرزا احمد شهاب کاتب و جام قدم ضرر و ناظر از جارتو خا از جارتو خا
یار جمع بند دور ساز شمشاد بالبر و معند از جارتو خا از جارتو خا

پر تو آفتاب حقیقت درخشنده و شجره مبارک سایه افکنده و نسیم گلشن بر حیات بخشنده از جارتو خا از جارتو خا
دیروز در پیرنت محو تار در قصر آینه میسر هرست بوم قصر است بل نهایت حال کلام سفید مانند کنگ
اوراد حسراه به مشابه یاقوت را بگفته سر مست و انقاد کلام لولک مانند ستاره درخشنده شب بر معطر
مشکبوس سطران افسر بر سر نهاده و باغ و راغ آراسته از جارتو خا از جارتو خا
دربار گریان کفر با خندانم در خانن بار و در چشمها سبز و غم نسیم در نهایت لطافت منظر در غایت صلاوت
از جارتو خا از جارتو خا

ولوله در شهر نیت جز شمشاد زلف یار فتنه در آفاق نیت جز خرم از دور است از جارتو خا از جارتو خا
مصائیم بسیار و قیام بی شمار اسرار آشکار ولی یار از فرصت ندهند نیت بخشند تعبیر دارند منظر خطا
و سر تصد جو ایند همست است و دمه است غلغله است و زفر نم مجبور بر ختمارم تعبیر می نگارم از جارتو خا از جارتو خا
مختصر اینست که در فکر محرم شب و روز در ختم دقیقه آرام ندارم یا القای خطا به است یا تحریر کتاب است یا ادراک

جواب است یا طرصر است یا قطع دریاست یا عبور از قوه پرش کوه است جسم تمدن نماید استوار آب گردد

ارجبر توخا ارجبر توخا

ز عکس راه که میرسد شمایند خبر میدهد که خستگی و ماندگی به چه درجه است ارجبر توخا ارجبر توخا
دویدم چنان است که غم قریب عودت به آن زمان است مهر را از نور اشک است جان را از آشتی راه یار است

است ارجبر توخا ارجبر توخا

خلاصه سفر به آن شهر رسید و صبح عودت دیدم زیرا به سواد حراق نوسر یا سفیک رسید بعد از نیم هزاره خون لوله
و کشور صحن را پانز است مسافت بعینه است قوت قدرت به آن شهر رسیده است دیگر باید توجه به مهر از شمس حقیقت
نمود و به بقعه مبارکه شتاب گرفتار و در بنجاک است نام و مور مغیره و معطر گو نام احمد الله جمعیم و در آنجمن مانند شمیم
و بایکدیگر در نهایت الفیتم محبت اندر محبت است شب و روز موانست است یار از آنکه همسر اینند همدم و همرازند
هم آغوشند و هم آواز و شب و روز به ذکر جمال مبارک مالوف و مساز ارجبر توخا ارجبر توخا

جمع یار از آنم را محبت بدیع آبر بر بان ارجبر توخا ارجبر توخا

و علی بن ابی طالب

بنام محبوب امکان

با سپاس فراوان به درگاه جمال اقدس ابهی، هشتمین مجلد «خوشه‌ها» را به دوستان ادب‌دوست و هنرپرور عرضه می‌داریم.

مجموعه‌ای که هم‌اکنون پیش روی شماست شامل آثار و الواح مبارکه به اعزاز مبلغ فداکار امر الهی جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و مقالات مختلفه در باره احوال و آثار بزرگ‌مردی است که در عمر دراز خود تحمل اسارت، زندان، صدمات و لطمات فراوان نمود و در راه رضای دوست از راحت و آسایش چشم پوشید. همه جا چون نسیم صباگذر کرد و چون ابر بهاری برگلزار و ریگزار بارید و موجب هدایت عدّه کثیری در نقاط مختلفه ایران و ممالک دیگر به آئین الهی گردید.

در دوره گذشته دوّمین سال مخصوص جوانان با عدّه بیشتری برگزار شد و آن عزیزان علاوه بر ادامه آموختن زبان فارسی، با ادب و فرهنگ و تاریخ ایران آشنائی پیدا کردند. امیدواریم در دوره آینده عدّه زیادتری را پذیرا شویم و با اینکه مدّت کوتاه است در همین ایام بیش از پیش با زبان شیرین فارسی و دقائق و لطائف آن آشنا شوند. در همین زمینه در مرقومه‌ای که دارالانشاء مرکز جهانی در سپتامبر گذشته خطاب به این هیأت مرقوم فرموده‌اند از جمله چنین آمده است:

«... مجموعه خوشه‌ها را که هر سال به مناسبت این مجامع منتشر می‌نمایند بسیار مفید است و در تحکیم روابط ایرانیان عزیز بهائی با موطن جمال ابهی و زبان شیرین فارسی اثرات عظیمه دارد و موافق با توصیه و تشویق معهد اعلی است که به اجبای عزیز ایرانی بارها تأکید فرموده‌اند که باید خود و فرزندان خویش را به زبان فارسی که مرکب وحی جمال ابهی در این دور اعظم است آشنا

سازند و در آن ممارست کنند تا مبادا از این منبع فیاض که به صرف عنایت الهیه نصیب ایرانیان گشته ممنوع شوند...»

* * *

مطلبی که ذکر آن ضرورت دارد واگذاری چاپ و نشر «خوشه‌ها» به مؤسسه انتشاراتی «عصر جدید» در آلمان است. امیدواریم این مؤسسه همکار قدیمی انجمن، «خوشه‌ها» را هر ساله به موقع و با همین نفاست و زیبایی به چاپ رساند و موجب رضایت خوانندگان را فراهم نماید. تا مرحله کمال راهی دراز و پر نشیب و فراز در پیش داریم، ولی از کوشش و تکاپو باز نمی‌ایستیم، به جان می‌کوشیم و به تأییدات محبوب یکتا و به یاری اهل ادب و هنر و پشتیبانی همه دوستان دل بسته‌ایم و یقین داریم پرتو الطاف آن دوست بی‌همتا راه‌گشای ماست و ما را یاری خواهد کرد.

کاروانی که بود بدرقه‌اش لطف خدای
به تجمل بنشیند، به جلالت برود

هیأت اجرائی انجمن ادب و هنر
رضوان ۱۵۴ بدیع

گشایش دوره حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

سخنان دکتر شاپور راسخ نماینده هیأت مشاورین قاره‌ای اروپا

دوستان بسیار ارجمند و گرامی را به این مجلس روحانی نورانی خیر مقدم عرض می‌کنم و برای همگی هفته‌ای پر از نشئه و نشاط معنوی آرزو دارم. سالی که در آن هستیم یعنی سال ۱۵۳ بدیع یا ۱۹۹۶ میلادی سالی است که با شروع نقشه چهارساله گسترش امر الهی در سراسر گیتی مقارن است، نقشه‌ای که هدف عمده آن ورود فوج فوج مقبلین در ظل خیمه یکرنگ این امر نازنین است، هدف والائی که حاجی میرزا حیدر علی بخش اعظم حیات خود را به آن اختصاص داد و در راه تحقق آن در عین فرازاها و نشیب‌های زندگی، دقیقه‌ای از پای نایستاد.

در میان مبلغان نام‌آور امر مبارک کم‌تر کسی را می‌توان یافت که به اندازه او سیر و سفر کرده باشد. او نه فقط در ایران به هر شهر و ده و قصبه‌ای سر زده و نفعه خوش بوستان الهی را پراکنده است بلکه مصر و سودان و قفقاز و ترکستان و عراق عرب و هندوستان را نیز درنوردیده و در هر کجا ندای فرح‌زای ظهور موعود ادیان را به گوش عالمیان رسانده است.

در صف مبلغان امر رحمن بسیار کسان بوده‌اند که طعم سختی‌ها چشیده و بار محرومیت‌ها کشیده‌اند. حاجی میرزا حیدر علی علاوه بر همه اینها، سال‌ها گرفتار حبس و تبعید شدید بوده و مدت سیزده سال در مصر و سودان در زیر غل و زنجیر ستمکاران اسیر بوده است.

مبلغانی که صاحب تألیف بوده‌اند نادر نیستند اما اکثر آنان اوقات فراغتی برای تحریر داشته‌اند. حاجی میرزا حیدر علی در زمانی که شیوع بیماری وبا در ایران زمین بیداد و غوغا می‌کرد، در حالی که در یزد در محضر افنان سدره مبارکه جناب وکیل الدوله به سر می‌برد و هنوز از مصیبت صعود جمال قدم به عوالم سر الهی ماتم‌زده و پریشان بود کتاب دلائل العرفان را در مدت چهل روز تألیف کرد یعنی در عین غوائل و مشاغل، یادگاری چنین نفیس بر صفحه روزگار از خود باقی نهاد.

مبلغان زبان آور در این امر مبارک فراوان بوده‌اند اما در میان آنان کسی که این همه تلخی بکشد و باز این همه شیرین سخن بگوید کم دیده شده است. کتاب بهجت الصدور او که به درخواست خسرو بمان از اجبای زردشتی تبار پونه هندوستان در اواخر حیاتش تألیف شد بر این طبع مزاج و خلق خوش پراشراح گواهی روشن است. حاجی میرزا حیدر علی چند بار صاحب مکتب و رفاه نسبی شد و با روح رضا چنان که اراده‌ی تعالی بود آن همه را از دست داد. مردی بود به راستی منقطع و وارسته و از علائق جهان آزاده و پیراسته. حتی اگر بانوئی خود اظهار علاقه به همسری او نمی‌کرد شاید تن به زناشوئی هم نمی‌داد و عمر خود را منحصرأ صرف خدمت محبوب عالم می‌فرمود.

وفای محض او به عهد و میثاق سرمشتقی برای نسل‌های آینده است. یک تنه با سرکردگان نقض چون میرزا محمد علی، جواد قزوینی، جمال بروجرودی و دیگران مواجه و مقابل شد و مصداق این بیت شاعر صوفی مشرب واقع گشت:

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از آتش نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا
در میان خادمان درگاه الهی کم هستند کسانی که چون ملاصادق به لقب مقدس و چون حاج میرزا حیدر علی به عنوان فرشته (فرشته کرمل) ملقب و موصوف شده باشند. در ادیان تک‌خدائی، فرشتگان فرستادگان خدا و واسط میان حق و خلق هستند؛ اراده‌ی الهی را در خود مجسم و مشخص می‌کنند؛ مقرب درگاه کبریا و از گناه برکنارند و هر کدام رسالت و مأموریتی در این جهان دارند. تخیل صورتگران به حرمت درون پرفضای فرشتگان هاله‌ای از نور بر گرد سرشان می‌گذارد و بال‌هایی بر دوششان که رمز پرواز در عوالم پاک دیگر است و گاه به دستشان طوماری، شاخه‌ای، بیرقی یا مشعلی می‌دهد. طومار دست حاجی میرزا حیدر علی الواح مبارکه بود که همه جا می‌برد و مردگان را بدان حیات تازه عطا می‌نمود و به نور حب الهی مشتعلشان می‌کرد.

ناگفته نگذاریم که حاجی در عین فرشته‌صفتی مردی بسیار زیرک و سیاسی و بهره‌مند از حکمت و دانائی بود و شرح زندگانی طولانی او خوب نشان می‌دهد که چگونه از خطرترین مضایق به آسانی بیرون آمده و از دشوارترین مهلکه‌ها به چالاکی رهائی جسته است.

وقتی سخن از فرشتگان یا فرشته‌خویان می‌رود غالباً انسان موجودات مقدسی را در ذهن مجسم می‌کند که در گوشه‌ای نشسته و دست عبادت گشوده و خود را محتاطانه از آرایش‌های این جهان به دور نگه داشته‌اند. اما حاجی میرزا حیدر علی مرد زندگی است. در عمر دراز خود بارها به آب و آتش زده و به ضرورت به هر کاری پیش آمده دست آورده است. از مشاقتی و کیمیاگری گرفته تا دعانویسی و خطاطی و نویسندگی و نسخه‌برداری از آیات الهی و آینه‌سازی و غیر آن که شرحش موجب طول کلام می‌شود. اما در یک عبارت باید گفت که در همه این موارد خیرش فرشته‌وار به خلق خدا رسیده است.

چون مجلس مجمع ادیبان و سخن‌شناسان است اشاره‌ای ولو تند و گذرا به آثار حاجی میرزا حیدر علی باید کرد خصوصاً بهجت الصدور یعنی کتابی که در باره ماجراهای زندگی خودش در نه مبحث نگاشته و در سال ۱۳۳۲ ه. ق. (۱۹۱۳ م.) یعنی فقط هفت سال قبل از درگذشت در بمبئی به طبع

رسانده است. این اثر نمونه خوبی از سبک ساده و بی‌پیرایه‌ای است که تازه در دوره قاجاریه معمول گردیده بود و هر چند این کتاب گاه از لغات دشوار ادیبانه عاری نیست اما در مجموع فهم آن سهل و آسان است و در مواردی هم به لحن محاوره مردم عادی نزدیک. از این گذشته بهجت الصدور قصه‌هایی شیرین در بر دارد و خود انتخاب پاره‌ای لغات و تعبیرات نمکین به آن مزه خاصی می‌دهد. حادثات مؤلف نیست بلکه حاوی اطلاعات معتبر بسیار ذی‌قیمتی در باره طلعات مقدسه و برخی از رجال اولیه امر مبارک نیز هست، حکایات دلچسپی که از اشخاص و وقایع عصر رسولی یا حماسی آئین الهی نقل می‌کند تنها نباید از دیدگاه پژوهش تاریخی نگریسته شود بلکه متضمن فوایدی نیز از جهت عبرت گرفتن و حکمت آموختن هست. پیداست که حاجی در عین تلاطمات روزگار صفا و آرامش درونی خود را خوب حفظ کرده و به حوادث و وقایع با دید اهل معنی یعنی فیلسوفانه یا عارفانه نظر افکنده است و ای بسا که طبیعت بذله‌گویی تجارب ناخوش آیند زندگی را نیز به صورتی مطبوع و دلپذیر ارائه کرده است.

حاجی میرزا حیدر علی صاحب استدلالیه‌ای نیز هست یعنی کتاب دلائل العرفان که یکی از محققان در این مجمع در باره آن ادای مطلب خواهد کرد. اما آنچه ذکرش در اینجا مناسب می‌نماید این است که غنی‌تر کردن معارف بهائی از این طریق یکی از خدمات برجسته حاجی بوده و این خدمت هم به جای خود فالی نیکو برای چهار سال نقشه‌کنونی اهل بها است که در آن همه در باره آماده کردن یاران برای ارائه تعالیم امر رحمن و استدلال بر اثبات حقیقت آن تأکید رفته است. چون گفته شد که سال سال آغاز نهضت جهانی تبلیغ است یادآور شویم که هم حاجی میرزا حیدر علی بوده که بهتر از هر کس آن شیوه تبلیغ را که مورد قبول و تصدیق جمال مبارک بوده به این وجه تشریح نموده است:

«صبح مشرف شد [م] و فرمودند: خلق خوش و به خوشی همراهی با خلق نمودن راه تبلیغ است. هرچه طرف مقابل می‌گوید ولو هر قدر وهم و تقلید و بی‌معنی باشد باید اذعان نمود و خود و طرف مقابل را مشغول دلیل اقامه نمودن نمود که آخرش هم به لجاج و عناد منجر می‌شود زیرا خود را مقهور و مغلوب مشاهده می‌نماید و بر غفلت و احتجابش می‌افزاید. باید ذکر نمود صحیح است، این قسم هم ملاحظه بفرمائید صواب است یا خطا؟ البتّه به ادب و محبت و ملاطفت. طرف مقابل گوش می‌دهد و به فکر جواب ساختن و دلیل پرداختن مشغول نمی‌شود و مطلب را اذعان می‌نماید...»^۱

در شرح احوال جناب حاج میرزا حیدر علی، سندی که دال بر تحصیلات علمی و ادبی و اسلامی ایشان در محضر علما و فقهای زمان باشد مشاهده نشد. البتّه این امر که پدر ایشان ادیب و شاعر و شیخی و پیرو حاجی محمد کریم خان کرمانی بوده و خود میرزا حیدر علی نیز سال‌هایی چند در جوانی خدمت حاجی محمد کریم خان را کرده می‌تواند در تشکّل ذهنی ایشان اثر کرده باشد. اما فی

الحقیقه این مرد شریف عمده دانش و معرفت خود را مدیون مکتب امر بدیع است و در این آستان کسب معارف عالی کرده و نه فقط به کتب اسلامی بلکه آثار مقدسه قبل آشنا شده، چنان که در بوانات و مروست روزها را به مرور و مطالعه تورات و انجیل و نبوات انبیای بنی اسرائیل و حواریین حضرت مسیح جلیل مشغول بوده و شواهد ظهور حضرت مکلم طور را استخراج می نمود. ^۲ و از این بابت هم حاجی میرزا حیدر علی می تواند سرمشتقی برای اهل بها در سال های نقشه چهارساله باشد که آنان هم گوهرهای معانی را در بحور آثار الهی بجویند و از این خوض و غور توشه برای سال های پرچالش آینده به دست آرند.

ناگفته نماند که بخش عمده ای از حیات حاجی میرزا حیدر علی بعد از صعود جمال قدم جل اسمه الاعظم تا هنگام مرگ خود او صرف دفاع از عهد و پیمان شده و نه فقط با توانائی مواجهه ناقضان را کرده بلکه مشوق جماعات یاران به وفاداری و تمسک به میثاق حضرت مولی الوری بوده است و چه بسا فتنه ها و فسادهای پیمان شکنان را در همان کتاب بهجت الصدور فاش و بر ملا کرده که به راستی حیرت آور و عبرت انگیز است اما این مقال را مجال بحث آن نیست.

هر چند حاج میرزا حیدر علی از حواریون حضرت بهاء الله به حساب نیامده اما بی گمان از مقربان درگاه کبریا بوده است. جمال قدم جل ذکره الاعظم مکرراً رضایت خود را از زحمات و خدمات حاجی بیان فرموده اند و از جمله یاد آور شده اند که «جناب میرزا حیدر علی علیه بهائی زحمات کثیره در سبیل حق جل جلاله حمل نموده اند و به خدمت امر هم به تمام همت مشغولند.» و نیز «الله الحمد به کلمه مبارکه علیا یعنی رضا از قبل و بعد فائز شدی و به اشراقات انوار نیر عنایت حق منور گشتی. شب ها ناطق و روزها ذاکر و مقصود ارتفاع کلمه الله و اظهار امرش بوده.» و همچنین «یا حیدر قبل علی، ما از تو راضی. لله الحمد به این کلمه علیا که دنیا و ما فیها به او معادله نمی نماید تو فائز شدی.» و بالاخره «یا حیدر قبل علی، علیک بهائی و رحمتی. لازال به ذکر و ثنا و عنایت و فضل حق جل جلاله فائز شدی. این نعمت عظیم است، قدرش را بدان.»^۳

از الواح متعدّد که به اعزاز و افتخار وی از قلم اعلی نازل شده یکی هم کلمات فردوسیّه است که از اشرف الواح صادره بعد از نزول کتاب مستطاب اقدس است و در او اخلاص و ایقان و مراتب عشق بی پایان حاجی به محبوب عالمیان تأیید شده است.

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه محبت بی پایان خود را به این بنده درگاه محبوب بی انباز در نصوص متعدّد ابراز فرموده اند. از جمله می فرمایند: «ای یار عزیز و همدم مهربان من، هر چند به دیده از مشاهده روی یاران محروم و مهجور شدم ولی الحمد لله به جان و دل همدم و همراز و همشین و هم آواز. آنی نمی گذرد که به یادم نیائی، نفسی نمی رود مگر آنکه به خاطر گذری...» و نیز:

«ای یار مهربان، هر چند دردمندی و در تعب و مستمند و لکن در ظل خداوند ارجمندی و بین محبتان جمال رحمن سرافراز و سربلند. منظور نظری و ملحوظ بصر. در سایه امید آرمیده ای و به منتهای آمال مقربین رسیده. خوشا به حال تو که به چنین الطاف مشمولی و به چنین اعطاف

مخصوص. آنی فراموش نشده و نخواهی شد.»

و همچنین: «ای همدم دل و جان... هر دم به یادت افتم به قسمی روح و ریحان حاصل گردد که عاجز از بیانم. روح المخلصین لک الفدا...»

مع ذلک این نکته گفتنی است که مردی بدین مرتبه از تقرب در درگاه الهی وقتی از او می‌خواهند که از خویش سخن گوید بعد از اشاره به لطف و محبت دوستان که همه جا مبلغان را عزیز می‌دارند و اکرام می‌فرمایند در مورد خود می‌گوید: «فانی و امثاله که به اسم الله سیر بلاد می‌نمودند و به صرف فضل من دون استحقاق اسماً منادی امرالله بودند از چیزی نگذشتیم، همه چیز را یافتیم و چیزی فدا نمودیم، همه همه چیز را لله برای ما فدا نمودند. زحمتی نکشیدیم، احبّاء الله جان‌فشانی نمودند و از همه چیز گذشتند.»^۴ و نیز:

«فانی و امثاله در ظلّ امرالله به منتهی عزّت و سعادت رسیدیم من دون اینکه زحمتی بکشیم و به فضل الهی... فانی حبس شد، همیشه در جمیع دول عالم همه قبیل اشخاص... محبوس و معذبند. زهی فخر و مباهات و شرف و عزّت که به اسم الله واقع شده است چنان که در حبس هم معرّز و مفتخر بوده است...»

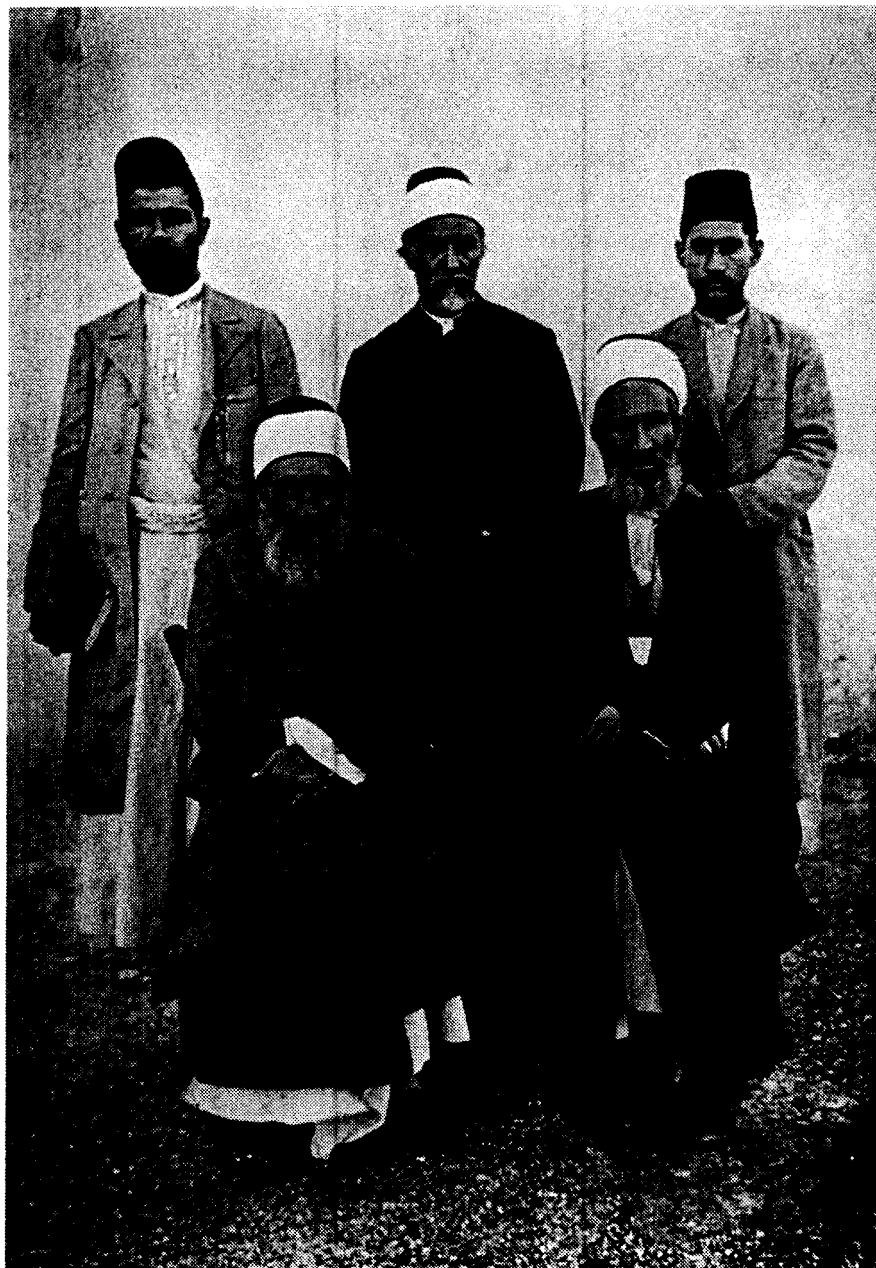
بی جهت نیست که ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری که در خضوع و فروتنی و خدمت مداوم و استمرار در سیر و سفر همواره سرمشق حاجی میرزا حیدر علی را به خاطر داشتند وصیت فرمودند که زیر پای آن مرحوم مدفون گردند.

در پایان سخن از روح پرفتوح حاج میرزا حیدر علی مدد می‌طلبیم که ما را در راهی که او رفت با صفاتی که خود او بدانها متّصف بود از جمله عشق و شوریدگی، عبودیت و بندگی، جنبش و پویندگی، نشاط و سرزندگی، ثبات و پابندگی، خضوع و افتادگی رهنمون و پشتیبان باشد و در طیّ چهار سال آینده به اجرای پیروزمندانه نقشه ابلاغ و تبلیغ امر مالک البریه کامیاب سازد. به گفته لسان الغیب حافظ:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

یادداشت‌ها

- ۱- بهجت الصدور، بیبی، ۱۳۳۲ ه. ق، ص ۲۵۷.
- ۲- همان مأخذ، ص ۲۷۰.
- ۳- همه این نصوص مبارکه مستخرج است از مرقومه مورّخه ۱۷ شهر الکلمات ۱۵۳ بدیع اداره آرشو بیت العدل اعظم و ضمانم آن.
- ۴- بهجت الصدور، ص ۵۲۷.



حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و ابوالفضائل (نشسته).
سه نفر از اجنبای پشت سر آنها ایستاده‌اند.

احوال و آثار حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

دکتر هوشنگ رأفت

در عالم مسیحیت هرگاه نامی از پولس (Paul) حواری به میان می آید همگان خاطره کوشش‌ها و سفرهای تبلیغی و تبشیری وی را به آسیای صغیر و یونان و سرانجام به رم و شهادت قهرمانانه او و بطرس رسول را به یاد می آورند. گرچه او در ابتدا از مخالفین آئین نوخاسته مسیح بود و حتی به عزم مباحثه و احتجاج با پیروان حضرت مسیح عازم فلسطین گردید و لکن بالمآل به ردای ایمان آراسته شد و در صف اول رهبران آن آئین جای گرفت.

در تاریخ امر بدیع شخصیت والا و بی نظیر و افسانه‌ای حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی تداعی‌کننده حیات و فعالیت‌های پولس حواری است چه که او هم در مدت نیم قرن یا افزون‌تر سرتاسر شهرهای ایران و نیز ترکستان و قفقاز و شام و مصر و سودان را درنوردید و در اکثر بلاد به تشویق یاران و تقویت بنیه ایمانی آنان پرداخت و همچنین زبان به تبلیغ و تبشیر گشود و در نزد طبقات مختلفه از افراد عادی و عامی تا بزرگان و روحانیون و رؤساء دولتی اقامه دلیل و برهان در اثبات حقایق امر بدیع نمود. بارها به زندان افتاد و دچار آزار و ضرب و شتم معاندین و مبغضین شد. سال‌ها عمر را در سرگونی و زندان و در غربت گذراند ولی در همه احوال صابر و شاکر بود و در ایمان و ثبوتش در امر الهی خللی وارد نگشت. گرچه به ظاهر به رتبه شهادت نرسید ولی در حقیقت و معنی به شهادت قلم اعلی در حالت حیات به مقام شهادت فائز شد.^۱ در بغداد و ادرنه و عکا به

زیارت محبوب عالم فائز و مفتخر گردید و پس از عروج روح قدسی جمال ابهی از عالم ادنی بر عهد و میثاقِ قویم ثابت و مستقیم ماند و با همت و شهامت بی‌نظیری در خدمت امر پای فشرد و باعث سرور قلب دوستان حق و تشویقشان به قیام به خدمت و تبلیغ بود. در سال‌های آخر حیات مجاور حرم کبریا شد و در دامنه کوه کرمل مأوی گزید. زائرین و مجاورین او را «فرشته کرمل» لقب دادند زیرا خصائل و صفات فرشته آسایش همه را مجذوب و مفتون خویش می‌ساخت.

شایسته ذکر است که نه تنها احباً مجذوب صفات و کمالات حاجی میرزا حیدر علی بودند بلکه رجال و نفوس خارجی نیز که وی را ملاقات کرده‌اند هر یک به نحوی تحت تأثیر شخصیت روحانی و فکری مشا‌ئ‌الیه قرار گرفته‌اند. از آن جمله مستشرق معروف ادوارد ج. براون انگلیسی که در سال ۱۸۸۸ م. در شهر اصفهان یکی دو ساعت ایشان را در منزل یکی از احباً دیده و شرح این ملاقات را در طی خاطرات سفرش در کتاب یک سال در میان ایرانیان نوشته، از وقار، هیمنه و سائر خصوصیات میرزا تعریف کرده است.^۲ همچنین در سودان سردار معروف انگلیسی ژنرال گوردن (General Gordon) حاکم و فرمانروای آن منطقه مسحور شخصیت والای ایشان گشته بود که بعداً اشاره‌ای بدان خواهد شد.

تاریخ مختصر حیات حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

نام والد ایشان میرزا حسین اصفهانی بود که به واسطه تبخّر در دبیری و فضل و کمال به عنوان منشی والی کرمان منصوب شد و ساکن آن شهر گردید. در آن دیار رفته رفته در سلک ارادتمندان حاجی محمد کریم خان کرمانی مشهور، رهبر گروهی از مکتب شیخیه درآمد و سپس منشی او شد. در سال‌های اولیه اقامت در کرمان فرزندش میرزا حیدر علی در اصفهان بود ولی پس از چندی همراه یکی از دوستان پدر از راه یزد به کرمان رفت و تحت پرورش و تعلیم او قرار گرفت و بالطبع در منزل حاج محمد کریم خان رفت و آمد داشت و بعضی از خدمات مرجوعه او را انجام می‌داد. پس از چهار سال به اصفهان برگشت ولی چون شیفته حاج محمد کریم خان شده بود مجدداً به کرمان رفته و مثل سابق در دستگاه او وارد شد.

رفته رفته با رشد فکری و مشاهده بعضی حالات و سکنات خان کرمانی که آثار خوف و ضعف نفس و تزلزل و اضطراب از آن مشهود بود در ارادتش نسبت به مشا‌ئ‌الیه فتور حاصل شد چه که آن حالات را با ادعای بزرگ او به عنوان «رکن رابع» مخالف می‌دید. همچنین دعوی علم به کیمیای او را لغو و باطل یافت چه که به دفعات شاهد از بین بردن مقادیر زیاد طلا در حین مشا‌قی و سعی به دست یافتن به کیمیا بود زیرا فلزات گرانبها از طلا و نقره را با اختلاط ادویه آتش می‌زد و ضایع می‌نمود.^۳ در چند مسأله فقهی و کلامی نیز که نظریات جدیدی اظهار کرده بود به واسطه مواجهه با مخالفت شدید علماء و عوام مجبور به «عقب‌نشینی» و استرداد عقیده و نظر خود شد! خلاصه با توجه به نکات فوق و ملاحظه رفتار ناپسند و «تدلیسات نفسانیه»^۴ مشا‌ئ‌الیه، در ایمان و اعتقاد میرزا حیدر علی جوان نسبت به حاج محمد کریم خان کرمانی تزلزل حاصل شد و سرّاً مایل به فرار و گریز از آن محیط بود

تا آنکه با راضی کردن پدرش به اصفهان مراجعت کرد.

پس از آن چندی به تفکر و تمعن در معانی و مفاهیم بیانات شیخ اجل و سید کاظم رشتی در مورد قرب ظهور موعود پرداخت و دائماً در فکر و طلب و مجاهده بود و برای این منظور به مدت سه سال در چند شهر (شیراز، طهران و مشهد مقدس) به سیر و سفر مشغول شد. با هر نفسی معاشرت کرد و در هر مجلسی وارد شد و خدمت هر مدعی ارشادی رسید. ولی افسوس که به قول خودش «جمع ابواب را بسته یافت و کل را مدعی بلا یثه شناخت»^۵ و لذا به اصفهان برگشت.

شبی در باغی که به وجود جمعی از رؤسای روحانی و رهبران مذهبی آراسته بود به مناسبتی صحبت از ظهور حضرت اعلی به اسم «باب» شد. حاجی میرزا حیدر علی ذکر نمود که این شخص دو اشتباه بزرگ نمود و لذا به کلی افکار و مقاصدش جاری نشد و محو و معدوم گردید. یکی مخالفتش با دولت و دیگری با ملت. خوب بود اقلأً با یکی موافقت می نمود تا جمعیتی جمع می نمود. شخصی در نهایت ادب در پاسخ گفت این «اشتباه» را همه انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین هم کرده اند. حاجی از گفتار خود خجل و شرمنده شد و دانست که گوینده بایی است گرچه به علت شدت تعصبات آن ایام هیچ کس ظاهراً ذکری از ایمان خود نمی کرد. باری، حاجی بنای معاشرت و مراوده را با آن شخص «بایی» گذاشت. در یکی از روزها هنگام عبور از میدان شاه اصفهان شاهد زجر و شکنجه پنج فرد از مؤمنین امر بدیع شد که در ظاهر معقول و «سید و ملا و تاجر» بودند که در نهایت صبر و وقار به بیان حال و اعتقادات خود پرداخته و از زجر و هلاک نمی هراسیدند. حاجی از مشاهده آن منظره و حالت مظلومیت و صبر و استقامت ایشان منقلب شد. بعدها در مورد آن واقعه نوشت: «دیدن آن قصه حزین پر غصه، که دیدم گوششان را به میخ دوخته اند و چوب می زنند و بسیاری را هم دیدم که کشتند، عالم ذر من بود که دیدم و قبول کردم»^۶

حاجی نزد آن دوست محرم خود رفت و با حکمت با وی بنای مذاکره گذاشت. غالباً این ملاقاتها پس از نیمه شب و در سکوت و خلوت پس از خفتن اعضاء خانواده صورت می گرفت. گاهی برای تلاوت آیات به مطبخ رفته و شمعی در تنور روشن می کردند و با کمال احتیاط کتب و الواح را در پرتو ضعیف شمع تلاوت می نمودند. باری، پس از تحریر کامل و مطالعه دلائل و براهین امر بدیع به فوز ایمان نائل گشت و سرور و بهجتی بی پایان یافت. به علت تعصبات شدید و ضدیت عامه بر حسب اشاره مؤمنین قدیم برای احتراز از ایجاد فتنه و آشوب دشمنان با کمال حکمت و احتیاط رفتار می کرد و لکن گه گاه سرکشی شعله ایمان و شور و شوقش چنان بود که قادر بر ستر و کتمان نبود. از آن جمله یک بار در جواب یکی از اتباع حاج محمد کریم خان با حرارت از حقانیت امر دفاع کرد و پاسخ متفن و قاطع ارائه نمود. از آن گذشته نامه ای به پدر (میرزا حسین خان) نوشت و در آن از دلائل اثبات ظهور جدید به عنوان قائم و مهدی موعود ذکر کرد و از آیات قرآنی بر حقیقت امر حضرت باب استشهاد نمود ولی به قول خودش «حیف، جناب والد از مفازه تقلید و سرداب تقیید و هم قدم بیرون نگذاشتند و اقوال عوام کالانعام و دلائل او هن از بیوت عنکبوتیه جناب خان را گمان حصن متین فرمودند...»^۷ مختصر چهار پنج مرسله بین حاجی و والدش رد و بدل شد و

حتی برای مباحثه و مذاکره حضوری پدر و پسر به نائین که بین یزد و اصفهان واقع است رفتند. در مجلسی با نهایت حکمت ولی شجاعت در حضور عده‌ای حاجی استدلال به حَقانیت امر بدیع کرد. چون محیط را غرض آلود و جمع را آشفته و منقلب دید از تالار خارج شده و یک ماه در نائین پنهان زیست تا سرانجام به اصفهان رجوع کرد و رابطه‌اش با پدر قطع گردید.

در آن ایام اکثر اوقات در خدمت بعضی از اصحاب و یاران اولیّه من جمله جناب زین المقرّبین بود. برای تلاوت آیات و مناجات و صحبت‌های امری غالباً به خارج شهر و محلات بعیده می‌رفتند و شاد و مسرور بودند. ضمناً با کسانی که رانحه صفا از ایشان به مشام می‌رسید صحبت تبلیغی می‌کرد. همواره به زیارت آثار و کتب حضرت باب خصوصاً بیان فارسی شائق بود و از آن شخصاً دو نسخه نوشت و از تمعن در آیات آن یقین نمود که ظهور من یظهره الله نزدیک است. و مکرّر ذکر می‌کرد که اگر حضرت اعلی ظاهر نشده بود کتب و بیانات شیخ مرحوم و سید مرحوم مصداق نداشت و همچنین است حال بیانات حضرت اعلی - که اگر ظهور من یظهره الله متصل به این ظهور نباشد آیات و الواح و بیّنات حضرت اعلی بلا مصداق و نتیجه است.^۸

در آن اوقات ازل ظاهراً به نام مقتدای بایان شهرتی داشت ولی چون به واسطه خوف و جبن همواره مخفی و پنهان از انظار بود کم‌تر مورد توجه قرار داشت و علی ای حال حاجی در این مورد صراحت می‌گوید:

«به ازل ارادت صمیمی قلبی نداشتم و می‌گفتم ازل غائب چه فرقی دارد با قائم غائب؟... علاوه، کلمات ازل آنچه مقتبس از آیات حضرت اعلی بوده که آیات حضرت اعلی، اعلی اعلی است، و هر چه از خود او بود در حقیقت مهمل می‌دانست ولی وجدان خود را تکذیب می‌نمود... تا آنکه دو لوح مقدّس بشارتیّه از جمال اقدس ابهی به افتخار حضرت زین المقرّبین و حضرت آقا محمّد علی تنباکوفروش اصفهانی رسید. فانی را منجذب و فریفته بیانات مبارک نمود و چندی حضرت افغان حاجی میرزا سید محمّد خال حضرت اعلی با کتاب مبارک ایقان که مسئول مأمول خود حضرت خال بود به اصفهان تشریف آوردند... فانی از زیارت کتاب مستطاب ایقان هزار مرتبه منجذب‌تر به بیانات مبارک جمال قدم شدم و صراحتاً بزرگواری و وحدانیت و فردانیت و قوّت بیان و بنان و قدرت برهانشان را اول و اقدم معجزه و خارق عادت ذکر می‌نمود و بعضی خوش نداشتند.»^۹

وقتی یکی از بایان (ازلی) مدعی شد که کتاب ایقان از آثار ازل است که حضرت بهاء‌الله آن را به اسم خود اشتهار داده‌اند، حاجی از قول آن مدعی بی بصیرت و تمیز بسیار تعجّب نمود و ذکر کرد: «صحبت بی معنی‌تر و واهی‌تر از این نیست و محال است. عبارات و کلمات ایقان سهل و ممتنع است و کلمات ازل فصاحت و بلاغت ندارد...»^{۱۰} و با کمال شوق به استنساخ کتاب ایقان که آن زمان به «رساله خالویه» شهرت داشت پرداخت.

رفته رفته فعالیت‌های تبلیغی حاجی باعث شهرت او شد و دوستان مسلمانان از او کناره گرفتند.

وی تصمیم گرفت مدتی را به اعتکاف بگذرانند و چهار ماه در مدرسه الماسیه به انزوا و تفکر و مطالعه کتب بیان و ایتقان و قرآن و مثنوی مشغول شد ولی خود به زودی دریافت که «انزوا توخس و عمر ضایع کردن است. باید در تحصیل رضای الهی و آگاهی خلق و دلالت و هدایتشان جانفشانی نمود و مراقب ظهور کلی الهی به اسم من یظهره الله جل جلاله بود.»^{۱۱}

باری، حاجی هرچند قلباً برای زیارت حضرت بهاء‌الله که ساکن بغداد بودند مشتاق سفر به آن شطر بود ولی چون سید محمد اصفهانی و ملا رجب علی (قهیر) از هواداران ازل نیز در بغداد و کربلا مقیم بودند و از ملاقات آنها و تدلیسات شیطانی ایشان بیم داشت از این نیت منصرف شد و به جای آن مدتی ۵-۶ سال به سیر و سیاحت در شهرهای اصفهان، گلپایگان، بروجرد، خرم‌آباد، عراق، همدان، کرمانشاهان، قزوین، زنجان، طهران، یزد، شیراز و سایر بلاد فارس پرداخت. این سفرها را پیاده و سواره در نهایت سختی ظاهری طی کرد ولی کمال سرور و نشاط روحی داشت و در همه جا از ظهور حضرت اعلی و نزدیکی قیام من یظهره الله مزده و بشارت می‌داد. در اثناء این مسافرت‌ها مکرر دچار زحمات و آزار و اذیت اعدا شد من جمله در بروجرد مدتی به حبس افتاد تا به وساطت امام جمعه آزاد گشت. در همدان و سلطان‌آباد هم مورد هجوم دشمنان قرار گرفت و به سختی مضروب شد و به قول خودش «زیاده از اشتها زدند!» در شهر شیراز به زیارت مسجد تاریخی ایلخانی رفت و نیز از زیارت حضرت خال اکبر حاج سید محمد و بعضی اصحاب اولیه حظ وافر برد. نکته جالب و مهم آنکه همه «منجذب و مقیم به محبت و عشق جمال اقدس ارفع ابهی بودند و منتظر و مستبشر به ظهور من یظهره الله و از ازل ذکری نبود مگر بالتبع.»^{۱۲} «مرحوم آسید عبدالرحیم اصفهانی از بیان فارسی و کتب حضرت اعلی به صراحت استخراج می‌نمود و احتجاج می‌کرد که موعود بیان حضرت بهاء‌الله جل جلاله است و ازل اسمی است بلارسم و جسمی است بلاروح و به این واسطه مردود بعضی بود.»^{۱۳} همین آسید عبدالرحیم قبلاً جمال مبارک را در طهران زیارت کرده بود و با بصیرت معنوی پی به مقام عظیم ایشان برده و به عرفان نائل شده بود و «از ازل چیزی ندید.» به هر حال از شیراز عازم کازرون و بهبهان شد و باز گرفتار گردید ولی به واسطه وساطت پسر کلاتر که مجذوب حاجی شده بود و خود کلاتر که درویش مسلک بود آزاد شد. سپس به نیریز رفت و به دیدار اصحاب اولیه و بازماندگان شهدا نائل گشت و از استقامت و غیرت و شجاعت آنان درس فداکاری آموخت. آنگاه به سمت یزد حرکت کرد و از آنجا به کاشان و طهران سفر کرد. در پایتخت مدتی نزد مرشد معروف آقا غلام‌رضا شیشه‌گر به نیت هدایت او تلمذ کرد و چون از ایمان او مأیوس گردید وی را ترک کرد. همچنین با حاجی محمد رحیم خان پسر حاجی محمد کریم خان کرمانی نیز ملاقات نمود و بحث‌های فراوان در باره امر بدیع کرد. این مباحثات در حضور شاهزاده نواب عباس قلی میرزا انجام شد و سبب گردید که شاهزاده مزبور که تا آن زمان از ارادتمندان کریم خان بود دست از ارادت وی کشیده و نسبت به امر الهی و احباً محب گردید و به قدر قوه حمایت می‌نمود. زندگی و معیشت حاجی در طهران به سختی می‌گذشت و با کتابت و استنساخ کتاب با نهایت قناعت و گاه با آب و نان خالی ارتزاق می‌نمود.

بالاخره عزم حاجی برای سفر به بغداد جزم شد و همراه آقا میرزا اسدالله اصفهانی پای پیاده به راه افتاد. در راه با طبابت، رمالی و دعانویسی امرار معاش می‌کردند! در بین راه ماجراهای زیادی را شاهد بودند. من جمله در همدان با «تیمور شاه» نام علیّ اللّهی که خود را از ارادتمندان حضرت بهاءالله می‌شمرد آشنا شدند و با کمک او با مشایخ و سادات علیّ اللّهی در کرمانشاه و صحنه و کردند که غالباً از دوستداران امر بدیع بودند ملاقات کردند. از آن جمله سید برکت نامی از عرفا و سادات آنان که اشعاری جذیبه در مدح حضرت اعلی و ظهور حسینی پس از آن حضرت سروده بود و نیز غزلی که در آن اشاره به قیام ازل شده بود که «در هیکل ربّ با ربّ محاربه و منازعه می‌نماید و بالاخره آتشی از دهان ربّ بیرون می‌آید و او را محو و نابود می‌نماید.»^{۱۴} به هر حال از مرز ایران گذشته و فرسخ‌ها را پیاده، خسته و تشنه طی نمودند تا وارد دارالسلام بغداد شدند. در آن شهر به دیدار حضرت زین المقربین و سائر اصحاب من جمله عموی خودش آقا میرزا محمد اصفهانی وکیل نائل و بی‌نهایت از اطلاع بر ایمان عمویش مسرور گردید زیرا قبلاً از این امر اطلاع نداشت. تصدیق آقا میرزا محمد وکیل به واسطه صفات و ملکات روحانی جناب زین المقربین بود که او را تحت تأثیر قرار داده بود. بعداً همین شخص در تبعید احباً به موصل همراه زین المقربین به آن شهر نفی بلد شد.

از سائر رجال برجسته که حاجی به فوز دیدارشان در بغداد نائل شد جنابان منیب و حاجی سید جواد کربلائی از اصحاب اولیّه حضرت اعلی بودند. حاجی سید جواد احسن القصص را از حفظ داشت و تفسیر می‌کرد و وصف و ثنای جمال مبارک می‌نمود ولی «از ازل ساکت بود.»

از نفوس دیگری که حاجی میرزا حیدر علی در بغداد ملاقات کرد سید مهدی دهجی معروف است ولی از همه مهم‌تر جناب منیر که بعدها به لقب منیب ملقب گشت می‌باشد که از محضر وی کسب فیض فراوان نمود. باری، از بغداد به کربلا رفت و عمه‌اش را ملاقات نمود. متأسفانه وی را دچار و گرفتار اوهام و خرافات دید. سپس به نجف اشرف شتافت و مدّتی به امید تبلیغ علما و طلاب و عرفا با آنان محشور شد و چند تن را به شریعه الهیه هدایت کرد و بعضی را برای تقویت و تکمیل معلومات به بغداد به حضور جناب منیب فرستاد.

مراجعت به ایران

پس از چهار پنج ماه از نجف اشرف از راه دریا به بصره و محمره رفت و در آنجا در تکیه درویش متعلق به حاجی جابر خان والی محمره (شیخ عرب) وارد شد. درویش از حالش مستفسر شدند و وی را ضیافت کردند و توهم علم کیمیا و جفر در حق او نمودند. والی مزبور پس از چند جلسه ملاقات پنهانی و اطلاع بر حقائق تاریخی و روحانی امر بدیع منجذب شد. حاجی سپس راهی بوشهر و شیراز گردید. در شهر اخیر جناب آقا سید عبدالرحیم سابق الذکر را که قبل از اظهار امر علنی جمال مبارک صریحاً ایشان را به من ینظهره اللّهی می‌ستود ملاقات کرد. همچنین شجاع الملک نوری که با حضرت وحید در نیریز به محاربه اقدام کرده بود را دیده و وصف کمالات و فضائل جناب

وحید و تبخّرشان در علوم و فنون و شجاعت و استقامت آن حضرت را از وی استماع نمود. مختصر، سیر و حرکت جناب حاجی وی را به شهرها و قراء فارس و یزد کشانید. در اردستان از دیدار نفوس نامداری چون حضرت فتح اعظم و آقا میرزا حیدر علی (اردستانی) و آقا میرزا رفیعا و ملا علی اکبر زواره‌ای مسرور و محظوظ شد. دو تن از این رجال یعنی آقا میرزا حیدر علی و ملا علی اکبر از جمله بقیة السیف قلعة شیخ طبرسی بودند. سپس عازم طهران شد و جناب آقا میرزا آقا منیر (منیب) را که از قبل آشنا بود و ارادت خاص داشت دیدار کرد و از زیارت سورة اصحاب که به افتخار مشاّرالیه از قلم جمال قدم صادر شده بود عالمی سرور و اطمینان در قلب و روحش حاصل شد و بیش از پیش به مقامات جمال ابهی واقف گردید و موقن و مؤمن شد. در همان اوان بین احباب و ازلی‌ها فصل حاصل شد و دوران امتحان برای تمیز مؤمنین و مخلصین و تابعان و هواداران ازل آغاز شد. ولی به قول جناب حاجی تعلیم و تربیت اهل بیان به واسطه آثار مؤکده و بیانات شافیة حضرت ربّ اعلی باعث شد که «از صد نفر مؤمنین به بیان نود و نه نفرشان به محبوب و مقصود من فی الامکان موقن و مؤمن و مدعن و مطمئن القلوب و الافئده شدند.»^{۱۵} در این دوره بود که به همت جمعی از برگزیدگان و عاشقان جمال قدم چون نبیل زرنندی، جناب منیب و خود حاجی میرزا حیدر علی و دیگران تبلیغ بایان به ظهور من یظهره الله آغاز گشت و نفوس مردّد و ضعیف به شاهراه ایمان و ثبوت بر پیمان حضرت اعلی رهنمون گشتند.

پس از خدمات مهمه فوق عازم کوی جانان (ارض سرّ، ادرنه) شد و به زیارت جمال اقدس ابهی به مدت یک ماه فائز شد و کسب فیوضات نامتناهی کرد و لکن وصف احوال درونی و وجدانی خود را از آن زیارت نتوانست و به قول خودش «حکایت و روایت وجدانیات محال و ممتنع است.» مع هذا چند حکایت دلپذیر از این زیارت در کتاب بهجت الصدور نقل کرده که یکی از آنها راجع به تعبیر رؤیائی است که سال‌ها قبل در اصفهان هنگام تحرّی حقیقت دیده بود (زیارت حضرت رسول و شنیدن بیانی در شرائط مؤمن مطمئن) و شنیدن عین همان بیان و مشاهده همان جمال بی‌مثال و همان عمارت که در خواب چهارده سال پیش دیده بود. پس از اتمام دوره زیارت هفت ماهه بر حسب خواهش قلبی، وی را مأمور خدمت و مسؤول دریافت و ارسال الواح و مساعدت به زائرین در مدینه کبیره اسلامبول فرمودند. پس از مدتی خدمت و کسب رضای مبارک مأمور به مسافرت مصر و تبلیغ امرالله به حکمت و بیان و حسن اخلاق و رفتار در آن دیار شد.

مسافرت مصر و اسیری سودان

در سفر کشتی جناب حاجی بر حسب امر مبارک محض حکمت اظهار آشنائی با کسی ننمود ولی روزی که حاجی وارد مصر شد ایرانیان مصر دسته‌دسته برای تماشای او آمدند زیرا از اسلامبول به آنها نوشته بودند که امام و جبرئیل بابی‌ها به مصر می‌آید! خلاصه با کمال عناد وی را مخاطب کرده و گفتند می‌خواهیم از شما پرسیم که چرا از دین اسلام دست کشیده و نام ائمه طاهرین را بر خود گذاشته‌اید؟ حاجی با کمال ادب و رعایت حکمت بنای مذاکره با آنها را گذارد تا آنکه پس از سه

چهار روز بغض و عداوتشان تبدیل به انصاف و محبت شده و کم‌کم هر روز منزلش مرجع طالبان و متحرّیان گردید و در این مدّت دو تن از تجّار بزرگ ایرانی و چند تن از سلسله عرفای مصر مؤمن و عده زیادی نیز محبّ شدند.^{۱۶}

در آن زمان سرقسول ایران میرزا حسن خان خوئی «گرانمایه» بود که یک نفر ایرانی را که حرفه حکاک‌گی داشت برانگیخت که ایرانیان را از معاشرت با حاجی بترساند ولی خود ریاکارانه اظهار موافقت و محرمیت کند و هم او توسط حکاک مزبور به حاجی پیام داد که من شخصی بی‌غرض و طالب حقیقت هستم و مایلم محرمانه با شما ملاقات کنم. حاجی چند شب در منزل حکاک با قسول صحبت داشت و وی به نفاق اظهار ایمان نمود و دو بار هم با حکاک به منزل حاجی رفت. تا اینکه شب بیست و یکم رمضان حاجی را به منزل خود دعوت کرد تا به مذاکرات خود ادامه دهند. این حيله میرزا حسن خان برای به دام انداختن حاجی در محوطه قسولخانه بود. باری، از اوّل شب تا نزدیک سحر نشسته و مشغول صحبت بودند. بعد قسول به بهانه‌ای برخاسته و بیرون رفت. پس از نیم ساعتی خبر آوردند که قسول عذر خواسته و گفته شما هم اگر مایلید به منزل بروید. حاجی برخاست و با دو نفر از همراهان بیرون رفت ولی در حیاط قسولگری عده‌ای از عوانان و نوکران قسول هر سه را توقیف کرده و آنان را به زندانی که قبلاً آماده کرده بودند رسانده پاها را در کند و گردن‌ها را در زنجیر نهاده و محبس را قفل کردند. علت توقیف حاجی یکی بغض و تعصّب مذهبی قسول و دیگری غرض ورزی و جستجوی راهی جهت کسب دخل و اخاذی بود. شرح اعمال و اقدامات ردیلاته این قسول و به دام انداختن ایرانیان را به اتهام بابی بودن و یا معاشرت با بابی‌ها و بهائی‌ها و بدین وسیله غصب اموال و اخاذی از آنان که اکثری از تجّار و نفوس معتبر بودند در مدارک اخیری که در آرشیو وزارت خارجه انگلیس پیدا شده ضبط است. وی حتّی در یک نوبت سعی کرد که از چندین تاجر هندی ایرانی تبار که تبعه انگلیس شده بودند و در مصر مشغول تجارت بودند سلب تابعیت نماید و به این جهت مکاتبات متعدّدی با مقامات انگلیسی نمود که آنها پس از مطالعه دقیق مدارک و اسناد پی به خبث نیت و بی‌اساس بودن اتهامات قسول مزبور برده و تجّار مزبور را از گرفتاری و آزار او حفظ و حمایت نمودند.^{۱۷}

به هر حال پس از دستگیری حاجی و دو نفر دیگر (که یکی از آنان میرزا حسین شیرازی مشهور به خرطومی بود) پنج نفر دیگر را هم توقیف کردند که از این هشت نفر هفت نفرشان ایرانی و یکی مصری عالم به زبان انگلیسی بود. حاجی به واسطه زیارت لوح مبارک که در فحوای آن از نزول بلایا و مصائب و امتحانات او را اخبار فرموده بودند از حبس خود گله و شکایتی نداشت و اظهار مسرت می‌نمود ولی رفقاییش ملول و مکدر شدند. هرچه از کتاب و آثار مبارک در نزدشان بود گرفته و قسول آیات را نزد حاکم مصر برده و اظهار داشت که این طائفه بدعت در دین انداخته و شرع جدیدی آورده‌اند و همین نفوسند که می‌خواستند پادشاه ایران را بکشند و نتوانستند و حال قصد جان خدیو و تصرف مصر را دارند. خلاصه با این سخنان خدیو را به هراس انداخته و اجازه گرفت که هر کس از این طائفه را بشناسد توقیف کند. قسول هم سیصد نفر از مؤمنین و غیرمصدّقین و حتّی برخی

از یهود و نصارای ایرانی را دستگیر کرده و بر وفق نقشه و توطئه قبلی از هر یک مبلغ معتابهی وجه گرفته و سپس برای اثبات مسلمانی حکم کرد حاجی را سب و لعن کنند و آب دهان به صورت وی بیندازند که بسیاری با خجلت و شرمساری بالاچار به این کار وادار شدند. خلاصه از این توطئه شیطانی مبالغی رشوه گرفت و اخاذی کرد. علاوه بر این گاه گاه در زندان به دیدار حاجی رفته و با زخم زبان و اهانت او و همراهان را می آزرده و از ضرب و شتم هم ابائی نداشت. این واقعه مقدمه حبس و نفی و سرگونی و مشقات و مصائب فراوان برای حاجی و همراهانش بود که مدت ۱۰ سال ادامه یافت. این حماسه تاریخی و عبرت‌انگیز را وی با تفصیل در اثر جاویدانش *بهدجت الصدور* آورده است. اجمالاً ذکر می‌شود که پس از مدتی حاجی از زندان قفسولخانه به محبس حکومت مصر تحویل داده شد و با وجود اعتراض زندانیان و استفسار از علت حبس و وعده محاکمه، آنان را پس از ۱۵ روز، شبانه دست‌بسته و با زنجیر همراه یک دسته سوار مسلح پای پیاده از راه بیابان و سنگلاخ بیرون بردند و در محبس تاریک دیگری انداختند. در این زندان حاجی با شجاعت و رشادت بنای خواندن لوح ناقوس را گذاشت و دسته‌جمعی آیه مبارکه «سبحانک یا هو، یا من هو هو، یا من لیس احد الا هو» را با آواز و بلند تلاوت می‌کردند. عساکر و پاسبانان که این آهنگ را شنیدند حضرات را درویش و عارف تشخیص داده و ارادت ورزیدند و قدری از فشار و اذیت کاستند. پس از ۵۰ روز باز آنها را تحویل گروه دیگری از عساکر دادند. متأسفانه به واسطه دستورات اکید حکومت دست و پای آنان را در کند و زنجیر نهاده و آنان را داخل کشتی کرده و در انبار جا دادند و در این کشتی با نهایت مراقبت و قدغن از ملاقات و تماس با سایرین ایشان را به سمت سودان حرکت دادند. رنج و آزاری که در این سفر پرمحنت بر آنان وارد شد از شرح و توصیف خارج است. نه لباس و جامه تمیزی در بر داشتند و نه جیره غذایی مکفی به آنان داده می‌شد. حاجی با تمام این ابتلائات راضی به رضای الهی بود و حتی اظهار سرور و شکرانه می‌نمود. گاهی نیز با طنز و مطایبه و کارهای تفریحی اسباب مسرت سائر زندانیان می‌گشت و در عین گرفتاری، اطرافیان خویش را به طرب می‌آورد.

این سفر برطول و پرمشقت بیشتر در روی نیل و با کشتی شرعی بود و گاه روزها به علت نامساعد بودن هوا و نوزیدن باد کشتی متوقف می‌شد. گاهی نیز قسمتی از مسیر سفر را با شتر در حالی که کند و زنجیر و حلقه داشتند طی کرده و رنج و غذایی فوق العاده تحمل نمودند. طی ۱۲ منزل در صحرای خشک و سوزان، بدون خوراک و آب، جان فرسا بود تا دوباره به رود نیل رسیدند و وارد شهری به اسم بربرکه از بلاد سودان شرقی است شدند و در آنجا نیز در محبسی تاریک و متعفن گرفتار شدند. حاجی توسط مأمور زندان با اصرار فراوان با رئیس محبس ملاقات کرده و اظهار داشت که من خوش‌نویسم، و قطعه‌ای به خط خوش «افوض امری الی الله» نوشت. رئیس بسیار تحسین کرد. لذا حاجی فرصت را مغتنم شمرده و گفت ما هر یک حرفه‌ای می‌دانیم، یکی کتابت و خوشنویسی، یکی حکاکی و یکی طبابت و دیگری طبّاحی و قس علی هذا. لذا رئیس محبس شرائط زندان را تخفیف داد و روزها هر یک مشغول کار و حرفه‌ای شده و درآمدی کسب نمودند و رفته‌رفته از جیره دولتی

بی‌نیاز شدند. پس از چهل روز آنان را با کشتی از بربر به خرطوم اعزام داشتند. چون باد مراد نمی‌وزید این سفر که قاعدهٔ سه روز می‌بایست به طول می‌انجامید بسیار طولانی شد و در بین راه از زجر زبانی و آزار سائر سرنشینان که اکثراً از سارقین و قاتلین و مجرمین بودند رنج فراوان بردند. ضمناً به واسطهٔ کمبود آب و نبودن غذا اکثراً با قدری ذرت سدّ جوع می‌کردند ولی گاه‌گاه‌های همراه نگهبانان به آبدی اطراف رفته و با نوشتن ادعیه و طلسمات قدری درآمد پیدا کرده و تا حدّی قادر به خرید موادّ غذایی می‌شدند.

بالاخره کشتی پس از چندی به خرطوم رسید و زندانیان من جمله حاجی را تحویل نائب الحکومه دادند. در خرطوم آنان را در ترسخانه (زندان) محبوس کرده ولی شرایط حبس را تا حدّی تخفیف داده و کم‌کم در مجاورت ترسخانه اطاقی از علف و نی و چوب ساختند و زندانیان به آن اطاق منتقل شده و تا حدّی راحت شدند. آنگاه هر یک به حرفه و شغلی که قبلاً ذکر شد مشغول شده و درآمدی کسب کردند و استطاعت خرید موادّ غذایی و وسائل ابتدائی زندگی را یافتند. کم‌کم در خرطوم شهرتی یافتند و حتّی اعیان و تجّار از یهود و نصاری و مسلمین اغلب به دیدنشان رفته و تحف و هدایائی می‌بردند و بالطبع از پذیرائی و محبّت حاجی بهره‌مند می‌شدند.

در این اثنا جعفر پاشا حاکم سودان نامه‌ای به مصر نوشته و از دانش و معرفت و سلامت اعجام (زندانیان) تعریف کرد و بدین وسیله باعث شد که آنان در خرطوم مقیم شده و مستقر گردیدند (چه قرار بود حضرات را باز به محلّ دورتری تبعید کنند). همان جعفر پاشا باز تقاضای آزادی زندانیان را کرد. پس از چندی جواب موافق از مصر آمد و حاجی در مدرسهٔ دولتی به معلّمی صرف و نحو و کتابت اعلانات دولتی گماشته و مورد احترام عام بود. حاجی از بدو ورود به مصر و سپس در سودان عرائض عدیده‌ای به ساحت اقدس می‌فرستاد غافل از اینکه جمال مبارک از ادرنه به عکّا سرگون شده‌اند و عرائض وی نمی‌رسید. تا خواجه الیاس نامی نصرانی که دوستانی در شام داشت داوطلب دریافت و ارسال عرائض وی گردید. در این میانه حاجی جاسم بغدادی مأمور شد از راه سوتز به مصر و سپس به سودان رفته و با لباس درویشی بگردد و حاجی را پیدا کند. او خود را پسران پسران به خرطوم رساند و در ترسخانه حاجی و رفقاییش را ملاقات کرده و مراتب عنایت و الطاف جمال مبارک را به آنها ابلاغ کرد. ناگفته معلوم است که این امر تا چه حدّ اسباب سرور و ابتهاج و امید زندانیان گردید و زبانشان به شکر و ثنا و ابراز سپاس به عنایت و وفای حقّ ناطق گشت. آمدن حاجی عرب و وصول لوح مبارک بهانهٔ خوبی برای تبلیغ شد. باری، هرچندی یک بار قاصدی از جانب جمال قدم به دیدن آنها می‌آمد و سالی چند لوح نیز به افتخارشان عَزّ نزل می‌یافت. در سنهٔ هفتم یا هشتم از ورود به سودان جمال مبارک حاجی علی نامی را برای احوال‌پرسی اسراء به خرطوم فرستادند. حاجی مزبور باعث تقویت بیشتر روحیهٔ اسرا شد و خود نیز در خرطوم به کسب و تجارتی مشغول و مقیم گردید.

در این اوان گوردن پاشای مشهور^{۱۸} با موافقت دولّین مصر و انگلیس والی سودان شد. گرچه عدّه‌ای از دشمنان و مغرضین قبلاکو شیدند که ذهن او را نسبت به حاجی مشوب نمایند و با اتهامات

بوچ وی را مجدداً گرفتار کنند ولی ژنرال گوردن پاشا با انصاف و عدالت و با مطالعه کامل جوانب و احوال حاجی را در سلام عام تفقد و احوال‌پرسی نمود. حاجی هم قبلاً هدیه زیبایی که عبارت از یک آئینه بزرگ که با خط درشت و زیبایش در آن عبارتی حاکی از خوش‌آمد و تعریف از ژنرال مذکور با طلا نقش کرده بود تقدیم والی جدید کرد که بسیار موجب تشکر و سرور وی گشت و خواهش کرد یک نمونه دیگر از همان آئینه بسازد که برای خواهرش به انگلیس ارسال دارد. حاجی هم به خواهش گوردن پاشا عمل کرد. در مقابل ژنرال مزبور پرسید برای پاداش هنر تو هرچه بدهم کم است؛ تو بگو چه می‌خواهی. حاجی هم فرصت را مغتنم شمرده و گفت از مقام حکومت هیچ توقعی جز خلاصی از سودان ندارم. گوردن پاشا گفت عریضه‌ای بنویسد که ما را بدون جرم و بدون تحقیق به سودان فرستاده‌اند. حاجی فوراً نامه‌ای نوشت و پاشا عین آن را به مصر تلگراف نمود و خود نیز بی‌گناهی آنان را تصدیق کرد. از مصر حکم آزادی اسرا به شرطی که به مصر نروند رسید. از هشت نفر مزبور شش نفر به میل خود در سودان ماندند و دو نفر، حاجی میرزا حیدر علی با میرزا حسین شیرازی، با عزت و جلال پس از سالیان دراز غربت و اسارت از راه جدّه و مکه وارد بیروت شده و عریضه‌ای به خاک پای مبارک فرستاده و اذن حضور طلبیدند. جمال مبارک در پاسخ به حاجی فرمودند «ما او را از قبل به حضور طلبیده بودیم و مأذون است.»^{۱۹}

تشرّف ثانی به حضور جمال مبارک

حاجی به محض کسب اجازه از بیروت با پای پیاده عازم کعبه مقصود گشت و روز سوم به مدینه عکاً وارد و یکرست عازم مسافرخانه گردید و در آنجا به زیارت سز الله الاکرم و غصن اعظم حضرت عبدالبهاء روح جدید یافت. در مورد ضعف چشم و گوش از آن حضرت دستورات صحی گرفت و به تدریج بینائی و شنوائی او بهبود فراوان حاصل کرد. همان شب ورود به شرف حضور جمال قدم مشرف و فائز و مورد عطف و عنایت فراوان گشت. من جمله فرمودند حاجی علی را فرستادیم سودان دیدن کند و مراجعت نماید؛ زخرف دنیای دون او را مانع شد و تو موفق شدی؛ اشکر ربک بهذا الفضل العظیم. در آن هنگام به قول حاجی قریب صد نفر مهاجر و مجاور و مسافر در عکاً بودند که همه با هم در کمال محبت و اتحاد صحبت و معاشرت نموده و اکثری هم به کسب و تجارت مشغول بودند و سنت و رسم چنان بود که از سه به غروب مانده تا دو سه از شب گذشته بعضی را احضار می‌فرمودند. «... مجملآ آن فیضی که از حضور نفسی حاصل می‌نمود لایذکر، لایوصف و لایعرف است - آفتاب آمد دلیل آفتاب.»^{۲۰} باری، سه ماه از فیض زیارت برخوردار بود تا زمانی که جمال مبارک به قصر مزرعه که به سعی و کوشش و حسن تدبیر حضرت عبدالبهاء گرفته شده بود تشریف بردند و حاجی را احضار فرمودند و چند بار هم در باغ رضوان مشرف شد. از جمله مؤانسین حاجی در این سفر جناب نبیل زرنندی و درویش صدق‌علی بودند. حال سرور و بهجت حاجی فوق وصف است. با خود می‌گفت: «با فقر و ذلت و حقارت و اسارت به سودان مجبوراً بردند و به عزت و راحت و غنا و ثروت و اختیار آمدیم.» حاجی در خاطرات خود می‌نویسد که قبل از

عزیمت و مرخصی برای تبلیغ و خدمت در ایران، حضرت سرکار آقا تشریف آورده و فرمودند:

«می‌فرمایند این اموال و اندوخته‌ات اگر برود راضی هستی؟ عرض شد مثل اول می‌شوم. زمانی که از ایران خارج شدم نداشتم، حال هم که داخل می‌شوم نداشته باشم. ایمان و اقبال و محبت و ایقانم ریح و نفع و غنا و ثروت و ذخیره و اندوخته ابدی سرمدی دارم. ثانیاً خود عنایت فرمودی. ثالثاً تقدیم نمود و قبول فرمودید و در ثانی بخشیدید.»^{۲۱}

باری، در هنگام مرخص فرمودن مجدداً از مواعظ و نصائح و دستورات روحانی وی را مستفیض فرمودند. حاجی از راه موصل و دارالسلام عازم ایران شد. در موصل به زیارت دوست دیرین خود حضرت زین المقرئین و اسراء الله (احبائی که از بغداد به موصل تبعید شده بودند) نائل گشت. «احباب موصل و حضرت زین نمونه ساحت اقدس و مدینه مقدسه عکا بودند و کمال اتحاد و اتفاق و یگانگی داشتند و در خدمت و زحمت از یکدیگر سبقت می‌گرفتند... و تأسیس محل البرکه‌ای هم نموده بودند و از وجه محل البرکه تجارت می‌نمودند...»^{۲۲}

عزیمت به ایران

سپس حاجی عازم مرز ایران شد و در رواندوز که نقطه مرزی بود با بعضی از مأمورین عثمانی که از عکا آمده و حضرت عبدالبهاء را زیارت کرده و شیفته حضرت عباس افندی بودند ملاقات نمود و رساله کنت کنزاً مخفیاً ایشان را که مشتاق مطالعه آن بودند گرفته و لااقل ده رونویس از آن برداشت. با یکی از ایرانیان (حاجی آقا جان نراقی) نیز مذاکره نمود و او را به شاهراه حقیقت رهنمون و شیفته و فریفته امرالله کرد. آنگاه وارد ایران شد و اولین نقطه اقامتش ساوجبلاغ بود و ۵-۶ نفر را هدایت نمود و الواح و آثار را نزد بعضی احبّاء ودیعه گذارد و عازم تبریز شد ولی در بین راه دچار سارقین و راهزنان گردید که هرچه داشتند غارت کرده و بردند. جز ۱۹ لیره که حاجی آن را در کنار جاده انداخته و پس از رفتن دزدان لیره‌ها را برداشته و به ساوجبلاغ برگشته و ۴ ماه دیگر اقامت کرده و عده‌ای من جمله پسر امین الشریعه از فضیله اهل سنت را تبلیغ نمود. آنگاه به سمت تبریز حرکت کرده در زنجان به زیارت جناب آقا حسین زنجانی (برادر جناب ورقا) نائل شد. از تبریز به قزوین رفت و پس از دیدار احبّاء وارد طهران شده و به قصد کسب معیشت به مدرسه پروتستان‌ها برای معلمی رفت ولی چون از هویت او و بهائی بودنش مستحضر شدند از استخدام او صرف نظر نمودند. لذا مصمم شد بقیه عمر را با وارستگی و انقطاع و با کتابت الواح و استنساخ آثار بگذراند. به این وسیله روح انجذابش بیشتر شد و دیگر تمام وقت را برای نشر نفعات صرف کرد و در شهرها و قراء ایران و ممالک مجاور به سفر پرداخت. احتیاجات مادی وی را چند تن از احبّاء شیراز و مدتی جناب حاجی وکیل الدوله افغان تأمین می‌نمودند. بعد از مدتی امر شد که تنها سفر نکند لذا از آن به بعد همواره با رفیقی طی طریق می‌نمود. و در راه از هر جهت موقفیت مادی و معنوی حاصل گشته و از مأکولات و قند و چای خود مالدار و فقرا را قافله را نیز کمک می‌کرد. نوبتی به همدان سفر کرده و

شش ماه اقامت نمود و عده‌ای از مسلمین و یهود را به شریعة الله هدایت نمود. چون مشهور شد و احتمال خطر می‌رفت به شهر تویسرکان رفته و در آنجا هم باز به هدایت جمعی توفیق یافت و از آنجا به شهرهای نهند و بروجرد هم سفر کرده چند نفر را تبلیغ نمود و مراجعت به طهران نمود و سفر کوتاهی هم به قزوین کرد. آنگاه راه خراسان را پیش گرفته و وارد سبزوار (مدینه الخضراء) که یکی از مراکز مهمه امری بود شد زیرا جناب حاج محمد کاظم اصفهانی از اصفهان تجارت خود را به سبزوار منتقل کرده و در آنجا ساکن بود، و هکذا مجتهد صاحب نفوذ و عالم شهر (حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار) قلباً به امر ایمان داشت و حکیمانه از احباب حمایت می‌نمود. حاجی به منزل جناب حاج محمد کاظم وارد شده و با مجتهد مزبور ملاقات کرد و دو مسأله از مسائل الهیه را برای او تشریح و تبیین کرد. در این شهر آزادانه به تبلیغ مشغول شد به طوری که اسباب حسادت فقها شد و روزی جمعی از طلاب برای محاجه و سفسطه به منزل حاج محمد کاظم آمدند و پس از استدالات کافی جناب حاجی و رد شبهات آنان به عجز آمدند و شرمسار و خشمگین بیرون رفته و طرح فتنه و فساد را ریخته ولی شریعتمدار جلوگیری کرد و فتنه را خواباند. حاجی همراه رفیقی سبزوار را ترک کرده و پس از مدت کوتاهی اقامت در شیروان به قوچان وارد شد. حاکم قوچان شجاع الدوله قلباً به واسطه مذاکره با جناب فاضل قانتی و ابن اصدق از امر مطلع شده بود ولی هنوز شبهاتی داشت که در اثر ملاقات با حاجی میرزا حیدر علی برطرف شد و بر تجلیل و احترام حاجی افزود و او را مکرر به منزل خود برای صفا دعوت کرده و او هم با مردمی که به دیدارش می‌آمدند بدون پروا صحبت می‌کرد. در همان اثنا لوحی از ساحت اقدس در جواب عریضه‌اش رسید که چون تو اقرار به بی‌حکمتی نمودی باید حد بخوری و الله هو الغفور الرحیم و یبدل السیئات بالحسنات. ۲۳ حاجی منشی دانشمند ولی طبیعی مشرب شجاع الدوله را هم تبلیغ کرد. کم‌کم شهرت حاجی در شهر پیچید و در منزل شجاع الدوله محفلی با حضور علمای شهر و جمعی از محترمین منعقد و مذاکرات امری تا پاسی از شب رفته ادامه یافت. شیخ العلما مغلوب و مفتضح شد و به قصد فتنه‌انگیزی برخاست. نزدیک صبح گروهی با چوب و چماق به منزل حاجی هجوم کردند و با سنگ و چوب و مشت بر او هجوم کردند و مجروح و خون‌آلود وی را در اطافی حبس کردند و سپس به امر شیخ الاسلام او را از شهر اخراج نمودند. از طرف دیگر شجاع الدوله که از جریان ماوقع مطلع شد امر کرد مدرسه را بسته و عده‌ای از طلاب را دستگیر کرده و کسانی را به دنبال حاجی فرستاد و روز بعد وی را در منزل خود پذیرائی کرده و احترامات شایان ابراز داشت و لکن به خواهش حاجی و التماس اهل و عیال اشرار همه آنها را آزاد نمود. آنگاه حاجی قوچان را به عزم سبزوار و ملاقات دوستان ترک کرد ولی در راه یکی از احباب خبر آورد که سی سوار از مشهد برای دستگیری حاجی به قوچان عزیمت کرده‌اند. لذا به اشاره شجاع الدوله از سفر سبزوار منصرف شد و از بی‌راهه و کوه و کمر به سمت طهران حرکت کرده و پس از عبور از شاه عبدالعظیم وارد پایتخت شده و از احباب طهران دیدن کرد. در این شهر از حالات و رفتار خود خواهانه سید مهدی دهجی و ریاکاری او آزرده شده لذا طهران را ترک کرده و راهی قم و کاشان و اصفهان و آباءه و شیراز شده در هر یک از این شهرها چند ماهی اقامت کرده و

به نشر کلمه الله و تشویق احبّاً پرداخت. آنگاه به یزد رفت و همراه استاد علی اکبر شهید و استاد محمّد رضای بنا عازم فاران خراسان شد و نیت اصلی او سفر به عشق آباد بود که بنا به امر جناب حاجی وکیل الدّولة افغان کاروانسرا و عمارات دیگر بسازند و حاجی مشغول تبلیغ شود. ولی لوحی از ساحت اقدس رسید و وی را از سفر به عشق آباد نهی فرمودند. لذا مجدّداً بنا به دعوت حاج محمّد کاظم اصفهانی به سبزوار رفته و بنای تبلیغ گذاشت و از آنجا به نیشابور و مشهد و فیروزه رفته و امرالله را به قدر مقدور اعلان نمود. در طهران یکی از اماء الرّحمن خواستار وصلت با حاجی شده و عریضه‌ای در این مورد به ساحت اقدس فرستاده بود. لذا حاجی به طهران رفته و با آن بانوی مؤمن بهائی ازدواج کرد و مدّت ۱۵ سال با یکدیگر در کمال محبّت و وفا زندگی کردند تا آن خانم مؤمن و مهربان به جهان جاودان شتافت.^{۲۴}

تشرّف مجدّد به ارض اقدس

پس از مدّتی حاجی همراه چند تن دیگر از احبّاء از راه قزوین و رشت و انزلی به قفقاز رفته و از باطوم با کشتی به اسلامبول سفر کرد و به قصد زیارت مجدّد کعبه جانان به مدینه عکا رفتند و در مسافرخانه همان روز ورود به زیارت حضرت مولی الوری مفتخر و متباهی شدند و همان شب هم به حضور جمال اقدس ابهی مشرّف شده مورد الطاف و عنایات لانهایه گشته و در این نوبت دو ماه مشرّف بود و از لذّت لقا سرمست و مسرور. آخرین باری که به محضر انور مشرّف شد منفرداً او را احضار و بیاناتی در مورد روش تبلیغ و اعلاء امر بدین نحو ابلاغ فرمودند:

«... خلق خوش و به خوشی همراهی با خلق نمودن راه تبلیغ است. هرچه طرف مقابل می‌گوید ولو هر قدر وهم و تقلید و بی‌معنی باشد باید اذعان نمود و خود و طرف مقابل را مشغول به دلیل اقامه نمودن ننمود که آخرش هم به لجاج و عناد منجر می‌شود زیرا خود را مقهور و مغلوب مشاهده می‌نماید و بر غفلت و احتجابش می‌افزاید. باید ذکر نمود صحیح است؛ این قسم هم ملاحظه بفرمائید صوابست یا خطا. البتّه به ادب و محبّت و ملاطفت. طرف مقابل گوش می‌دهد و به فکر جواب ساختن و دلیل پرداختن مشغول نمی‌شود و مطلب را اذعان می‌نماید و چون ملاحظه نمود که مقصود مجادله و غلبه نیست و مقصود القای کلمه حقّ و صدق است و اظهار انسانیت و رحمانیت، البتّه انصاف می‌کند و گوش و چشم و دل فطرت اصلیه‌اش باز می‌شود و به فضل الله خلق جدید و صاحب بصر حدید و سمع تازه می‌شود. و بسیار از نتایج مذمومه مضرّه مجادله و غلبه را ذکر فرمودند. فرمودند غصن اعظم هر صحبت بی‌معنی را چنان گوش می‌دهند که طرف مقابل می‌گوید از من می‌خواهند استفاضه نمایند و خرده خرده از راهی که نداند نمی‌داند او را مشعر و مدرک می‌بخشند.»^{۲۵}

در هنگام مرخصی جمال قدم در نهایت عطوفت و محبّت آهسته فرمودند «سفارش تو را به غصن اعظم فرموده‌ایم.» از این بیان عرف وداع به شامش رسید لکن از تصوّر آن توبه کرد. از قصر

خارج شده و پس از وداع با حضرت غصن اعظم و احباب مجدداً از همان مسیری که آمده بود به طهران مراجعت کرد و پس از سه چهار ماه حسب الامر منع از راه قم و کاشان به اصفهان رفته و با حکمت تمام به تبلیغ عام و خصوصاً علیّ اللّهیّها پرداخت و ۵۰ عائله آنها را که اکثراً در اداره پست و تلگراف خدمت می‌کردند هدایت نمود. احتمالاً در طی همین مدّت بود که ادوارد براون را ملاقات نمود که شرحش در کتاب یک سال در میان ایرانیان آمده است.^{۲۶}

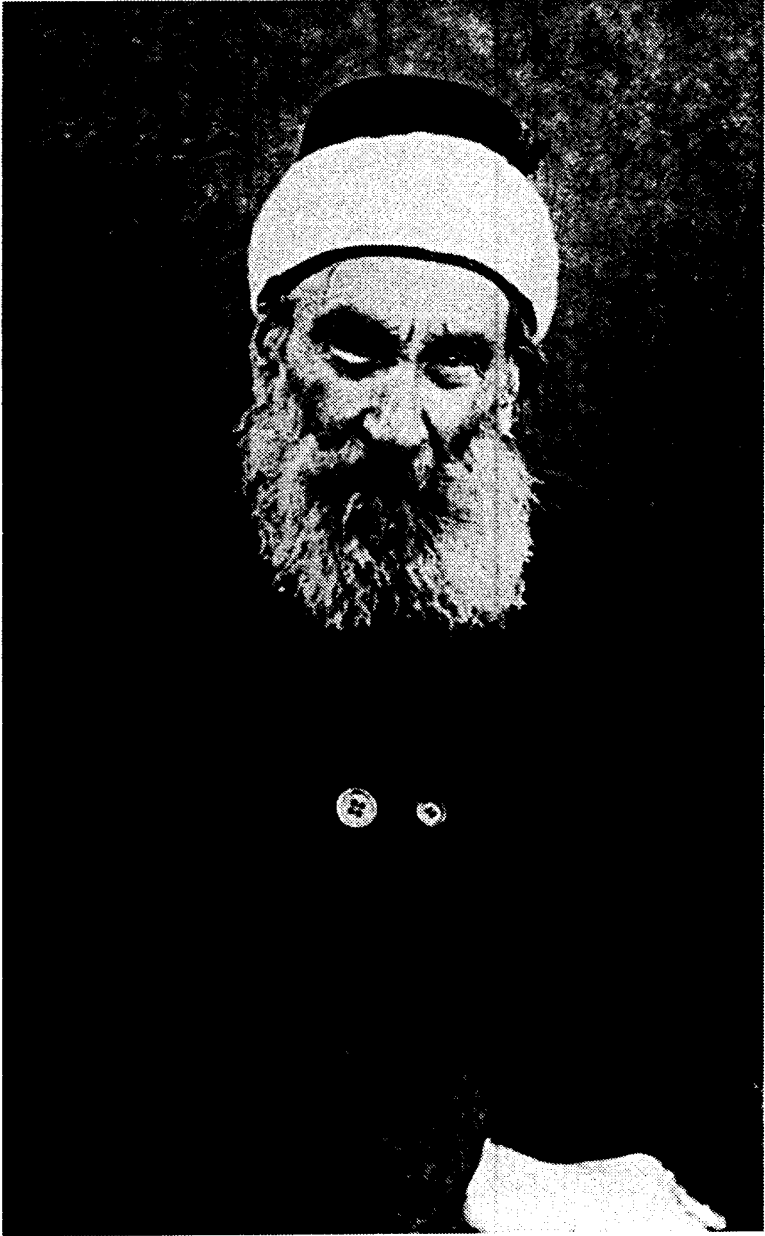
حاجی پس از آن به طهران مراجعت کرد ولی دوباره از راه اصفهان به یزد و کرمان و شیراز و آباد و قراء اطراف سفر کرده و در همه جا به نشر نفحات و تبلیغ امر پرداخت. در کرمان بسیاری از حضرات شیخیّه و تابعان ازل را که تحت تأثیر دو داماد وی شیخ احمد روحی و آقا خان کرمانی بودند تبلیغ نمود و با شیخ احمد مذکور مناظره و مباحثه کرد. خلاصه به واسطه این فعالیت‌ها شیخی‌ها او را تعقیب نمودند ولی او از بی‌راهه به یزد رفت و از آنجا به خراسان و سائر ولایات ایران سفرهای عدیده نمود و نیز به عشق آباد و بلاد ترکستان نیز عزیمت کرد و بساط تبلیغ و تبشیر را بگسترده تا در یکی از سفرها که به یزد رفته بود در منزل حاجی میرزا تقی وکیل الدّوله افغان منزل کرد و در آنجا خبر صعود جمال قدم به او رسید و همه را غریق ماتم کرد تا با وصول کتاب عهدی یاران تسلیت یافتند و با روح جدید به خدمت پرداختند.

به علت شیوع ویا در یزد حاجی به اتفاق جناب افغان به ده خوش آب و هوائی (ده بالا) رفته و در آنجا به خواهش افغان کتاب دلائل العرفان را در چهل روز مرقوم داشت.^{۲۷} آنگاه عریضه‌ای به ساحت حضرت عبدالبهاء معروض و تقاضای تشرف کرد. ولی امر به سفرهای تبلیغی و تشویقی در بلاد ایران و اطراف فرمودند. حاجی به فراست دریافت که ناقضان عهد و پیمان در کمین و سرّاً در حرکتند لذا در طی سفرهای خود به قزوین و زنجان و تبریز و قراء آذربایجان و خراسان و عشق آباد و بادکوبه و نخجوان و گنجه و تفلیس اهمّیت عهد و پیمان را گوشزد اجّا می‌نمود و از آنان عهد گرفت که بدون اجازه از حضرت عبدالبهاء کسی را به خود راه نداده و قول کسی را نشنوند و توجّه خود را حصر به مرکز میثاق کنند.

تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء و سفر به مصر و سایر اقطار

حاجی آنگاه عازم ارض مقصود شد. در بیروت از جناب آقا محمّد مصطفی بغدادی شنید که نقض عهد از میرزا محمّد علی سرچشمه گرفته است. لذا حاجی با احتیاط فراوان وارد عکا شد و پس از تقدیم عریضه‌ای به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و در التزام رکاب مبارک به طواف عتبه مبارکه فائز شد. در طی سه ماه اقامت در ارض مقصود پی به نیات سوء و مقاصد ناقضین عهد و پیمان و هواداران‌شان برد. بعد مأمور مصر شد و از آنجا نامه‌ای نصیحت‌آمیز به میرزا محمّد علی مرقوم و وی را به تمسّک به ذیل میثاق دعوت نمود. (البته نامه را به حضور فرستاد تا در صورت تصویب مبارک به مشارالیه تسلیم شود.) باز به ارض اقدس مراجعت کرده و در معیت جناب ابوالفضائل به دیدن جواد قزوینی که آثار نقضش ظاهر شده بود رفت و در ایام آخر اقامت با اجازه مبارک میرزا

محمد علی را به خواهش او ملاقات کرده و با کمال متانت و ادب همه شبهات و القانات او را پاسخ گفت. آنگاه از راه مصر عازم هندوستان شد و در بمبئی که مرکز جمعی از کبار ناقضین بود چندی رحل اقامت نهاد و به دفع شبهات آنان و تقویت بنیه ایمانی یاران پرداخت و سفری سه‌روزه به پونه کرد و این سفر هند باعث ثبوت اکثر یاران بر عهد و پیمان شد. سپس از هند عازم ایران شد و ابتدا در فارس (شیراز و نقاط تابعه) و آنگاه یزد و اردستان و اصفهان و نجف آباد و سائر قصبات و کاشان و قم و همه آبادی‌های بهائی‌نشین دویستان را ملاقات کرد و علاوه بر نشر نفعات، دویستان را به اهمیت عهد و میثاق متوجه و از شبهات پیمان‌شکنان بر حذر داشت. پس از ورود به طهران مواجه با القانات پنهانی جمال بروجردی که فردی صاحب نفوذ بود و در بین احبّاء شهرت و محبوبیتی داشت گردید. حاجی با تدابیر الهیه از مفسد او جلوگیری کرده و در این کار رنج فراوان برد و بعد همراه آقا میرزا محمود زرقانی برای تقویت جامعه قزوین و رفع شبهات ناقضین عازم آن شهر شد. در راه گاری برگشت و با اندامی مجروح به قزوین رسید و با معالجات جناب حکیم الهی (میرزا موسی حکیم‌باشی) بهبود یافت. پس از انجام نیت و موفقیت کامل در قزوین به صوب زنجان و تبریز حرکت کرد. در آذربایجان دو نفر از رهبران ناقضین (خلیل و خلیل) که سزا با جمال بروجردی در تماس بودند بین احبّاء تفرقه انداخته و القاء شبهه می‌نمودند. لذا حاجی با تدبیر و حکمت آن دو را با خود به بلاد مختلف آذربایجان برده و در همه جا در حضورشان لزوم تمسک به عهد و میثاق را تأکید می‌نمود و حتی گاهی آن دو را مأمور صحبت و سخنوری می‌کرد. در موقع ترک آذربایجان یکی دو نفر از احبّاء ثابت و مورد اعتماد را پنهانی از حالات درونی دو فرد مزبور مستحضر و به حفظ و صیانت یاران تشویق نمود. آنگاه به مرز ایران و قفقاز رسید و پس از گذشتن از رود ارس و مشکلات فراوان در راه، وارد خاک روسیه شده و در آن دیار با راحتی طی طریق نمود و شهرهای قفقاز را که احبّاء در آن ساکن بودند بازدید نمود و سپس عازم ترکستان (عشق‌آباد) شد. هرچند از آنجا قصد سفر به ارض اقدس را داشت ولی چون خیر نقض آشکار جمال بروجردی در طهران و جلیل و خلیل را در آذربایجان شنید منصرف شده و از راه بندر جز با کشتی عازم ایران شد. دریای طوفانی و متلاطم او را به زحمت فراوان انداخت ولی بالاخره به ساحل رسید و روانه ساری و ماهفروزک و بارفروش شد و احبّاء را از تدلیس جمال مطلع ساخت. بعد به طهران روی آورد ولی ملاحظه کرد که احبّاء پس از انتشار اوراق شبهات جمال از او روی برتافته و طردش نموده‌اند. به هر حال پس از مدتی اقامت در طهران و دیدار احبّاء در مجالس و محافل پرجمعیت و افاضه روحانی به آنان از راه قزوین و رشت و بادکوبه و گنجه و تفلیس و بیروت به ارض اقدس شتافت (سال ۱۹۰۳ م.) و جبین بر آستان حضرت عبدالبهاء نهاد. از آن پس بر حسب اراده مبارک، جناب حاجی در ارض مقصود ساکن و تا آخر الحیات (۲۷ آگست ۱۹۲۰ م.) در جوار مقامات متبرکه و در ظلّ میثاق اقامت و از نعمت لقا مرزوق و با بیانات شیرین و حکمت‌بارش زائرین و مسافرین را محظوظ و مستفیض می‌کرد و به امر مبارک جوانان و اطفال را تعلیم می‌داد و مورد اعتماد و ثقّه و محبت تامّ حضرت مولی‌الوری بود. مرقد منورش در گلستان جاوید حیفا است.



حاجی میرزا حیدر علی اصفہانی

آثار قلمی جناب حاجی میرزا حیدر علی

اول کتاب **دلایل العرفان** - این کتاب را حاجی بر حسب خواهش جناب حاج میرزا محمد تقی وکیل الدوله افغان در هنگامی که در دهبالا از نقاط بیلاقی یزد اقامت داشت در عرض ۴۰ روز در استدلال امر بدیع نگاشت. احتمالاً این کتاب از اولین کتبی است که در استدلال بر حقایق امر الهی از دلایل و براهین نقلی و عقلی نوشته شده است. شرح مبسوط سبک نگارش و محتوای این کتاب در گفتار جناب دکتر وحید بهمدی خواهد آمد و لذا از ذکر آن صرف نظر می‌شود.

دوم کتاب **بهبخت الصدور** - این کتاب پرارزش تاریخی که در واقع داستان حیات و خدمات حاجی است در ارض اقدس در جمادی الاول سنه ۱۳۳۰ هـ. ق. (مطابق ۱۷ می سنه ۱۹۱۲ م.) به اتمام رسیده. این کتاب به خواهش یکی از بهائیان مؤمن و خدوم پارسی‌نژاد جناب خسرو بمان که در شهر پونہ هند مقیم و دارای هتل بود به تدریج نوشته شد و برای طبع و نشر به هندوستان ارسال گردید. خسرو بمان مذکور در این مورد در رساله نوبد جاوید که مجملی از شرح زندگانی و ایمان خود اوست (طبع ۱۳۳۶ هـ. ق.) از جمله چنین می‌نگارد:

«... نیز در آن سفر [زیارت] از جمله جسارت و عرائضی که در حضور مبارک عرض و جسارت شد این بود که اگر بر وفق امر و اراده مبارک باشد امر بفرمایند که احباً علی الخصوص آقایان مبلغین و مشاهیر اولیا هر یک شرح ایام حیات و ایمان خود را بنویسند و برای تذکار به یادگار گذارند... این عرض و التجا بسیار مقبول شد و در ساحت انور پسندیده آمد. آن بود که اول نفس نفیسی که امثال امر مبارک و شروع به نوشتن شرح حیات خویش فرمود حضرت مستطاب حیدر قبل علی از متقدمین اولیا و از محترمین مبلغین کلمه الله روحی فداه بود که پس از اتمام تحریر کتاب حیات خود که به بهجة الصدور موسوم است بر حسب خواهش بنده آن کتاب را برای طبع و نشر به هندوستان فرستادند...»

ارزش این کتاب و داستان‌ها و وقایع تاریخی مندرج در آن فوق العاده است چه که حاجی میرزا حیدر علی آنچه را خود شاهد بوده نوشته که من جمله سه بار زیارت جمال قدم (بار اول در ادرنه و دو دیگر در مدینه عکا) و زیارت‌های مکرر حضرت عبدالبهاء و دیدار نفوس نامدار امر است. ایادی فقید امرالله جناب ابوالقاسم فیضی تلخیص این اثر مفید و جاودان را تحت عنوان *Stories from the Delight of Hearts* ترجمه فرموده‌اند که در سال ۱۹۸۰ م. توسط مؤسسه مطبوعاتی کلمات پرس به طبع رسیده است.

سوم مکاتیب مختلف حاجی که در نشریات امری بعضی از آنها به چاپ رسیده است.

خاتمه

جناب حاجی میرزا حیدر علی در طول عمر پربار خود (که از نود تجاوز کرده) به سه خدمت عمده تبلیغ و نشر نفعات الهی، تشویق و تقویت قوه ایمانی یاران به واسطه اسفار متعدد و انتشار

اخبار و بشارات، و بالاخره برافراختن علم میثاق و ردّ و دفع حمله ناقضین عهد و پیمان موفق گردید. این نفس نفیس از مراحل و منازل متعدّد شیخی - بابی با اطمینان گذشته و قدم در وادی ایقان و ایمان به مظهر کلی الهی حضرت بهاءالله نهاد و سه بار به زیارت محبوب عالم در ادرنه و عکا (که هر یک چندین ماه طول کشید) فائز گشت و کسب فیض بی پایان نمود. وی پیام الهی را از دشت خوارزم (ترکستان) تا اقلیم مصر و سودان و سراسر کشور ایران و غرب هندوستان (ممبئی و پونه) به گوش نفوس مستعدّه رسانده و در هر جا عده‌ای را به شاهراه حقیقت رهنمون گشته است. ایشان از جمله اولین کسانی هستند که استدلالیه در اثبات امر بدیع نگاشته (دلایل العرفان) و دستخطها و مکاتیب فراوان که حاوی مسائل و مطالب مهمّه امریه و تاریخیه است از وی به یادگار مانده است.

کتاب بهجت الصدور از جهت اشتغال به مطالب تاریخی و وقایع تلخ و شیرین که دوران طولانی حیات پرثمرش را در بر می‌گیرد بی نظیر می‌باشد. پس از صعود جمال اقدس ابهی چنان که ذکر شد او علمدار میثاق و مدافع ثابت قدم عهد و پیمان بود و در سال‌های آخر حیات به واسطه کهنولت به اشاره حضرت عبدالبهاء مقیم ارض اقدس گردید و زائرین و مجاورین را رفیق شفیق و آموزگاری مشفق و اطفال و جوانان بهائی را معلّم و راهنمایی مهربان بود (و افتخار تعلیم و آموزش حضرت شوقی افندی ربّانی را در کودکی و نوجوانی به دست آورد).

در خلال سفرهای فراوانش رجال معروف علم و سیاست را ملاقات کرد و ندای امرالله را به مسامع بزرگان و حاکمان بسیاری از شهرها رساند و بعضی را تبلیغ نمود. چند تن از مشاهیر خارجی را مثل ادوارد براون در اصفهان و ژنرال گوردن را در خرطوم ملاقات کرد و آنان را تحت تأثیر جاذبه شخصیت و حکمت خویش قرار داد.

یادداشت‌ها

۱- در مصابیح هدایت آمده است: «... طیّ زندگانی چند بار تمنای فوز به شهادت فی سبیل الله را نمود و جمال اقدس ابهی در لوحی از الواحش بیانی تقریباً به این مضمون فرموده‌اند که ما به شهادت تو شهادت می‌دهیم.» ر.ک. عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ج ۱، نشر دوم، ۱۲۱ ب، ص ۹۲.

۲- ر.ک. به کتاب یک سال در میان ایرانیان تألیف ادوارد براون:

Edward G. Browne, *A Year Amongst the Persians* (London: Century Publishing Co. Ltd., 1984)

این کتاب سال‌ها قبل توسط ذبیح الله منصوری به فارسی ترجمه شده است. در این کتاب در فصل اصفهان براون شرح ملاقاتش را با یکی از رؤساء معتبر و بنام «بابی» که منظور همان جناب حاجی میرزا حیدر علی است بیان می‌کند. به همین نکته جناب حسن بالیوزی اشاره کرده و ملاقات براون را با حاجی میرزا حیدر علی و نیز دیدار سردار انگلیسی جنرال گوردن را در خرطوم با حاجی یادآور شده‌اند. ر.ک.:

H.M. Balyuzi, *Edward Granville Browne and the Bahá'í Faith* (Oxford: George Ronald, 1970), p. 11.

۳- حاجی میرزا حیدر علی، بهجت الصدور، بمبئی، ۱۳۳۲ ه.ق.، ص ۵.

۴- همان مأخذ، ص ۳.

- ۵- همان مأخذ، ص ۶.
- ۶- همان مأخذ، ص ۷ (بهجت اول در ایمان).
- ۷- همان مأخذ، ص ۱۴ (بهجت اول در ایمان).
- ۸- همان مأخذ، ص ۲۲ (بهجت اول در ایمان).
- ۹- همان مأخذ، ص ۲۳ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۰- همان مأخذ، صص ۲۳-۲۴ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۲۴ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۲۵ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۲۵ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۴۲ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۵۳ (بهجت دوم در اشراق ظهور مکلم طور).
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۸۶ (بهجت چهارم در مسافرت مصر و اسیری سودان).
- 17- Moojan Momen, *The Bábí and Bahá'í Religions, 1844-1944, Some Contemporary Western Accounts* (Oxford: George Ronald, 1981), pp. 257-258.
- ۱۸- سردار انگلیسی حاکم سودان که بعدها در جنگ با طرفداران متمهدی سودانی کشته شد.
- ۱۹- بهجت الصدور، ص ۱۵۴ (بهجت چهارم در مسافرت مصر و اسیری سودان).
- ۲۰- همان مأخذ، ص ۱۵۸ (بهجت پنجم در مشرف شدن به بقعه مبارکه عکا).
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۱۶۳ (بهجت پنجم در مشرف شدن به بقعه مبارکه عکا).
- ۲۲- همان مأخذ، ص ۱۶۴ (بهجت ششم در مسافرت به ایران).
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۱۹۷ (بهجت ششم در مسافرت به ایران).
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۲۳۳ (بهجت ششم در مسافرت به ایران).
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۲۵۷ (بهجت هفتم در مشرف شدن مرتبه ثانی).
- ۲۶- پدر بزرگ نگارنده سید عبدالحسین محرز اصفهانی نیز در اثر مذاکرات تبلیغی با آن بزرگوار مؤمن و به دریافت لوحی از جمال مبارک مفتخر شد.
- ۲۷- بهجت الصدور، ص ۳۱۵ (بهجت هفتم در مشرف شدن مرتبه ثانی).

الواح نازله به اعزاز حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

دکتر باهر فرقانی

ارزش خدمات جلیله جناب میرزا حیدر علی اصفهانی در عهد ابهی و دور میثاق از عنایاتی که در الواح مقدسه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در حق آن خادم برازنده امرالله مبذول گشته کاملاً واضح و آشکار است و این آن چیزی است که در سطور و صفحات آینده ضمن مطالعه آن آثار مبارکه می توان مشاهده نمود.

بعضی از الواح نازله از اقلام حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء خطاب به حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در زمره این آثارند و بعضی گرچه به نام آن شخص جلیل صادر گشته حاوی مسائل مهم عمومی و شارح تعالیم مبارکه الهی نیز می باشند.

الواح نازله از قلم حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به افتخار جناب میرزا حیدر علی اصفهانی کثیرند و در این مقام سعی می شود که در دو قسمت جداگانه و با رعایت اختصار به بعضی از آنها اشاره شود.

قسمت اول - الواح مقدسه نازله از قلم اعلی به اعزاز جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

الواح مقدسه ای که از قلم حضرت بهاء الله خطاب به حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی نازل شده اغلب متعلق به دوران حیات مبارک در عکا است و این دوره ای است که در طول رسالت روحانی

چهل ساله حضرت بهاء الله اهمّيت خاصي را دارا است. اين دوره در حقيقت بخشي از پرثمرترين مرحله از مراحل مختلفه حيات جمال اقدس ابهي بوده است. در اين دوره به فرموده حضرت ولي امرالله «در شوون و احوال حيات مبارك تغيير و تحوّل معجزه آسارخ گشود و در اشراقات و تجليات آن نير اعظم انقلاب عظيم ظاهر گرديد.»^۱

الواح نازله از قلم حضرت بهاء الله به اعزاز حاجي ميرزا حيدر علي اصفهاني زياد است و اين حقيقتي است كه خود هيكل مبارك در چند فقره از الواح مقدسه خطاب به حاجي به آن شهادت داده اند. از جمله در لوحی می فرمایند: «يا حيدر قبل عليّ عليك بهائي، به شأني مذكوري كه در هر ورقی ملاحظه می شود ذكری از تو در آن موجود. در طلب عنایت از طمّاع مشهور گذشته ای. كلّ ذلك من فضل الله هنيئاً لك و مريئاً لك. از كأس خضوع چشیده ای و از جام خشوع قسمت برده ای...»^۲

در لوح دیگر می فرمایند:

«يا حيدر قبل علي، انزلنا لك في السجن ما قرّرت به عيون الملائع الاعلى و الجنة العليا. اشكر ربك بهذا الفضل العظيم. مرّة انزلنا لك الآيات بلسان عربيّ مبين و بدلناه اخرى باللغة التوراء و ذكرناك بلسان عجميّ بديع. مرّة ارسلنا اليك بحر الحيوان في ذكر ربك الرحمن و اخرى نفحات الوحي التي بها تعطرت عوالم الله المقتدر العزيز الحميد.»^۳

به طوری که از نوشته های حاجی میرزا حیدر علی برمی آید آن نفس نفیس از همان اوایل ورود به خرطوم بدون اینکه از تبعید حضرت بهاء الله به عکّا مطلع باشد عرائضی به حضور مبارک به ادرنه می فرستاده که گویا حضور مبارک نرسیده است. ولی حضرت بهاء الله پس از انتقال به سجن عکّا یکی از اجبّاراً به نام جاسم برای اطلاع از احوال حاجی به مصر اعزام نمودند و او پس از مدتی جستجو آن نفس جلیل را یافت و مراحم و عنایات مبارک را ابلاغ نمود و پس از حصول این ارتباط به طوری که حاجی می نویسد سالی در حدود ۴ یا ۵ لوح از ساحت اقدس از سجن اعظم به افتخار وی و سایر زندانیان می رسیده است.

الواح مقدسه حضرت بهاء الله که در آنها به نحوی نام جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی آمده بسیار زیادند. از نظر سهولت در مطالعه، آنها را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- الواحی که در آنها نام جناب حاجی به عنوان واسطه آمده است.

۲- الواحی که به افتخار افراد دیگر صادر شده ولی در آنها به جناب حاجی میرزا حیدر علی اشاره گردیده است.

۳- الواحی که به نام جناب میرزا حیدر علی صادر شده که بعضی در تجلیل خدمات ایشان است و برخی حاوی مطالبی در باره دیگر افراد می باشد و تعدادی هم حاوی مطالب کلی و عمومی است.

در این مقاله فقط بخش سوم مورد توجه و بررسی قرار گرفته است.

در میان الواحی که از قلم اعلی به افتخار حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی نازل شده دو لوح بسیار

مهم وجود دارد که یکی کلمات فردوسیّه و دیگری لوح طرازات است. بنا بر این در این مقام ابتدا این دو لوح مبارک مورد بررسی قرار می‌گیرند و بعد بعضی از الواح دیگر که از قلم اعلی به نام حاجی صادر شده‌اند به اختصار معرّفی خواهند شد.

در دوران عکّا پس از نزول کتاب اقدس الواح مهمّ دیگری از قلم اعلی صادر شده که بعضی از آنها در میان آثار حضرت بهاءالله اهمّیت خاصی را حائزند. این الواح عبارتند از بشارات- اشراقات- طرازات- کلمات فردوسیّه و تجلیّات که به طور کلی در توضیح و تشریح احکام و تعلیمی هستند که از قبل در آثار مبارکه از قلم حضرت بهاءالله صادر شده. به شهادت حضرت ولیّ امرالله «این اسفار جلیله که از آثار عظیمه و اخیره قلم خستگی‌ناپذیر جمال اقدس ابهی محسوب در عداد اعلی و ابهی ثمرات جنیه آن خزانه علم الهی و هدف غائی و کمال نهائی رسالت چهل ساله آن جمال مبین است» و «مکمل حدود و احکام کتاب اقدس» محسوب می‌شوند.^۴

در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء نیز تأکیدات بسیاری در باره این الواح مخصوصه موجود است. از جمله در یکی از الواح خطاب به احتیای غرب می‌فرمایند: «الواح اشراقات و طرازات و بشارات و تجلیّات و کلمات از قرار مسموع ترجمه شده و در آن صفحات طبع گردیده. علی العجاله به آن سررشته اخلاق و اطوار به دست آید.»^۵ در لوح دیگر می‌فرمایند: «الواح طرازات و کلمات و تجلیّات و اشراقات و بشارات را به امعان نظر بخوانید و به موجب تعلیم الهیه قیام نمائید.»^۶

حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح مبارکه در باره ترجمه این الواح به زبان‌های مختلفه و ارائه آنها به نفوس مستعدّه و نیز اهداء آنها به کتابخانه‌ها تأکید شدید فرموده‌اند. از جمله در یکی از الواح مبارکه به جناب عندلیب دستور می‌فرمایند که دو نسخه از این الواح را تذهیب کنند تا به کتابخانه‌های انگلیس و فرانسه ارسال شود.

بیانات مبارکه فوق اهمّیت این الواح پنجگانه را نشان می‌دهد و جالب این جاست که دو فقره از این الواح مهمّه به افتخار جناب میرزا حیدر علی اصفهانی نازل شده که یکی کلمات فردوسیّه و دیگری طرازات است.

کلمات فردوسیّه

نام میرزا حیدر علی اصفهانی بر صدر بعضی از نسخه‌های اصلی این لوح مبارک دیده می‌شود. لهذا در انتساب این لوح مبارک به جناب حاجی شکی نیست ولی شواهد دیگری نیز موجود است که انتساب این لوح مبارک را به جناب حاجی میرزا حیدر علی تأیید می‌کند. اولاً لوح مبارک پس از یک مناجات کوتاه با عبارت «یا حیدر قبل علی علیک ثناء الله و بهائه» آغاز می‌شود و این خطاب بار دیگر در صفحات بعدی از لوح مبارک تکرار می‌گردد. توضیحاتی هم که در ذیل ترجمه انگلیسی این لوح مبارک داده شده مؤیّد این حقیقت می‌باشد.^۷

لوح مبارک کلمات فردوسیّه به زبان فارسی است ولی مانند بسیاری از الواح دیگر عبارات و جملات عربی هم در آن دیده می‌شود و نمونه‌ای است از الواحی که در آنها لسان عربی و زبان

فارسی مانند شیر و شکر به هم آمیخته است. این لوح مبارک دو سال قبل از صعود حضرت بهاء الله یعنی در سال ۱۸۹۰ م. از قلم اعلی نازل شده و محلّ نزول آن به طوری که در متن آن اشاره شده عکّا بوده است. از جمله در پایان ورق ششم از فردوس اعلی می فرمایند: «کذلک نطق لسان المظلوم فی سجنه العظیم»^۸ و در مقام دیگر از همین لوح مبارک خطاب به اهل طار^۹ می فرمایند: «انه اقبل الیکم من سجن عکّا»^{۱۰}

حضرت بهاء الله لوح مبارک کلمات فردوسیّه را با مناجاتی در حق اولیای الهی برای حصول انقطاع و تقوی آغاز می فرمایند و اهل بها را به نصرت خداوند به بیان و تبلیغ ناس به اعمال و اخلاق دعوت می کنند؛ ارتفاع مقام انسان را به امانت و عفت و عقل و اخلاق مشروط می سازند و هبوط وی را به خیانت و کذب و جهل و نفاق منسوب می نمایند؛ امتیاز انسان را در آداب و معرفت می دانند و نه در زینت و ثروت؛ از اکثر عباد که به اوهام و ظنون مشغول و از مشرق آیات الهی محرومند شکایت می کنند و حاجی را «بر کسر اصنام اوهام و خرق سبحات انام»^{۱۱} تشویق می فرمایند و معنی نصرت و تبلیغ و شرائط مبلّغین را توضیح می دهند.

جمال اقدس ابهی در این صحیفه نورا کلّ را به اتحاد و اتفاق دعوت می کنند و مضرات اختلاف احزاب را یاد آور می شوند؛ اوهام و ظنون عرفای ملت اسلام را سبب کسالت و انزوا می شمارند و انسان بی ثمر را به مثابه شجر بی ثمر و لائق نار معرفی می فرمایند؛ علما را از پیروی ظنون و اوهام تحذیر و به اتباع نفس مقدّسی که به علم مبین و یقین متین ظاهر شده دعوت می نمایند؛ نسبت به حکمائی که «حکمتشان محض قول نبوده بلکه اثر و ثمر در عالم از ایشان ظاهر شده و باقی مانده»^{۱۲} اظهار محبت می کنند و احترام آنان را بر کلّ لازم می دانند.

حضرت بهاء الله در کلمات فردوسیّه در یازده قسمت که هر یک را ورقی از فردوس اعلی نام گذاشته اند تعالیم و نصائح بسیاری را مطرح می فرمایند:

خشیه الله را «حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم» معرفی می فرمایند و از حیا به عنوان آیتی یاد می کنند که «انسان را از آنچه شایسته و لائق نیست منع می نماید و حراست می فرماید». اولیای عالم را به دین که «سبب بزرگ از برای نظام جهان و اطمینان من فی الامکان»^{۱۳} است دعوت می فرمایند و مراتب فضل و عدل را بیان می کنند؛ خضوع را سبب عزّت و اقتدار و غرور را موجب ذلت و انکسار معرفی می نمایند و در همین قسمت عظمت این یوم و ظهور مبارک را نیز متذکر می شوند.

در ورق دیگر از حزب الله دعوت می کنند که از برای حفظ مظاهر سطوت و قدرت از شرّ نفس و هوی دعا و مناجات نمایند و ضمن اشاره به محمد شاه بیان می فرمایند که از او «مع علو مقام دو امر منکر ظاهر: اوّل نفی سلطان ممالک فضل و عطا، حضرت نقطه اولی، و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء»^{۱۴}

امر اوّل یعنی نفی حضرت ربّ اعلی بر خوانندگان محترم این سطور آشکار است ولی در باره امر ثانی شاید نیاز به این توضیح باشد که مقصد از سید مدینه تدبیر و انشاء میرزا قائم مقام فراهانی است.

میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام در سال ۱۸۲۱ م. در دوره فتح‌علی شاه نخست وزیر ایران شد ولی در سال ۱۸۳۵ م. به فرمان محمد شاه در اثر توطئه حاجی میرزا آقاسی مقتول گردید. وی دارای ذوق ادبی بود و منشآت او مشهور است.

در آثار حضرت بهاء‌الله از قائم مقام فراهانی به نیکی یاد شده که خود نشانه شخصیت قابل تحسین وی می‌باشد. نوه این شخص جلیل به نام آقا خان قائم مقامی بعداً با امر بهائی آشنا شد و در جرگه مؤمنین جان‌فشان درآمد.

حضرت بهاء‌الله در ورق دیگر از کلمات مبارکه فردوسیّه بیان می‌فرمایند که خرد «بیک رحمن است و مظهر اسم علام» و «اوست دانا و معلّم اوّل در دبستان وجود» و سپس بیان می‌کنند که «سراج عباد داد است... و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد». ^{۱۵}

در ورق هفتم مضرات بیگانگی و منافع یگانگی یادآوری شده و تأکید گردیده که افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به وطن و مقام.

تربیت اطفال به شرائط دین و تعلیم وحدت خطّ و لسان هم از جمله وصایای جمال اقدس ابهی در ورق هشتم از اوراق فردوس اعلی است. ^{۱۶}

در ورق نهم لزوم اعتدال در امور و مضرات تجاوز از آن یادآوری شده و تمدن اهل غرب که سبب ظهور آلت جهنمیّه و اضطراب اهل عالم شده به عنوان مثال ذکر گردیده؛ لزوم تمسک به صلح اکبر مورد تأکید قرار گرفته و در باره اسباب عجیبه غریبه که در ارض موجود است پیشگوئی شده است.

در همین قسمت حضرت بهاء‌الله رجال بیت عدل عمومی را به «صیانت و حفظ عباد و امام و اطفال» وصیت می‌نمایند و امر می‌فرمایند که «در جمیع احوال به مصالح عباد ناظر باشند». ^{۱۷}
در اوراق بعدی این لوح مبارک انزوا و ریاضات شاقّه غیرمقبول شمرده شده و کلّ به «محبت و وداد و شفقت و اتحاد» ^{۱۸} مأمور گردیده‌اند.

حضرت بهاء‌الله در کلمات فردوسیّه علاوه بر بیان تعالیم و نصایحی که ذکر شد به بعضی مطالب دیگر که به اوضاع و شرایط زمان آن دوره ارتباط دارند اشاره می‌فرمایند. اتهامات و اعتراضات بایمان و اقدامات سوء ازلی‌ها، از جمله هادی دولت‌آبادی، و توضیح در معنی و مفهوم نصرت امرالله از جمله مطالبی است که در این لوح مبارک مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک کلمات فردوسیّه از یک طرف شرایط اعتلای حیات فردی و از طرف دیگر لوازم مدنیت اجتماعی را بیان می‌فرمایند. تعالیم فردی مانند خضوع و خشوع - امانت و اخلاق - خشیه الله - حیا - انقطاع و تقوی - عدل و انصاف در این لوح مبارک مورد تأکید قرار گرفته است. اصول اجتماعی نیز از قبیل اهمیّت دین - تمسک به وحدت و یگانگی - صلح - وحدت خطّ و لسان - لزوم اعتدال و مضرات تمدن مادی افراطی و وظائف بیت عدل در این لوح مبارک تشریح گردیده است.

طرازات یکی دیگر از الواح پنجگانه است که در دوران عکا پس از کتاب مستطاب اقدس از قلم اعلی نازل گردیده است.

این لوح مبارک به زبان فارسی است ولی بعضی عبارات و جملات عربی نیز در آن موجود است. بعضی از محققین بهائی مخاطب لوح طرازات را نامعلوم دانسته‌اند^{۱۹} ولی جناب محمد علی فیضی^{۲۰} و جناب اشراق‌خاوری^{۲۱} مخاطب آن را حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی معرفی نموده‌اند. محل نزول لوح طرازات عکا است و زمان نزول آن مانند سایر الواح نازله در این ایام حدود سال‌های ۱۸۷۹ و ۱۸۹۰ م. بوده است. به نظر می‌رسد که طرازات پس از الواح اشراقات نازل شده باشد زیرا در طرازات از اشراقات نقل قول گردیده است.^{۲۲} از طرف دیگر به طوری که از بیان حضرت ولی امرالله در یکی از توقیعات خطاب به اجبای انگلیس برمی‌آید طرازات در ۱۸۹۰ م. چاپ و در دسترس اجبای قرار گرفته است.^{۲۳}

حضرت بهاءالله در صدر این لوح مبارک دو نکته دقیق را یادآور می‌شوند: یکی اینکه در اشاره به ظهور مبارک می‌فرماید: «به کلمه اثباتش محور راه نیافت»^{۲۴} و دیگر اینکه بیان می‌کنند که با وجودی که از اول امر مظاهر ظلم بر علیه امر برخاسته‌اند خداوند به قدرت خود آن را حفظ کرده و حقیقت «اشرقت الارض و السماء بضیانه و اشراقه»^{۲۵} مصداق پیدا نموده است.

مسأله حروف نفی و اثبات در بعضی از آثار مبارکه دیگر هم مورد اشاره قرار گرفته است مخصوصاً در لوح مبارک سلمان. حضرت بهاءالله در لوح سلمان می‌فرماید: «قلم رحمن می‌فرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم»^{۲۶} جمال مبارک در همین لوح مبارک ضمن اشاره به عبارت «لا اله الا الله» که در آثار اسلامی بسیار دیده می‌شود بیانی به این مضمون می‌فرماید که در گذشته ایام به مناسبت تقدّم حرف نفی بر حرف اثبات یعنی تقدّم کلمه لا به الا حروف نفی بر حروف اثبات به ظاهر غلبه داشته‌اند که اشاره به غلبه موقتی خلفای اسلام بر حضرت علی پس از درگذشت حضرت محمد است و بعد در همان لوح مبارک می‌فرمایند که در این ظهور اعظم حرف نفی از اول اثبات برداشته شده است. اینست که ملاحظه می‌شود در الواح مبارکه اغلب عباراتی مانند هوالله - هو الابهی - هو السلطان العلیم الحکیم و نظایر آنها آمده است که همه با کلمه هو آغاز می‌شوند.

حضرت بهاءالله در لوح مبارک طرازات پس از نزول مناجاتی در طلب تأیید از برای اجبای الهی و خادمین امر اعزّ روحانی در شش قسمت که هر یک به طراز نامگذاری شده به شرح بعضی از تعالیم امر الهی می‌پردازند؛ توجه انسان را به معرفت نفس خود و «به آنچه سبب علوّ و دنوّ و ذلّت و عزّت و ثروت و فقر است» معطوف می‌فرمایند و ثروت را «اگر از صنعت و اقرار حاصل شود» مددوح و مقبول می‌شمارند؛ نفوسی را که «بر تربیت عالم و تهذیب نفوس امم قیام نموده‌اند» «ساقیان کوثر دانائی و هادیان سبیل حقیقی» معرفی می‌کنند و راهی را که «انسان را به مشرق بینائی و مطلع دانائی کشاند و به آنچه سبب عزّت و شرف و بزرگی است رساند» راه راست تعیین می‌فرمایند.^{۲۷}

قلم اعلی در همین لوح مبارک معاشرت با ادیان را به روح و ریحان تشویق و آن را سبب اتحاد و اتفاق معرفتی می‌فرماید؛ اهل عالم را به بردباری و نیکوکاری دعوت و به این دو به عنوان دو سراج از برای ظلمت عالم و دو معلم از برای دانائی امم اشاره می‌فرماید؛ خلق نیک را سبب هدایت خلق به صراط مستقیم و نبأ عظیم می‌دانند و نفوس را به عدل و انصاف وصیت می‌فرمایند.

جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک بر امانت که «باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق» تأکید می‌نماید و اهل بهاء را به احترام ارباب علم و هنر تشویق و صنعت و هنر اهل غرب را تحسین می‌فرماید؛ دانائی را از نعمت‌های بزرگ الهی می‌شمارند و تحصیل آن را بر کُل لازم می‌دانند؛ روزنامه را مرآت جهان معرفتی و نگارنده آن را به عدل و انصاف و تفحص در امور تشویق و از پیروی غرض نفس و هوی تحذیر می‌فرمایند.

در خاتمه لوح طرازات حضرت بهاء‌الله اهل بیان را مخاطب قرار داده نصیحت می‌کنند که از عاقبت کار حزب قبل یعنی شیعه درس بگیرند و خود را از ظنون و اوهام مقدس نمایند و بعد اشاره می‌فرماید که نفوسی مانند هادی دولت‌آبادی مردم را به اوهام مبتلا کرده‌اند و بعد خود هادی دولت‌آبادی را به تفکر و تنبه و به عدل و انصاف نصیحت می‌فرمایند.

کلمات فردوسیّه و لوح طرازات در مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده چاپ آلمان درج شده و در دسترس احبّاست.

الواح دیگری هم از قلم حضرت بهاء‌الله به افتخار جناب میرزا حیدر علی اصفهانی نازل شده است که اغلب در تجلیل از خدمات آن نفس نفیس و بعضی هم حاوی مطالب کلی و عمومی است. در لوحی خطاب به میرزا حیدر علی در تجلیل از خدمات آن نفس جلیل چنین می‌فرماید:

«بسمی المشفق الکریم. یا حیدر، مالک قدر ذکرت نموده و می‌نماید و می‌فرماید حال مصرف تو چیست و خدمت تو چه؟ اثر تو، ثمرت کجا؟ بگو بگو یا مقصود النّیین و المرسلین، عمرم در راه تو صرف شد، این مصرفم. خدمتم قیام بر خدمت امرت و ذکر و ثنایت بین عبادت، این هم خدمتم. اثرم نشر احکامت و ذکر اولیانت و مودت دوستانت، این هم اثرم. اما الثمر بیدک لیس لی ان اذکر و انطق فی هذا المقام. اگر عنایت اخذ فرماید اثمار این سدره عبودیت را به شأنی ظاهر فرمائی که سبب نجات و آزادی اهل عالم شود. الامر امرک و الحکم فی یمینک و فی قبضة قدرتک. تفعل ما تشائی، چه می‌توان گفت؟ الحمد لک، امرت مطاع و حکمت چون جان مقبول، بل جان را شأنی نه و روان را در این مقام مقداری نه. جلّت عظمتک و علت قدرتک. لا حاکم الا انت و لا آمر الا انت و لا مقصود الا انت و لا محبوب الا انت...»^{۲۸}

در لوح دیگری که به قرار نوشته جناب میرزا حیدر علی در بهجت الصدور در ادرنه صادر و به مصر ارسال شده حضرت بهاء‌الله نزول بلا را بر آن نفس مبتلا پیش‌بینی فرموده‌اند:

«قد سمعنا ضجیجک و حنینک فی بعدک عن مطلع الانوار. ان اصبر و لا تجزع. فارض بما قضی

الله لك و انه لموقى اجور الصابرين. اما رأيت سجنى و بلائى و ضرى و ابتلائى. ان اتبع سنن ربك و ان من سننه ابتلاء عباده الاخير. لا تحزن من شىء و توكل على الله ربك و انه يؤيدك و يقربك و ينصرك و ان يمسك الضر فى سبيلى و الذلة لاسمى افرح و كن من الشاكرين. كذلك القيناك قول الحق لثلاثزل حين نزول البلاء عليك و تكون كالجبل الثابت الراسخ فى امر مولاك و تكون من الفرحين...»^{٢٩}

جمال اقدس ابهى در جواب يکى از عرائض ميرزا حيدر على که در آن تمنای شهادت نموده بود چنین می فرماید: «این مظلوم شهادت می دهد بر شهادت آن جناب. اشکر ربک بهذا الفضل العظيم»^{٣٠}

در لوحی دیگر با بیان مبارک زیر دوستان الهی را به استماع نصائح جناب حيدر على دعوت می فرماید:

«وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مولی الوری ظاهر، قوله جل جلاله: یا عبد حاضر، باید دوستان نصائح و مواعظ جناب حيدر را به سمع قبول اصفا نمایند، انتهى. آنچه نازل البتّه ظاهر شده و می شود. طوبی از برای عبادی که لذت امر را بیابند و شهد عمل را بنوشند. هر نفسی به آن فائز شد البتّه به امر الهی تمسک جوید و به عمل قیام نماید. عمل آن محبوب لله الحمد مقبول چه که لوجه الله بوده و هست. این است شهادت خادم فانی و کان ربی على ما اقول شهيداً...»^{٣١}

حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح مقدسه که به افتخار جناب ميرزا حيدر على نازل شده به مراتب ایمان و ایقان و خدمات جلیله آن خادم برانزده امرالله شهادت داده اند. از جمله در یکی از الواح می فرماید: «یا حيدر قبل على، عليك بهائی و رحمتی. لازال به ذکر و ثنا و عنایت و فضل حقّ جل جلاله فائز شدی. این نعمت عظیم است، قدرش را بدان...»^{٣٢}

و در لوحی دیگر می فرماید: «این مظلوم... شهادت می دهد آن جناب فائز شده به آنچه که در کتب و زبر و صحف الهی در ذکر این ایام که سید ایام ظهورات است از قلم اعلى نازل گشته. حمد کن مقصود عالم را به این فیض اعظم فائزی و یراعة الله در باره آن شهادت داده و قلم اعلى گواهی...»^{٣٣}

در لوحی دیگر که با مطلع «عليك یا حامل البلاء و المنفى فى سبيل الله مالک الاسماء» آغاز می شود قلم اعلى جناب ميرزا را با خطاب «یا مطلع الوفا» مخاطب ساخته و به مصائبی که آن نفس جلیل در سبیل الهی تحمّل نموده شهادت می دهند.^{٣٤}

لوح مفصل دیگری از حضرت بهاء الله خطاب به جناب حيدر على موجود است که قسمتی از آن در سال ۱۹۲۱ م. در مجله نجم باختر چاپ شده و مطالب آن اکثراً در باره عظمت يوم مبارک و ظهور مبارک است. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک از خدمات جناب ميرزا حيدر على تجلیل و در باره جمع آوری الواح از جمله اشراقات و تجلیات و طرازات دستوراتی صادر می فرماید و بعد هم مطالبی در باره هادی دولت آبادی و عقاید وی و نیز در باره معروضین بیان در این لوح مبارک موجود

است و در خاتمه حاوی بیاناتی در باره احترام ماه محرم می باشد. ۳۵

جناب میرزا حیدر علی در کتاب معروف خود بهجت الصدور ضمن تحریر وقایع ایام حیات خویش به بعضی الواح مبارکه که خطاب به ایشان نازل شده اشاره می فرمایند و مخصوصاً در یک مورد می نویسند که هنگامی که در زندان خرطوم در سودان بودند هر سال حدود ۴ یا ۵ لوح خطاب به ایشان و زندانیان دیگر عنایت می شده است. به تعدادی از این الواح قبلاً در جریان این مطالعه اشاره شد.

لوح دیگری هم با عنوان «خ ر ط اسراء الله» موجود است که احتمالاً به اعزاز میرزا حیدر علی و همراهانشان در زندان خرطوم می باشد. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک که با مطلع «این نامه ای است از مسجون به مسجونان فی سبیل الله» آغاز می شود ضمن اشاره به بلایای عظیمه که اسرای خرطوم تحمل نموده اند آنان را به استقامت دعوت می فرمایند و به عنایات الهی بشارت می دهند.^{۳۶} در برخی از الواحی که از قلم اعلی به افتخار افراد دیگر صادر شده نیز به حاجی میرزا حیدر علی اشاره و از خدمات ایشان تجلیل شده است.

حضرت بهاء الله از جمله در لوحی که مخاطب آن بر نویسنده این سطور معلوم نیست می فرمایند:

«اینکه در باره جناب محبوبی حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الابهی مرقوم داشتید، وقتی از اوقات در باره ایشان این کلمه علیاً از لسان مالک وری استماع شد، قوله جل کبریا نه: یا خادم، جناب میرزا حیدر علی علیه بهائی زحمات کثیره در سبیل حقّ جلّ جلاله حمل نموده اند و به خدمت امر هم به تمام همّت مشغولند. انشاء الله مؤید باشند بر تبلیغ نبأ اعظم. حقّ استعداد عنایت فرماید تا خلق محجوب از کوثر بیان رحمن بیاشامند و به محبّه الله فائز گردند. یا حیدر قبل علی، انت المذكور فی ساحتی والقائم علی خدمه امری. کذلک شهد لسان عظمتی فی هذا الحین کما شهدنا قبل حین و نشهد بعد حین. انا نکبر من هذا المقام علیک و علی الذین فازوا برحیقی المختوم...»^{۳۷}

قسمت دوم - الواح مبارکه صادره از قلم حضرت عبدالبهاء به افتخار حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

حاجی میرزا حیدر علی پس از خلاصی از زندان سودان دو بار افتخار تشرف به حضور حضرت بهاء الله پیدا کرد و در آخرین زیارت که در حدود دو ماه طول کشید حاجی بار دیگر از طرف هیکل مبارک مأمور خدمت در ایران شد. وی در اجرای فرمان مبارک به ایران رفت و به خدمات تبلیغی مشغول بود تا اینکه خبر صعود حضرت بهاء الله را در یزد دریافت کرد. حاجی میرزا حیدر علی در بهجت الصدور این داستان غم انگیز را با عبارات زیر تصویر می کند:

«... پاکتی به اسم فانی از حضرت من اراده الله ما سواه فداه محلّ فانی گذارده بودند. چون گشودم

خط مبارک بود. انّ النَّبِيَّ الاعظم المتلئلاً على آفاق الامم قد غاب عن مشرق العالم و يلوح و يضىء من افقه الابهى و زجاجة ملكوته الاعلى و ينصر من قام على نصرة امره بجنود من الملأ الاعلى و قبيل من الملائكة المقرّبين الى آخر بيانه زيارت نمود. فانى از شدت بهت مرد و نقشه بلا حرکت و تکلم، حتّى گريه و اسف و حسرت هم فراموش شد و به کلى مندرک و مرده...»^{۳۸}

در حقيقت مى توان گفت اين اولين لوح مبارکى بود که حاجى ميرزا حيدر على از حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز ميثاق اهل بهاء دريافت مى نمود.

از همان لحظه اول پس از وصول اين خبر پرمال توجه حاجى به مرکز ميثاق امر بهاء، حضرت عبدالبهاء معطوف شد و با همان عشق و علاقه اى که در خدمت به آستان حضرت بهاء الله ساعى بود به حمايت و دفاع از عهد و ميثاق الهى قيام نمود.

حاجى ميرزا حيدر على در اواخر ايام حيات خویش به نيت تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء به ارض اقدس رفت و در همان جا به اجازه هيکل مبارک مقيم شد و در حدود بيست سال از سال هاى باقى مانده از حيات خویش را در سايه لطف و عنايت حضرت عبدالبهاء در حيفا گذراند و در اوت ۱۹۲۰ م. در ارض اقدس صعود کرد و جسد مبارکش در گلستان جاويد حيفا مدفون گرديد. الواح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء به افتخار حاجى ميرزا حيدر على متعدّد و اغلب آنها در تجليل خدمات ايشان در دفاع از عهد و ميثاق الهى است. براى پى بردن به اهميت اين الواح و مسأله عهد و ميثاق يادآورى وقايع پس از صعود حضرت بهاء الله و مقارن جلوس حضرت عبدالبهاء به کرسی وصايت و عهد و ميثاق الهى لازم و شايسته به نظر مى رسد.

به ياد مى آوريم که چگونه صعود جمال اقدس ابهى از عالم ادنى و اعلان و انتشار کتاب عهد مولای اهل بهاء مصائب و شداوند تازه براى حضرت عبدالبهاء به وجود آورد. به خاطر مى آوريم که چطور جلوس حضرت عبدالبهاء بر سرير خلافت عظمى سبب شعله ور شدن بغض و حسد برادر نامهربان شد و متوجه مى شويم که به چه نحوى ميرزا محمّد على ناقض اکبر و ناقضان ديگر بر عليه حضرت عبدالبهاء قيام کردند و چه مشکلات شديدى براى آن حضرت فراهم نمودند.

حضرت عبدالبهاء بنفسه المقدّس دقايق و جزئيات دسايس اين ناقضين پرکين را در الواح مبارکه وصايا و در لوح مفصل ديگرى که بين احباب به لوح هزار بيتى معروف است به روشنى بيان فرموده اند که مطالعه آنها شخص را به اوضاع آن ايام متذکر مى نمايد.

اقدامات سيئه ناقضان در شوق و انحراف بعضى از مؤمنين اوليه امر در غرب وحدت جامعه بهائى را تهديد مى کرد و در چنان موقعيت و زمانى ثبات و استقامت در عهد و ميثاق و توضيح و تشریح اهميت آن و دفاع از پيمان الهى تنها ضامن حفظ وحدت جامعه بود.

جناب ميرزا حيدر على اصفهانى هم در کتاب بهجت الصدور شمه اى از وقايع اين دوره و فعاليت هاى سوء ناقضين را شرح داده است.^{۳۹}

جناب دکتر يونس خان افروخته نيز در خاطرات نه ساله عگا به بعضى از حيله هاى ناقضين اشاره

کرده‌اند: سرقت آثار مبارکه و مهرهای حضرت بهاء‌الله - ارتباط با اولیای امور سیاسی داخل و خارج و معرفی حضرت عبدالبهاء به عنوان خطری برای مقام سلطنت و خلافت - تهمت زدن به اجبای ثابت و معروف و تکفیر آنان و معرفی کردن آنها در نزد اجبای ساده به عنوان ناقض - ارتباط با هیأت‌های تفتیشیه که مأمور بررسی فعالیت‌های حضرت عبدالبهاء در ساختمان مقام اعلی بودند بعضی از حيله‌هائی بود که ناقضین در مرکز امر، ارض اقدس، به کار می‌بردند. ولی چنان که می‌دانیم همه این نقشه‌ها نقش بر آب شد و ناقضین بی‌وفا نتوانستند رخنه‌ای در امر ایجاد نمایند.

در ایران هم صحبت‌های فتنه‌آمیز کم نبود و ناقضین و مفسدین از هر واقعه‌ای می‌خواستند برای پیشرفت مقاصد سوء خود استفاده نمایند. داستان نقض عهد یکی از اجبای بمبئی موسوم به میرزا حسین علی جهرمی متخلص به فطرت هم در خاطرات نه ساله عکا مندرج است. جمال بروجردی، محمد جواد قزوینی، سید مهدی دهجی، جلیل خوئی هم در گوشه و کنار ایران به تشویش اذهان اجبای مشغول بودند.

در عالم غرب هم ناقضین بی‌کار نبودند. اتباع ناقض اکبر که از پیشرفت سریع امرالله در غرب و مراتب اشتعال و انجذاب اجبای غرب دچار نگرانی شده بودند افرادی را به امریکا فرستادند و با خیرالله که دچار نقض شده بود ارتباط برقرار ساختند ولی آنها هم موفق نشدند رخنه‌ای در امر ایجاد نمایند.

حقیقت امر این است که گرچه فتنه ناقضین چند صباحی سبب نگرانی و اضطراب اهل بهاء بود ولی بالمآل همان طور که می‌دانیم هیچ یک از اقدامات آنان به نتیجه نرسید و نتوانستند انشقاق در امر ایجاد کنند. وحدت امر به برکت وجود مرکز میثاق بهاء حضرت عبدالبهاء محفوظ ماند و امرالله به پیشرفت خود ادامه داد و انتصارات و فتوحات دوره میثاق زینت بخش تاریخ امر گردید.

حاجی میرزا حیدر علی یکی از نفوسی بود که به سبب عشق شدید به حضرت عبدالبهاء و با تمسک محکمی که به عهد و میثاق داشت در این زمان به دفاع از عهد و پیمان الهی برخاست و توضیح و تشریح اهمیّت ثبات بر عهد و میثاق و تشویق اجبای را به این امر و جهت همت خود در تمام سفرهای خویش قرار داد.

جناب عزیزالله سلیمانی در مصابیح هدایت ضمن شرح احوال حاجی می‌نویسد که حاجی میرزا حیدر علی در ایام جمال اقدس ابهی فکرش منحصر به تبلیغ امرالله و در ایام حضرت عبدالبهاء افکارش در مرتبه اولی دفاع و ایستادگی در مقابل ناقضان و در مرتبه ثانیه تبلیغ بوده است.^{۴۰} بنا بر این جای عجب نیست که اغلب الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء به افتخار حاجی میرزا حیدر علی در باره عهد و میثاق و تجلیل از خدمات ایشان در این زمینه است.

الواح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب میرزا حیدر علی را مانند الواح نازله از قلم حضرت بهاء‌الله می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱- الواحی که واسطه آنها حاجی میرزا حیدر علی است:
یک نمونه از الواحی که به واسطه حاجی میرزا حیدر علی ارسال شده لوحی است خطاب به

شخصی به نام میرزا عبدالرحمن شیرازی و حاوی دستورات مخصوص در باره استساخ و تذهیب الواح به نیت ارسال به کتابخانه‌های بزرگ انگلیس و فرانسه است.^{۴۱}

۲- الواحی که به افتخار افراد دیگر صادر شده و در آنها خدمات حاجی مورد تجلیل قرار گرفته است:

از جمله لوح مبارکی است که از قلم مرکز میثاق به تاریخ ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۳۹ هـ ق. خطاب به جناب میرزا محمد خان سرهنگ صادر شده. به طوری که از متن این لوح برمی‌آید جناب میرزا حیدر علی در آن ایام در مدینه مبارکه حیفاً عهده‌دار وصول عرائض اجاباً بوده‌اند ولی چون وصول عریضه میرزا محمد خان با صعود جناب حاجی مصادف شده بود حضرت عبدالبهاء ضمن اعلام وصول نامه ایشان بیانی به این مضمون می‌فرمایند که چون حضرت حیدر علی به عالم پاک پرواز نموده عبدالبهاء بالنیابه از ایشان جواب می‌نگارد و سپس در همین لوح مبارک خدمات جناب حاجی را تجلیل و مراتب ثبوت و استقامت ایشان را تحسین می‌فرمایند.^{۴۲}

۳- الواحی که به نام جناب میرزا حیدر علی صادر شده و مربوط به خدمات ایشان و بعضی مطالب عمومی دیگر است.

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی که با مطلع «یا من ثبت علی العهد و الميثاق بقوة من الافق الاعلی» آغاز می‌شود ثبوت آن نفس نفیس را در عهد و میثاق الهی، استقامتش را در امر بهائی و مجهوداتش را در تبلیغ شریعت رحمانی تحسین و تمجید می‌نمایند.^{۴۳}

در لوح مبارک دیگری که با خطاب «یا من انفق روحه و نفسه و حیاته و جسمه و فؤاده و ذاته فی سبیل الله» شروع می‌شود ضمن تجلیل از خدمات جناب میرزا حیدر علی تأکید می‌فرمایند که «الیوم اهم امور و اعظم شئون قیام به وصایای الهی است و تمسک شدید به عهد و میثاق رحمانی و ثبوت و استقامت بحیث لا تأخذکم فی الله لومة لائم...»^{۴۴}

«یا من تعطر الآفاق من نفحات ثبوت علی میثاق الله» مطلع لوح مبارک دیگری است که در آن حضرت عبدالبهاء جناب حاجی را برای مدافعه از عهد و میثاق مأمور به سفر عشق آباد می‌نمایند.^{۴۵}

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر میرزا حیدر علی را با بیانات مبارکه زیر خطاب می‌فرمایند:

«ای عزیز روحانی، شب و روز به یاد تو هستم. آنی فراغت ندارم ولی از کثرت مشاغل مکاتبه را به روح و جان حواله می‌نمایم. همیشه پیش منی و در قلب منی. با همیم و همدمیم و در عبودیت آستان بهاء سهیم و شریکیم. لهذا همدلیم، همجانیم. کل را تکبیر ابداع ابهی برسان. در دو آستان عوض من عجز و لابه نما و تضرع و زاری کن...»^{۴۶}

بیانات شوق‌انگیز زیر نیز نشانه دیگری از محبت حضرت عبدالبهاء به جناب میرزا حیدر علی است: «ای همدم دل و جان، چقدر مسرورم که تو در آنجائی. هر دم به یادت اتمم به قسمی روح و ریحان حاصل گردد که عاجز از بیانم. روح المخلصین لک الفداء، امیدوارم روزی آید که روی تو بینم و گفتگوی تو شنوم و علیک البهاء الابهی.»^{۴۷}

این عبارات عنایت آمیز هم در لوح دیگری از قلم مرکز میثاق خطاب به میرزا حیدر علی صادر شده است: «ای جان عزیز، نامه به شما کمتر نگارم زیرا در کارم. حتی بعضی شب‌ها بیدارم، یا نامه خوانم یا به تحریر پردازم، با وجود این از عهده برنیامم. پس رخ به خاک سایم و شما را تأیید و توفیق ربّ الملائکه و الرّوح خواهم. خوش باش و در نهایت فرح و سرور و بشاشت باش...»^{۴۸}

در لوح دیگری که حضرت عبدالبهاء از رمله خطاب به میرزا حیدر علی در حیفاً مرقوم فرموده‌اند و با مطلع «ای یار عزیز و همدم مهربان من» آغاز می‌شود می‌فرمایند: «آنی نمی‌گذرد که به یادم نیائی، نفسی نمی‌رود مگر آنکه به خاطر گذری... فی الحقیقه جای شما خالی است. شهریست در نهایت آبادی، هوا بسیار لطیف. گل و سبزه و چمن تر و تازه. اگر در رمله اقامت دوام نماید... شاید شما را به جهت تغییر ذائقه چند روزی به اینجا می‌طلبم...»^{۴۹}

در لوح دیگری که هنگام سفر جناب میرزا حیدر علی به بادکوبه به افتخار ایشان از قلم مرکز میثاق صادر و ارسال گردیده این عبارات بدیعه مذکور و مسطور است:

«ای منادی میثاق، زینت عالم غیب و شهود و علویّت حقائق وجود عبودیت حضرت مقصود است و بندگی آستان مقدّس ربّ و دود. این خلعت و تشریف زیبایش هیکل آفرینش است و این رداء موزون‌ترین رداء بر قامت اهل هوش و بینش. پس باید کلّ متفق و متحد شویم و با منتهای آرزو از درگاه احدیت بطلبیم که این گنج بی‌پایان را طلسم اعظم گردیم و این درّ اصداف بحر ملأ اعلی را درج منقّح شویم. اگر جولان خواهیم این میدان بسی وسیع است. اگر مائده سمائیه جوئیم این نعمت بسی لذیذ است. اگر کھف منبع خواهیم این ملاذ بسی رفیع. اگر فصاحت و بلاغت جوئیم این مضمون بسی بدیع است و اگر بحر بی‌پایان طلبیم این قلزم بسی عمیق است. اگر گلزار و گلستان خواهیم این گلشن بسی فسیح است.»^{۵۰}

در لوح مبارک زیر دستوراتی در باره تعمیر بیت الله از قلم حضرت مولی الوری خطاب به میرزا حیدر علی صادر گردیده است: «ای ثابت بر پیمان... و اما قضیة تعمیر بیت در مدینه الله بسیار مهم است. اگر چنانچه نفسی موقّف بر آن شود این اعظم مواهب الهی است. آن نفس مبارک در ملک و ملکوت مانند ستاره از افق تقدیس درخشنده گردد...»^{۵۱}

در الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء جناب میرزا حیدر علی اغلب با القاب فخریه چون شخص جلیل - من ثبت علی عهده و میثاقه - من ایّده الله بنشر نجاته - من ادّخره الله لاعلاء کلمته - منادی میثاق و ثابت بر پیمان و خطابات محبت آمیز مانند عزیز روحانی - همدم مهربان - رفیق عبدالبهاء - رفیق روحانی و عزیز جان مورد خطاب قرار گرفته است که از یک طرف حاکی از عنایات لانهای حضرت عبدالبهاء و از سوی دیگر نماینده اشواق قلبی و محبت صمیمانه آن حضرت نسبت به آن نفس نفیس بوده است.

چنان که در مقدمه این مقاله معروض شد تعداد الواح مبارکه که از اقلام مقدّسه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به افتخار جناب میرزا حیدر علی اصفهانی نازل و صادر گشته بسیار زیاد است و

درج یا حتی معرّفی همه آنها در این اوراق محدود نمی‌گنجد. امید است نمونه‌های چندی که در دو قسمت در ذیل الواح مقدّسه حضرت بهاء‌الله و الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء زینت‌بخش این اوراق شد برای ادای مطلب کافی بوده و کثرت این الواح مبارکه و وسعت مطالب مندرجه در آنها را تا حدودی نشان داده باشد.

گرچه آثار مقدّسه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا حیدر علی مطالب کثیره در بر دارند ولی به جرأت می‌توان گفت که یک حقیقت واحد در همه آنها موجود و آشکار است و آن عنایات بی‌کراں و تحسین و تجلیل فراوان نسبت به جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی است که خود نشان‌دهنده خدمات جلیله آن خادم ممتاز امر الهی در عهد ابهی و عهد میثاق دور بهائی می‌باشد.

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع، نشر دوّم، دانداس، ۱۴۹ ب، ۱۹۹۲ م، ص ۳۷۲.
- ۲- حضرت بهاء‌الله، مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۴۲، ص ۲۳۴ (این مجموعه در سال ۱۳۳ بدیع با اجازه محفل مقدّس روحانی ملی ایران تهیه شده که نسخه‌ای از آن در مرکز جهانی بهائی موجود است).
- ۳- همان مأخذ، ص ۳۹.
- ۴- کتاب قرن بدیع، ص ۴۳۲.
- ۵- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ویلمت، ۱۹۷۹ م، ج ۱، ص ۷۶.
- ۶- همان مأخذ، ص ۳۳.
- ۷- *Tablets of Bahá'u'lláh*, Haifa 1978, p. 57.
- ۸- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لانگنهاین، ۱۳۷ ب، ص ۳۷.
- ۹- طار دهی است نزدیک اصفهان.
- ۱۰- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۴۴.
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۳۱.
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۳۴.
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۳۴.
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۳۵.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۳۶.
- ۱۶- جامعه بین المللی بهائی اخیراً در بیانیه‌ای که به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس سازمان ملل متحد تحت عنوان نقطه عطف برای تمام ملل *Turning Point for All Nations* منتشر ساخته لزوم انتخاب یا اختراع یک زبان بین المللی را پیشنهاد و تأکید نموده است.
- ۱۷- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۳۸.
- ۱۸- همان مأخذ، ص ۴۰.
- ۱۹- جناب ادیب طاهرزاده در مجلد چهارم کتاب «ظهور حضرت بهاء‌الله» (انگلیسی) به نامعلوم بودن مخاطب این لوح اشاره کرده‌اند. ر. ک.:

Adib Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 4, Oxford 1987, p. 168.

- ۲۰- محمد علی فیضی، حضرت بهاء‌الله، نشر دوّم، لانگنه‌این، ۱۴۷ ب.، ۱۹۹۰ م.، ص ۲۷۳.
- ۲۱- «دائرة المعارف اشراق خاوری»، ج ۱۳، ص ۲۰۶۶ (به طبع نرسیده است).
- ۲۲- اشاره به بیان مبارک در باره امانت است که در اشراقات نازل و بعد در طرازات نقل گردیده است. ر.ک. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص ۱۹ و ۷۰.
- ۲۳- Shoghi Effendi, *Unfolding Destiny*, London 1981, p. 424.
- ۲۴- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۶.
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۱۶.
- ۲۶- حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح چاپ مصر، قاهره، ۱۹۲۰ م.، ص ۱۳۰.
- ۲۷- بیانات مبارکه در این پاراگراف از لوح مبارک طرازات نقل شده. ر.ک. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص ۱۷-۱۸.
- ۲۸- مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۴۲، ص ۱۸۲.
- ۲۹- حضرت بهاء‌الله به نقل از بهجت الصدور، ص ۹۶.
- ۳۰- همان مأخذ، ص ۲۶۹.
- ۳۱- مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۴۲، ص ۱۸۸.
- ۳۲- همان مأخذ، ص ۲۰۳.
- ۳۳- همان مأخذ، ص ۲۳۴.
- ۳۴- متن کامل این لوح مبارک در صفحات اولیّه این مجموعه طبع شده است.
- ۳۵- مجله نجم باخت، ج ۱۲، شماره ۸، سنه ۱۹۲۱ م.، ص ۱۵۲.
- ۳۶- متن کامل این لوح مبارک در صفحات اولیّه این مجموعه طبع شده است.
- ۳۷- مائده آسمانی، ج ۸، ص ۵۹.
- ۳۸- بهجت الصدور، ص ۳۱۱.
- ۳۹- همان مأخذ، ص ۳۲۰.
- ۴۰- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، ج ۱، ص ۹۲.
- ۴۱- این لوح مبارک تا آنجائی که نویسنده اطلاع دارد تاکنون به طبع نرسیده است.
- ۴۲- این لوح مبارک تا آنجائی که نویسنده اطلاع دارد تاکنون به طبع نرسیده است.
- ۴۳- نقل از ظهور الحق تألیف جناب فاضل مازندرانی، ج ۸، ص ۱۱۱۹.
- ۴۴- همان مأخذ، ص ۱۱۲۰.
- ۴۵- همان مأخذ، ص ۱۱۲۱.
- ۴۶- مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۱۱۶. (این مجموعه با اجازه محفل مقدّس روحانی ملی ایران در سال ۱۳۳ بدیع تهیه شده و یک نسخه از آن در ارض اقدس موجود است.) متن کامل این لوح مبارک در صفحات اولیّه این مجموعه به طبع رسیده است.
- ۴۷- همان مأخذ، ص ۱۲۱.
- ۴۸- همان مأخذ، ص ۱۳۰.
- ۴۹- همان مأخذ، ص ۱۱۴.
- ۵۰- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، حیفاء، ۱۹۸۴ م.، ج ۲، صص ۶۵-۶۶.
- ۵۱- نقل از خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۱۰۸.

فاسئلوا اهل الذكر ان يذكروا لكم

جد
معدن
اشبه اهلنا المرحت اسطفا
اميرنا امير اعظم اميرنا
لما براعتك في نال العرفان في ظهور
الحجر والتكليا سميت سيد وهم اولاد
منه من سلسل الفضل الى شطر الخاء جون
مرويا زينت بحفل اهل عرفا كزويد اميدار
كراخبا لخاصا كرا من معين فطرت توكيد
بعين انصاروا الاعتسا ملاما
منه من اهل الكاشغور
وذلك في واسط اميرنا
المذكور
١٣١٢

الايدى كرا لله تطهر من القلوب

صفحة اول (روى جلد) كتاب دلائل العرفان في ظهور الحق و التبيان
تأليف حاجي ميرزا حيدر علي اصفهاني - چاپ بمبئي - ١٣١٢ هـ. ق.

دلایل العرفان فی ظهور الحجّة و التّبیان تألیف حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

دکتر وحید بهمدی

یکی از خصوصیات این ظهور اعظم این است که از سال‌های متقدّم تاریخ امر مؤمنین به تألیف و تصنیف کتب استدلالیه و رسائل اثباتیه جهت بیان حجّت و برهان حقانیت ظهورین اعلیٰ و ابهی پرداختند. این اقدام نتیجه دستور مبارکی بوده که حضرت ربّ اعلیٰ صادر فرمودند، و جمال مبارک در لوحی خطاب به جناب زین المقرّبین به این حکم الهی اشاره می‌فرماید بقوله تعالیٰ: «نقطه بیان می‌فرماید در سنّه نوزده جمیع من فی البیان هر یک کتابی در اثبات من یظهره الله به یکدیگر بنویسند.»^۱ حضرت بهاء‌الله این دستور مبارک را ثبت و تأکید نمودند چنانچه در الواح نازله بیاناتی زیارت می‌شود که در آن احبّاً را مأمور می‌کنند به نوشتن اثباتیه یا استدلالیه. مثلاً در لوح رضوان الاقرار که در ادرنه نازل گردید اکثر احباب را مشمول این حکم می‌فرماید بقوله العزیز: «قدّرنا فی هذا اللّوح لاكثر الاحباب بان یکتبوا الواحاً فی اثبات هذا الامر و یرسلوها الی البلاد لعلّ بذلک لن یحتجب احد عن لقاء الله العزیز الجمیل.»^۲ مضمون این بیان مبارک این است که می‌فرماید برای اکثر احبّاً مقدّر نموده‌ایم که الواحی (در اینجا به معنی صحائف نوشته شده است عموماً) در اثبات این امر بنویسند و به شهرهای گوناگون ارسال دارند شاید بدان وسیله احدی از لقاء الله محتجب نماند. و در

لوحی خطاب به جناب حسن نه‌ری می‌فرماید: «و لقد قدّرنا لكلّ نفس بان يكتب في هذا الامر ما يثبت به ارجل العارفين على صراط عزّ رفيعاً»^۳ یعنی برای هر نفسی مقدّر نموده‌ایم که در باره این امر (امر مبارک حضرت بهاء‌الله) بنویسد آنچه به وسیله آن قدم‌های عارفان را (یعنی کسانی که به شناسائی مظهر ظهور فائز شده‌اند) بر صراط عزّی که والا (یا باریک) بوده ثابت و محکم نماید.

این گونه بیانات در آثار مبارکه جمال اقدس ابهی زیاد زیارت می‌شود، و علاوه بر آنچه در خصوص تألیف استدلالیات و اثباتیات جهت هدایت و استقامت نفوس نازل فرموده‌اند، در لوح قناع بشارت قیام نفوس مؤمنه عالمه بر جواب دادن به اعتراضات می‌دهند بقوله جلّ جلاله: «عن قریب نفوسی در علم ظاهر شوند و به کمال نصرت قیام نمایند و در جواب هر اعتراضی ادله محکمه متقنه مرقوم دارند چه که قلبشان ملهم می‌شود به الهامات غیبیه الهیه»^۴ همچنین ردیه نوشتن را در جواب کسی که بر خدا ردیه بنویسد یا بگوید از جمله فرائض حتمیه جمیع نفوس مؤمنه معین می‌فرماید، چنانچه در لوح سلمان نازل:

«بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند. کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر، چه که الیوم نصرت حقّ به ذکر و بیان است نه به سیف و امثال آن... فوالذی ينطق حیثذ فی کلّ شیء بانّه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه‌ای مرقوم دارد مقامی به او عنایت شود که جمیع اهل ملاّاعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز»^۵

مضمون و تعبیرات وارده در این بیان مبارک علاوه بر عبارت «الواح ناریه» که پیش از آن ذکر گردیده، به احتمال قوی اشاره‌ای است به ردّ اعتراضات و ردّیات و تهمت‌های اهل بیان و رئیسشان. بنا بر این مقدمه به دو نتیجه می‌رسیم؛ یکی اینکه در این ظهور اعظم بیان یا گفتار وسیله مقدم ابلاغ کلمه الله به اهل عالم است. و معلوم است گفتار دو نوع می‌باشد؛ یکی شفاهی که سمع از آن مستفیض می‌شود، و دیگری کتابی یا تدوینی که به وسیله بصر خواننده و درک می‌گردد. ولهدا تألیف کتب استدلالیه را می‌توان تبلیغ بصری شمرد اگر جنبه بیانی آن را در نظر داشته باشیم. نتیجه دیگر این است که دستور الهی این بوده که علاوه بر اثبات حقایق امر مبارک نفوس مؤمنه می‌بایست جواب دادن به اعتراضات و ردّ من ردّ علی الله را بر عهده بگیرند. لذا می‌بینیم که اکثر کتبی که به استدلالیات در بین تألیفات بهائی معروف می‌باشد شامل دو جنبه اثبات و ردّ و جواب اعتراضات است. شاید به علت بیاناتی از قبیل آنچه در لوح سلمان نازل گشته مؤلفان استدلالیات همیشه سعی می‌نمودند اعتراضات اهل بیان را نیز در کتب خود جواب دهند حتی اگر طرف خطاب از اهل بیان یا رؤسای آنها نباشد. کتاب دلائل العرفان حاجی میرزا حیدر علی و فصل الخطاب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی دو نمونه کامل این قاعده می‌باشد، چنانچه جناب کاظم سمندر به این مسأله ملتفت بودند و در تاریخ خود راجع به حاجی میرزا حیدر علی و کتاب دلائل العرفان ایشان می‌گویند: «کتابی در اثبات این امر مبین و ردّ منکرین تألیف نموده‌اند که مبین و فور علم و فضل و خلوص و اطلاعاتشان است»^۶

اما در خصوص نهج و شیوه نگارش و روش مطرح نمودن مطالب در تألیفات استدلالی و احتجاجی در اکثر احیان بر مبنای کتاب ایقان در استدلال و کتاب بدیع در احتجاج بوده، که به طور کلی عبارت است از رفع شبهات و برطرف کردن اوهام و ایراد دلائل اثبات از طریق عقلی و نقلی که کتاب ایقان مبنای آن می باشد، و بعداً جواب دادن به اتهامات و ردّ اعتراضات که نهج کتاب بدیع پایه و اساس آن است. همه این خصوصیات استدلالی بهائی در کتاب دلائل العرفان ملاحظه می شود. ناگفته نماند که مؤلفین استدلالیات در عهد ابهی و دوره میثاق اگرچه هر یک سبک و روش مخصوص به خود داشته، ولیکن هرگز از آن قاعده استدلالی و اصول براهین که کتاب ایقان و قبل از آن رساله دلائل سبعة حضرت ربّ اعلی آن را معین می کنند خارج نشدند، زیرا آن قواعد و اصول استدلالی جزو اصول عقاید بهائی است که اهم آن استدلال به کلام الله و نظر در سیره مظهر ظهور می باشد.

جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی از جمله مؤمنینی بودند که قسمت عمده عمر پرثمر خود را وقف تبلیغ امرالله نمودند، و به این شهادت از قلم اعلی فائز شدند قوله: «حضرت میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الابهی فی الحقیقه رکن اعظم اند از برای بنای اعظم یعنی حصن تبلیغ امر الهی. به کمال جدّ و اجتهاد در این فقره مبذول داشتند آنچه را که بر عالمیان ظاهر و هویدا است.»^۷ در ضمن قیام بر این خدمت سه تألیف از خود به یادگار گذاشتند که هر سه نمایانگر سه خاصیت آن نفس نفیس است یعنی علم و محویت و خدمت.^۸ ایشان بودند که اولین کتاب استدلالی در عهد میثاق پس از صعود حضرت بهاء الله زیر عنوان دلائل العرفان فی ظهور الحجّة و الثبیت تألیف نمودند، و این خود یکی از امتیازات آن کتاب در بین سایر کتب استدلالی بهائی می باشد، چنانچه گفته اند: **الْفَضْلُ لِلْمُتَقَدِّمِ.**

اما راجع به تاریخ و کیفیت تألیف این کتاب منیف، جناب عزیزالله سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت ضمن شرح حال جناب حاجی نوشته اند: «بعد از صعود جمال قدم به واسطه شیوع مرض و با اهالی جمیع ولایات ایران در معرض تلف و تعب بوده و می توان گفت همه خانواده ها به سبب فوت کسان خود سیاه پوشیده و تکیه ها و مساجد را نیز با پرده های سیاه پوشانیده، شب و روز کارشان گریه و استغاثه بود. و در شهر یزد نیز فصل تابستان و با شدت گرفت، لذا حاجی [میرزا حیدر علی] به اتفاق افنان [حاجی وکیل الدوله] به محلی موسوم به ده بالا که نقطه بسیار خوش آب و هوایی است رفته به اشاره افنان کتاب دلائل العرفان را در چهل روز تألیف کرده، سپس راه بوانات و سایر توابع شیراز را پیش گرفته و بعد از آن به طهران مراجعت و شش ماه اقامت نمود...»^۹ در همان کتاب نیز جناب سلیمانی راجع به جناب حاجی می گویند: «و از آثار قلمیه اش یکی کتاب دلائل العرفان و دیگری کتاب شیرین و نفیس بهجت الصدور که به خواهش خسرو بمان فارسی در شرح احوال خویش نوشته.»^{۱۰} بنا بر این تألیف دلائل العرفان در مدت چهل روز در ده بالا در اطراف یزد انجام یافت. اما تاریخ تألیف دقیقاً سال دوم پس از صعود بوده، یعنی سنه ۱۳۱۰ ه. ق. (۱۸۹۳ م.)، زیرا در خود کتاب جناب حاجی می گویند: «... باری، می گویند اگر برهان خوارق عادت سماعی از هزار و سیصد و ده سنه قبل است...»^{۱۱} الی آخره، و در جای دیگری: «... قریب دو هزار سال است از ظهور حضرت

عیسی و نزول انجیل گذشته و هزار و سیصد و ده سال است از ظهور خاتم رسل و نزول قرآن...»^{۱۲}

کتاب *دلایل العرفان* برای اولین بار در بمبئی در سال ۱۳۱۳ ه. ق. چاپ سنگی و منتشر گردید، و یک بار توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری در ایران همان چاپ سنگی افست شد و انتشار یافت.

نکته جالب این است که در همان زمان که در وسط ایران جناب حاجی میرزا حیدر علی *دلایل العرفان* را تألیف می نمودند، در شمال بلاد عجم و بالتحدید در شهر سمرقند، میرزا ابوالفضل گلپایگانی مشغول تألیف اولین کتاب استدلالی خود به اسم *فصل الخطاب* بودند، و در سال بعد یعنی ۱۳۱۱ ه. ق. آن را به اتمام رسانیدند.^{۱۳} لذا می توان گفت آن دو کتاب در بین جمیع کتب استدلالی که پس از صعود حضرت بهاء الله تألیف شده دارای مقام اسبقیت می باشد، و شکی نیست که بر استدلالیات بعدی و متأخری اثر نبوده که تفصیل و اثبات آن از حوصله این مقال خارج است. البته بسیار بعید به نظر می رسد که با نبودن وسایل ارتباط سریع در آن زمان آن دو عالم ربانی از عمل تألیف یکدیگر اطلاع یافته باشند، و در نتیجه هیچ یک از آن دو تألیف نمی تواند تحت تأثیر دیگری قرار گرفته باشد، ولیکن رابطه روحی وجدانی بین آن دو ستاره درخشان تاریخ امر بهائی را که با مرور زمان شدت یافت، ثابت و مبرهن می کند. لازم است در اینجا گفته شود که جناب حاجی که مظهر تام خضوع و خشوع و محویت در مقابل اجبای الهی حتی کودکان ایشان بودند، سال ها پس از اینکه اولین استدلالیه دوره میثاق را تألیف نمودند و انتشار یافت، به دستور مبارک حضرت عبدالهه کتاب مفصلی در شرح حال میرزا ابوالفضل گلپایگانی نوشتند که نسخه آن موجود و محفوظ است ولیکن متأسفانه هنوز چاپ نشده است. در آن کتاب جناب حاجی چنان از میرزا ابوالفضل و علم و فضل ایشان توصیف و تمجید می کنند که گویی خود هیچ نکرده اند و چیزی نوشته اند که قابل کمترین مقایسه با نوشته های میرزا باشد، چنانچه از خود فقط با لقب «عامی» یاد می کنند. الحق که این است صفت علماء فی البهائ و واقعی! البته دو کتاب نفیس *دلایل العرفان* و *فصل الخطاب*، چه از لحاظ مضمون و چه از لحاظ سبک، متفاوت می باشند، که این خود منعکس کننده دو شخصیت مؤلفان است، ولیکن بنیاد و مایه اصلی هر دو کتاب، کتاب ایقان است، به حدی که بسیاری از قسمت های آن نقل مضامین آن کتاب مستطاب است. تفصیل این نکته مطلب مفصلی است که در این مختصر نمی گنجد.

باری، در ظاهر طرف خطاب در کتاب *دلایل العرفان* علما و فقهای ایران و تابعان ایشان می باشند، چنانچه مؤلف پس از ایراد خطبه ای به زبان عربی به سبک اقتباس از آیات قرآن و ادعیه مأثوره شیعه می گویند: «... و بعد حضور انور علمای اعلام و فقهای ذوی العز و الاحترام که هر یک فی الحقیقه حافظ دین و حارس شرع متین... و اولو الالباب و بزرگانی که خالصین لوجه الله به جان و مال اعوان ایشانند و روان و آمالشان را فدای این مآل نموده و می نمایند آیدهم الله علی ما یحب و یرضی معروض می دارد...» الی آخره.^{۱۴} ولیکن چون مطالب کتاب پیش می رود، حاجی قلم را فراتر می برند و موضوع های مهمی راجع به بشارات انجیل و تورات می نگارند. علاوه بر این موضوع وصایت ازل را به تفصیل مورد بحث و تجزیه و تحلیل نقلی و تاریخی قرار می دهند، و همچنین اتهامات و

اعتراضات شیخیه کریم‌خانی را رد می‌کنند و از کتاب العصمة و الرجعة شیخ احمد احسائی دلیل می‌آورند. لذا اگرچه مؤلف در اول کتاب علمای اسلام و اعوان ایشان را مخاطب معین می‌کنند، ولیکن واقع حال این است که دلایل العرفان یک کتاب استدلالی برای مسلمانان عموماً و شیعیان خصوصاً، و همچنین برای ملت‌های یهود و مسیحی است، گذشته از اینکه ایرادهای ازلیان و شیخیه را نیز رد می‌کند. این تشبیه که در مطالب کتاب دیده می‌شود به آن خاصیت شمولیتی می‌دهد که کم‌تر در کتب استدلالی این امر دیده می‌شود.

یکی از خصوصیات دیگر دلایل العرفان این است که مطلبی در آن ذکر نشده مگر اینکه آیه یا آیاتی از قرآن به عنوان شاهد نقلی برای اثبات آن آورده شود، و آن آیات را مؤلف چنان با مهارت توجیه می‌کنند که گوئی قرآن من البدو الی الختم راجع به ظهور حضرت بهاء‌الله است. نگارنده بنا بر اطلاعات محدود خود کتابی در نظر ندارد که به اندازه دلایل العرفان از قرآن جهت اثبات همه تفصیلات این ظهور اعظم استفاده کرده باشد. این خود نشان‌دهنده اطلاع عمیق فوق‌العاده جناب حاجی از قرآن است که در کتابی که در ظرف چهل روز تألیف نموده روش و طرز جدید و متینی برای شیوه تحلیل و توجیه آیات قرآنی برای اثبات حقایق ظهور ابهی عرضه کرده‌اند. اطلاع ایشان بر مضامین کتاب‌های عهد عتیق و جدید نیز استثنائی و درخور توجه می‌باشد، به خصوص روش مطابقه و مقابله بین آیات قرآن و عبارات کتب یهود و مسیحیان شایسته تحقیقی مفصل است.

دیگر اینکه چون به مطالب راجع به بیان و رد اعتراضات و شبهات ازلیان می‌پردازند به همان شیوه و روش مخصوص به خود دلایل محکم و متقن می‌آورند، و همان‌طور که واضح می‌کنند همه قرآن در اصل و جوهر راجع به ظهور جمال مبارک است، ثابت می‌کنند که بیان نیز از اول تا آخر در باره ظهور جمال اقدس ابهی به اسم و عنوان من یظهره الله است. آن قدر برای اثبات این نکته از بیان فارسی شواهد می‌آورند که می‌توان گفت خلاصه‌ای از بیان در کتاب دلایل العرفان گنج‌انیده شده است. البتّه در منزل جناب وکیل الدوله افغان در یزد جناب حاجی دسترسی به متن کتاب بیان و آثار دیگری از حضرت ربّ اعلی مثل کتاب الاسماء که از آن نقل می‌کنند داشته‌اند، و لهذا ملاحظه می‌شود که در این مورد نسبت به موارد دیگر کتاب مطالب را نسبتاً مفصل بیان کرده‌اند. بنا بر این دلایل العرفان را باید یکی از مآخذ عمده در موضوع تحلیل و توجیه بیان فارسی در رابطه با ظهور جمال اقدس ابهی شمرد.

از خصوصیات دیگر کتاب مورد بحث این است که در آخر آن، چنانچه مؤلف می‌گویند، «تیمناً و تبرّکاً» متن کامل الواحی از آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله نقل می‌کنند که عبارتند از لوح حمد مقدّس یا لوح توحید و تفسیر سورة والشمس و لوح حکمت و در خاتمه کتاب مناجاتی که از لوح اشراقات استخراج شده. غرض از درج تمام این الواح، چنانچه از کلام مؤلف برداشت می‌شود، ثابت نمودن حقایق امر است بر مبنای کلمات مظهر ظهور که بر حسب دلایل و شواهدی که از قرآن می‌آورند بر سایر انواع و اقسام استدلالات عقلی و نقلی و عینی مقدّم می‌باشد. چنانچه لوح مبارک تفسیر سورة والشمس را با این عبارات تعقیب می‌کنند:

«باری، کتاب مستطاب قرآن را فرمان حضرت ربّ الارباب و دستور العمل مالک مبدأ و مآب دانسته‌ایم... و در این کتاب [قرآن] علاوه بر آیاتی که در کفایت کتاب و عدم کفایت غیر کتاب از قبل تحریر شد معین و مشخص فرموده که رسول باید تلاوت آیات نماید من عند الله و تعلیم فرماید خلق را کتاب الهی را... این است شأن نبی و رسول و آنچه را باید دارا باشد و حجّتی که به آن اقامه امرالله را فرماید و معجزه‌ای که حقّ سبحانه و تعالی به او عنایت می‌فرماید و به آن برکّل غلبه می‌نماید. حال به این چشم در کلمات بدیعه منزله ملاحظه و تفکّر فرمائید، و قدرت الهیه را در این سوره مبارکه به دیده اصلیه مشاهده کنید و شهادت دهید که لازال باب رحمت مفتوح و امطار مرحمت هاطل و دست الهی باز و غیر مغلول بوده و خواهد بود.»^{۱۵}

و پس از لوح حکمت می‌گویند: «ملاحظه قدرت و قوت و اقتدار قلم وحی را نمائید، و آنچه مسلم و محقق است مثل این کلمات عالیات و بیانات سامیات که لم یزل و لایزال به حکم کتب و صحف و زبر الهیه و عقول مستقیمه اظهار بیّنات باهرات و اعظم معجزات و اکبر خوارق عادات بوده، ساعتی هزار بیت نازل؛ فسبحان الله و تباهی عن ظنّ العالمین و ادراک العارفين.»^{۱۶} به عبارت دیگر، جناب حاجی می‌گویند که شعاع آفتاب اعظم دلیل بر آفتاب بودن آن است، و کسی که دیده بینا داشته باشد نمی‌تواند منکر حقانیت صاحب آن کلمات باشد.

پس از درج لوح حمد مقدّس، که آن را خطبه‌ای از قلم اعلی در موازات خطبه بیان فارسی می‌شمارند، راجع به آن چنین می‌گویند:

«حال به دقت و انصاف و فطرت اولیّه ایمانیه ملاحظه فرمائید که جوهر جمیع بیان و کتب آسمانی در این خطبه مبارکه به افصح بیان و ابلغ تبیان به عبارت سهل ممتنع چگونه جمع شده! حقیقه مصداق بیان نقطه اولی است که در بیان نازل است: آیات و کلمات من یظهره الله به لسان کینونت ناطق است انّی انا الله لا اله الاّ انا و انّ ما دونی خلقی ان یا کلّ الحروف ایّای فاعبدون...» الی آخره.^{۱۷}

لذا، گذشته از جنبه استدلالی، کتاب دلایل العرفان از جمله تألیفات متقدّمه می‌باشد که می‌توان به آن رجوع کرد تا طرز فهم و عقیده مؤمنین آن زمان که بر عهد و میثاق حضرت بهاءالله ثابت و مستقیم ماندند و از قلم میثاق و مرکز ولایت به اوصاف و نعوت رفیع موصوف و منعوت گشتند روشن و معلوم گردد. بنا بر این کتابی مانند دلایل العرفان نه تنها برای اطلاع بر دلایل و روش‌های اثبات امر مفید است، بلکه جهت درک و فهم مقام و عظمت ظهور حضرت بهاءالله نیز برای عموم احبّاء و علی‌الخصوص محققان بهائی، بسیار مایه استفاده و تبصّر می‌باشد.

باری، مطالب و مسائلی که در کتاب دلایل العرفان مطرح شده چنان زیاد است که برای خاتمه دادن به این عرائض جز اینکه به اهمّ و امّات مطالب آن اشاره شود چاره‌ای نیست. یکی از موضوع‌های اساسی که در طی کتاب به تفصیل بیان شده این است که اعتراض علمای ایران بر امر

مبارک دو علت و انگیزه داشته؛ اول تمسک به ظاهر آیات و بشارات است، و دوم، چنانچه مؤلف می‌گوید:

«این حزب را [اهل بهاء را] به جمیع فسوق و فجور و قبائح و مناهی مرتکب و عامل دانسته، و مفسد و شرّیر اعتقاد کرده‌اند، و نعوذ بالله ایشان را منکر الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت دانسته‌اند، و یا نستغفر الله متوسّل و متشبّث به ولایت اهل بیت طهارت نیستند. و علمای اعلام شاید افعال و اقوال بعضی لامذهب‌های عالم و بی‌دین‌های از خدا بی‌خبر [را که] به واسطه اغراض و امراض‌شان خود را نسبت به این حزب داده و می‌دهند میزان عقائد و تعلیمات این حزب دانسته‌اند.»^{۱۸}

در جواب اعتراض اول از روش و مطالب کتاب ایقان استفاده می‌کنند، و در ردّ اعتراض دوم به استدلال عینی و نقلی می‌پردازند. سپس موضوع معجزه را مطرح می‌کنند، و از قرآن و احادیث دلیل نقل می‌کنند تا ثابت نمایند که به تصریح کتاب قرآن آیات تنها معجزه باقی است، و اگر مسلمانی معجزه‌ای غیر از آیات طلب نماید در واقع با نص صریح قرآن مخالفت کرده است. دیگر ذکر مقام توحید و الوهیت و ربوبیت حضرت بهاء‌الله را می‌کنند، و آن را از طریق بشارات کتب آسمانی ثابت و مبرهن می‌نمایند، برعکس بسیاری از مؤلفان استدلالیات در این زمان که در جواب آن اعتراض نفی الوهیت و ربوبیت از جمال مبارک می‌کنند، و در نتیجه بین صریح بشارات و تطبیق آن بر ظهور ابهی گرفتار تناقض می‌شوند. جناب حاجی بر اساس مطالب کتاب ایقان در این خصوص این مسأله را بیان می‌کنند، یعنی آن را اثبات می‌نمایند نه نفی، چنانچه در کتاب ایقان می‌فرمایند: «مثل آنکه در کتاب مبین ربّ العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی: ولکن رسول الله و خاتم النبیین، جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده، چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است.»^{۱۹}

موضوع دیگری در کتاب مورد بحث که برای اجبائی که مقیم بلاد مسیحیه هستند بسیار مایه استفاده می‌باشد این است که جناب حاجی ثابت می‌کنند که اکثر بشارات عهد عتیق، که مسیحیان آن را راجع به ظهور اول مسیح می‌دانند، در حقیقت مربوط است به ظهور حضرت ربّ اعلی و حضرت بهاء‌الله.

دیگر اینکه اعتراضات حاج محمد کریم خان کرمانی و فرزند او را به تفصیل ایراد می‌کنند، و یک‌یک آنها را جواب می‌دهند. البته این قسمت از کتاب دلائل العرفان برای اهل این زمان تنها فائده تاریخی دارد، زیرا آن گونه اعتراضات که پیروان شیخیه مطرح می‌کرده‌اند مخصوص به آنهاست و در بین عموم مسلمانان رواج ندارد. و حال چون کریم خان کرمانی و فرقه او در حکم معدوم می‌باشد، چندان فائده عملی از این قسمت کتاب عاید اهل این زمان نمی‌شود، اگرچه در زمان تألیف دلائل العرفان این قضیه و این مطالب و جواب‌ها اهمّیت داشته، زیرا کریم‌خانین در کرمان و سایر اطراف ایران به علت ارتباطی که با دودمان قاجاریه داشتند مؤثر بودند. جناب حاجی میرزا حیدر علی قبل از تصدیق با این فرقه ارتباط داشتند و پدر ایشان شیخی کریم‌خانی بود، ولهذا ملاحظه می‌شود

که بر این مسأله، چنانچه در اول بهجت الصدور دیده می‌شود، تا اندازه زیادی تکیه می‌کنند، زیرا حتماً در اثنای اقامتشان در ایران با پیروان آن فرقه بحث و مراجعه می‌کردند، و این واقعیت در کتاب دلائل العرفان منعکس شده است.

در طی کتاب مقداری خطابات نصیحیه به ملت ایران می‌دهند که بسیار مایه عبرت است، و از جمله آن این عبارات نقل می‌شود:

«اهل ایران در ازمئه قبل از سایر عالم و امم پیش‌تر و عزیزتر و غنی‌تر و داناتر و مبدأ تمدن و سردفتر ظهورات انسانیت بودند، و حال ذلیل‌تر و فقیرتر و جاهل‌تر و از کل قبائل و طوائف متوحش‌ترند. در هر مملکت و دولتی نفسی صنعتی را ایجاد و اختراع نمود کل در کمال همت در تشویق و تحریص و ترویج آن ساعیند، و چنین امر به این عظیمی که مبدأ و اساس خیرات و برکات و سعادات و توفیقات است، و عن‌قریب زمین را علّیین می‌نماید و بهشت برین می‌کند از ایران ظاهر و طالع، و اهل ایران به شأنی از او غافل و بی‌خبرند که علاوه بر ترویج نکردن در اطفاء نورش جهد می‌نمایند. ای اهل وطن، بیدار شوید و بر نصرت وطن برخیزید، و وطن خود را رشک زمان پیشین نمائید. ترقی دهید و نور عالم و امم شوید...»^{۲۰}

واضح است که این بخش از رساله مدنیّه حضرت عبدالبهاء تأثیر پذیرفته است. در صفحات ختامی دلائل العرفان جناب حاجی چند فقره به سبک مناجات به فارسی می‌نویسند که به نظر نگارنده این مقاله جوهر و خلاصه و هدف غائی همه کتاب است، لذا مناسب می‌باشد که این عرائض با درج آن خاتمه یابد، و هی قوله:

«آلها معبودا عادلا رحیما رحمانا علیما خیرا بصیرا، تو را می‌خواهیم و رضایت را طالبیم. تأسی به ارادات می‌جوئیم، و نعمت نعیمت را آرزو مندیم، و از نعمت انتقامت به تو پناه می‌بریم. به ذیل فضل و جود اسم اعظمت متوسلیم، و به عهد و میثاق متمسک و به سر اعظمت ناظر، و به محبت و عبودیت او پناه برده‌ایم، و کتابت را ملاذ و شفیع و راه نجات دانسته‌ایم. می‌دانیم که در کتابت مکذبین آیات و مستهزئین [به] آیات و سخریه‌کننده آیات را و مستکبرین بر آیات و طلب‌کننده غیر آیات را و معرضین از آیات و معترضین بر آیات و شبهه‌کننده در آیات را و مجادلین به آیات را عذاب فرمودی و هلاک نمودی و دابرشان را قطع کردی، و علاوه وعده عذاب ابدی و خلود در نار جهنم و جحیم دادی که - کَلِّمًا نَضَجَتْ جُلُودًا بَدَلْنَا هُمْ جُلُودًا غَیْرَهَا^{۲۱} و کَلِّمًا ارادوا ان یخرجوا منها من غمّ اعدوا فیها.^{۲۲} تو را اصدق صادقین و اعدل عادلین و اعلم عالمین و اقدر قادرین دانستیم، و در کتابت بشارت لقایتم فرمودی، و برای آمدن و ایامت علامات و آیاتی در کتابت مقرر داشتی، و نفس کتاب و آیات را معجزه و دلیل و حجّت و برهان قرار دادی، و نفسی ظاهر شد و فرمانی را به تو نسبت داد با جمیع آیات و بیّنات و معجزات، و فرمود: منم که به حسرت ایام و لقایم جواهر وجود شربت شهادت آشامیدند. و با اینکه از عرب و

اهل علم نبود، صد مقابل و زیاده آیات الهی و بیانات ربّانی عربی و فارسی از او ظاهر، و چنان استقامتی فرمود که شبه و مثل و قرین از برایش متصوّر نبوده و نیست، به شأنی که استقامت مقبلین و بندگانش بر استقامت اولین سبقت گرفت. دیدیم با اینکه تو را اصدق صادقین و عادلین و اعلم عالمین و اقدر قادرین و ارحم راحمین دانسته، و تو را هادی و رادع باطل می دانیم، متابعت فرمانت نمودیم، و از دستور العملت تجاوز نمودیم، و از صراط واضح مستقیم منحرف نگشتیم. وانگهی فرمودی: ممکن است نفسی به دروغ آیاتی به من نسبت دهد و مز از او تفتیش نکنم و رگ حیاتش را قطع ننمایم، بلکه فرمودی: به یمین قدرت و اقتدار او را می گیرم و رگ حیات او را البته قطع می نمایم و هیچ یک از شماها نمی توانند ما را منع نمایند.^{۲۳} و مکذّب آیات و ساعت و قیامت را وعده عذاب و عقاب فرمودی. خدایا، از تو و عذاب نافرمانیت ترسیدیم! با اینکه جمیع اهل ارض بر انکار و منعش همت کردند و همه را عاجز کرد، همه را ترک کردیم و از اهل وطن و آسایش و راحت و عزّت و ثروت و نعمت ایام فانیه گذشتیم، و نعیم بی زوال را اختیار کردیم. حال از ملکوت جلالت نصرت می طلبیم، و از جبروت بقایت ظفر می جوئیم، و از جمال غیبت در هیکل شهودت مدد می خواهیم، و از ولی امرت توفیق و تأیید آملیم، و به فناء بابش در کمال تضرّع و ابتهال عاکفیم.^{۲۴}

در پایان باید گفت که هدف از نوشتن این مقاله معرفی عمومی کتاب *دلایل العرفان* بوده است و نه تجزیه و تحلیل مطالب آن، زیرا این کار احتیاج به تحقیقات بسیار مفصّلی دارد که وقت زیاد می طلبد و نتیجه آن تحقیقات در یک مقاله نمی گنجد. امید چنان است که این مقدمه مختصر و سطحی انگیزه‌ای باشد برای محققان بهائی تا توجّهی به این کتاب مهمّ و پرمایه نمایند.

یادداشت‌ها

- ۱- سواد الواح منزله از سماه قدرت و مشیت جمال اقدس ابهی جلّ ذکروه و ثناء الاعلی به افتخار اسم الله حضرت زین المقربین علیه بهاء الله الابهی (مجموعه خطّی)، استنساخ نورالدین زین، محلّ و تاریخ استنساخ: بیروت، ۱۱۷ ب.، ۱۹۶۰ م.، ص ۲۵۷.
- ۲- آثار قلم اعلی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۳ ب.، ج ۴، ص ۱۹۰.
- ۳- ثلاثی الحکمة، دارالنشر البهائیة فی البرازیل، ۱۴۳ ب.، ج ۱، ص ۲۷.
- ۴- مجموعه مطبوعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله (معروف به مجموعه کبیره یا مجموعه الواح مصر)، چاپخانه سعادت، قاهره، ۱۹۲۰ م.، ص ۸۳.
- ۵- مأخذ بالا، صص ۱۵۳-۱۵۴.
- ۶- تاریخ سمندر و ملحقّات، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۱ ب.، ص ۱۷۸.
- ۷- این بیان مبارک از لوحی است به امضای خادم با تاریخ ۴ ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ خطاب به آقا میرزا آقای شیرازی افغان. مأخذ آن مجموعه خطّی الواح مبارکه خطاب به جناب افغان مذکور است که نزد آقای ابوالقاسم افغان موجود می باشد. بیان مبارک که در این مقاله نقل گردیده در ص ۶۹ آن مجموعه زیارت می شود.
- ۸- سه اثر تألیفی حاجی میرزا حیدر علی عبارتند از *دلایل العرفان* که نمایانگر علم و تبخّر ایشان در کتب سماویّه و آثار مبارکه است، و جناب کاظم سمندر بر این شهادت داده اند؛ و بهجت الصدور که تقریری است از یک عمر

- خدمت و بندگی به آستان الهی، و شرح حال میرزا ابوالفضل گلپایگانی که شیوة تعبیر و مضامین آن ثابت می‌کند تا چه حد جناب حاجی در مقابل یکی از احبای الهی محو و فانی هستند تا چه رسد در مقابل مولای آن اجبتاً!
- ۹- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، لجنة ملی نشر آثار امری، طهران، ۱۰۴ ب، ج ۱، صص ۴۹-۵۰.
- ۱۰- مأخذ بالا، ج ۱، ص ۵۵. گویا در زمان تألیف مصابیح هدایت جناب عزیزالله سلیمانی از بودن کتاب سومی از تألیفات حاجی میرزا حیدر علی در شرح حال میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، که کتاب مفصلی است در چند صد صفحه، مطلع نبوده‌اند. ناگفته نماند که تا این سال‌های اخیر محققان بهائی چندان اطلاعی از این کتاب سوم حاجی نداشته‌اند.
- ۱۱- دلائل العرفان، بمبئی، ۱۳۱۳ هـ. ق، ص ۱۳. لازم به تذکر می‌باشد که تاریخ چاپ دلائل العرفان که در اینجا ثبت شده همان گونه که در متن مقاله ملاحظه می‌شود، تاریخی است که در آخر کتاب آمده در حالی که در صفحه اول سال ۱۳۱۲ ذکر شده. نگارنده بدون اینکه دلیلی بر صحت یکی از دو تاریخ چاپ مذکور داشته باشد تاریخی را که در آخر کتاب چاپ شده زیر امضای ناسخ به کار برده است.
- ۱۲- مأخذ بالا، ص ۱۸۹.
- ۱۳- پیش از فصل الخطاب میرزا ابوالفضل دو رساله استدلالی تألیف کرده بودند به اسم رساله ایوییه و شرح آیات مورخه. اگرچه آن دو رساله اولین تألیفات استدلالی میرزا به شمار می‌روند، ولیکن از حد رساله تجاوز نمی‌کنند و به حجم کتاب نمی‌رسند، و لهذا فصل الخطاب را می‌توان اولین کتاب تألیفی ایشان شمرد.
- ۱۴- دلائل العرفان، ص ۵.
- ۱۵- مأخذ بالا، صص ۲۸۹-۲۹۰.
- ۱۶- همان، ص ۳۰۲.
- ۱۷- همان، ص ۲۷۷.
- ۱۸- همان، ص ۷.
- ۱۹- کتاب ایقان، مؤسسه مطبوعات ملی بهائیان پاکستان، ۱۳۷ ب. (افست)، ص ۱۳۱.
- ۲۰- دلائل العرفان، ص ۲۶۹.
- ۲۱- این جمله ترجمه فارسی آیه ۵۶ سورة النساء قرآن است که در باره عذاب کسانی می‌باشد که به آیات الهی کفر بورزند. مضمون تمام آیه که حتماً مقصود جناب حاجی آن بوده چنین می‌باشد: آنان که به آیات ما کفر بورزند، چنان آتشی خواهیم چشانید که هر آنگاه که پوست نشان در آتش پخته شود آن را با پوست دیگری تبدیل خواهیم کرد تا عذابشان همچنان ادامه یابد. البته این قبیل شواهد و تعبیرات که در مواضعی از کتاب دلائل العرفان ملاحظه می‌شود، یکی از سبک‌های خطابی معمول و مؤثر است که بر مبنای تریب و تخویف می‌باشد، زیرا سخنگو اگر بخواهد شنونده را به کاری وادار کند در آغاز از راه ترغیب کوشش می‌کند او را قانع کند، و اگر نشد تریب وسیله بیانی دیگر و آخر است زیرا پس از آن اگر شنونده تحت تأثیر واقع نشد سخن بی‌فایده خواهد بود. این قاعده سخنوری یکی از مبانی سبکی دلائل العرفان است که تفصیل آن از اصل مطلب در این مقاله خارج می‌باشد.
- ۲۲- آیه ۲۲ از سورة الحج.
- ۲۳- این جمله ترجمه آیات ۴۴-۴۷ سورة الحاقه قرآن است که اساس دلیل هفتم است در رساله دلائل سبعة حضرت ربّ اعلیٰ. ر. ک. دلائل سبعة، چاپ طهران، بدون تاریخ، ص ۱۵.
- ۲۴- دلائل العرفان، صص ۳۰۸-۳۱۰.

خاطراتی از حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

«فرشته کرمل»

تنظیم و استخراج محمود ورقا

۱

حاجی میرزا حیدر علی در شرح تصدیق خود چنین می‌نویسند:^۱

«در ایام اوّلیّه امر در اصفهان موقعی که تازه با آثار مبارک حضرت اعلی آشنا شدم تحت تأثیر قدرت و عظمت آنها قرار گرفتم. کلمات چون رشته مروارید بود. دلایل و بیانات احبّاً نیز به قدری محکم و متقن بود که حسّ می‌کردم هیچ کس قادر نیست آنها را انکار نماید. ولی وقتی تنها می‌شدم هدف سهام ظنون و اوهام و خرافات واقع می‌شدم. تمام آنچه را که قبلاً خوانده بودم و یاد گرفته بودم در مقابلم ظاهر می‌شد و وساوس شیطانیّه مرا احاطه می‌نمود. گذشتن از این دوره خطرناک امتحان و افتتان البتّه بسی مشکل بود. از درد و اندوهم و ساعاتی که از پریشانی می‌گریستم فقط خداوند آگاه است. چه شب‌ها که راحت و استراحت نداشتم و خواب به چشمم راه نیافت و چه روزها که اندیشه‌گرفتاری در این بحران روحی حتّی غذا خوردن را فراموشم ساخت. بسا اوقات که همه افکار را از خود دور می‌ساختم و به شدّت مؤمن بودم ولی به کوچک‌ترین خیال منفی بار دیگر به عقب برگشته و ایمان خود را منکر می‌شدم.

تا اینکه شبی در عالم رؤیا دیدم که جارچی‌ای در بازار اصفهان به ظهور حضرت خاتم الانبیا بشارت می‌داد و می‌گفت که هر که را شوق ملاقات آن حضرت در دل است می‌تواند که به فلان خانه برای تشرّف به حضور حضرتش رفته بار یابد و یک لحظه دیدار جمالش را خدمت دو جهان برابری نتواند کرد.

به مجرّد شنیدن به آن خانه شتافتم و به محض ورود خود را به پای حضرتش انداختم. با نهایت محبّت مرا بلند نمود، مخاطب ساخته فرمودند: "کسی می‌تواند بگوید که لله و فی الله و خالصاً لوجه الله رفتم و وارد شدم و زیارت نمودم که همه عالم شمشیر کشیده باشند و بخواهند او را بکشند که چرا داخل شده‌ای (مؤمن شده‌ای) و اگر این قسم نباشد به حقیقت نمی‌تواند بگوید مقصودی جز خدا

نداشتم.

بیدار شدم و خود را در حالتی از سرور و اطمینان یافتم. آن وقت سرّ بلا و دلیل اینکه چرا پیروان تمام انبیا تحمّل بلا نموده‌اند بر من مکشوف شد.

بارها و به دفعات خود را سرزنش نمودم و گفتم "تمام آن بیانات الهیّه حضرت باب را مطالعه کردی ولی باید به حال ایمان و ایقان پس از مشاهده رؤیائی بررسی؟"

چهارده سال بعد به مدّت هفت ماه در ادرنه ساکن بودم. شبی که در چای‌خانه با آقا محمد علی نشسته بودم دقایقی چند در خود اشتیاقی وافر به تشرف به محضر مبارک حضرت بهاء‌الله احساس نمودم. شب دیر بود. در خود جرأت درخواست چنین اجازه‌ای نیافتم. دفعتاً حضرت غصن اعظم در را باز نموده و به من امر فرمودند به دنبال ایشان بروم.

پس از ترک اطاق دیدم جمال مبارک در محوطة ایوان مسقف خانه مشی می‌فرمایند. بعضی احبّاً ایستاده و به بیانات مبارک گوش می‌دادند. سجده کرده و خود را به پای مبارک انداختم. حضرت بهاء‌الله به آرامی و محبّت مرا بلند کرده فرمودند:

"کسی می‌تواند بگوید که لله و فی الله و خالصاً لوجه الله رفتم و وارد شدم و زیارت نمودم که همه عالم شمشیر کشیده باشند و بخواهند او را بکشند که چرا داخل شده‌ای و اگر این قسم نباشد به حقیقت نمی‌تواند بگوید مقصودی جز خدا نداشتم."

اکنون که مشغول نوشتن این سطور هستم ابدأ و به هیچ وجه قصد آن ندارم که بیان معجزه‌ای کرده باشم و فقط قصدم بیان حقیقت است به نحوی که روی داده است. ما نمی‌توانیم درک این قسم تأییدات الهیّه را بنمائیم. قوه ادراک انسان در مقابل فکر انبیا چون حرکت شخص مفلوج لنگی در مقابل سرعت حرکت برق در آسمان است. چطور می‌شود این دو قوه را در برابر هم نهاد؟»

۲

جناب سمندری داستان زیر را در محفلی بیان فرمودند:^۲

«جناب حاجی میرزا حیدر علی معلّم روحانی بنده بودند. روزی در حیفا راجع به تبلیغ بیان می‌فرمودند و از جمله خطاب به بنده گفتند: سمندری، اگر با خلوص نیت و با قدرت ابلاغ کلمه نمودی و مخاطب قبول نکرد او را ملامت مکن و خود را ملامت کن و مطمئن باش که به قفل قلب او کلید ناجور گمارده‌ای زیرا امر جمال مبارک به قدری عظیم است که اگر درست عرضه کنی برای احدی جای انکار باقی نمی‌ماند. پس باید به روحيات نفوس آشنا شد و کلید درست را پیدا کرد و مطمئناً موفق خواهی شد.»

۳

حاجی میرزا حیدر علی در شرح احوال حاجی محمد باقر چنین می‌نگارند:^۳
«یکی از تجار معروف قزوین حاجی محمد باقر بود که نه تنها تاجری معروف بلکه در خدمت

امر مبارک نیز اشتهار داشت. آن چنان خدمتی که عموم احبّا از آن مطلع بودند. وقتی عریضه‌ای به حضور حضرت بهاء‌الله تقدیم و استدعا نمود که به او ثروت عنایت فرمایند تا بتواند با توانائی بیشتری به خدمت امر بپردازد. حضرت بهاء‌الله به او فرمودند که ابواب ثروت بر وجهش از جمیع جهات باز خواهد شد. ولی او باید همواره مراقب باشد که زنهار موقّیّت مادّی پرده‌ای بین او و خالق او نشود. و نیز به افرادی که در حضور مبارک بودند فرمودند که عن قریب محمّد باقر غرق در ثروت خواهد شد ولی موقّیّت مادّی چشم وی را به حقایق زندگی می‌بندد تا حدّی که از امر روی گردانیده و حتّی خدا را انکار می‌نماید. آنگاه زیانی مادّی و فوق العاده متوجّه او شده و به ندامت به سوی مولای خویش باز می‌گردد. به دلیل این توبه خدا ضرر او را به منفعت تبدیل می‌نماید تا آنجا که تاجر رتبهٔ اوّل تبریز و اسلامبول بشود.

این بار مغرورتر از سابق شده تا جائی که امر را فراموش نماید. آن وقت ثروت او برای همیشه از دستش می‌رود و دیگر بیچاره و قادر به تجارت نخواهد بود. بار دیگر به ندامت و توبه برمی‌گردد ولی این بار فقیر ولی راضی خواهد بود. در این حال به خدمت امر می‌پردازد و موقّیّت زیادی در این خدمت کسب می‌نماید. در آخر هیکل مبارک به این عبد (حاجی میرزا حیدر علی) فرمودند که باید تمام اتّفاقات را همان طور که روی خواهد داد به یاد داشته باشم.

بعد از چندی برادر محمّد باقر دستگیر شد و به خاطر ایمانش به زندان افتاد. محمّد باقر مبلغ زیادی برای آزادی برادرش پرداخت و بعد عازم اسلامبول شد. بعد از ورود ایمان خود را انکار کرد و به دربار سلطان و سفیر ایران مراجعه نمود و استدعا کرد که او را یک مسلمان واقعی بدانند. حضرت بهاء‌الله در این موقع فرمودند که این نقطهٔ شروع سلسلهٔ حوادثی است که قبلاً بیان فرموده بودند.

بعد من به اسلامبول رفته و مدّت چهار ماه در آن شهر توقّف کردم و مطلع شدم که حاجی محمّد باقر مقدار زیادی پنبه خریده است. قیمت پنبه یکباره به حدّی تنزّل نمود که رفیق ما ثروتش از دستش رفت و غرق در بدهی شد. در این بحران به یاد مولایش افتاد و عریضه‌ای به حضور مبارک تقدیم داشت که ضمن آن اظهار توبه و التماس کمک نموده بود.

حضرت بهاء‌الله در جواب او را مطمئن فرمودند که ثروتش دوباره برمی‌گردد. وقتی که من در مصر بودم مطلع شدم که قیمت پنبه به شدّت بالا رفته است. ثروت محمّد باقر ده بار افزون از گذشته شد. با وجود آنکه یک بار در بوتهٔ امتحان افتاده بود بار دیگر در دام حرص گرفتار شد و خدا را از یاد برد. حضرت بهاء‌الله ضمن لوحی او را از وسوسهٔ مادّیات بر حذر داشتند و نصیحت فرمودند که در سبیل الهی ثابت و از عنایات حقّ شاکر باشد. ولی محمّد باقر بار دیگر توجّه ننمود و دچار غفلت شد. بعد از سال‌ها که او را در تبریز دیدم به من گفت: بعد از دریافت لوح مبارک گوئی حتّی میخ‌ها و پرده‌های اطاق من گوش داشتند که بشنوند و اطاعت نمایند. تمام دارائی من یکی بعد از دیگری به آرامی از دستم رفت. به فقر افتادم و مجبور به ترک اسلامبول و عازم تبریز شدم. و در این خانه که متعلق به همسر من است سکونت دارم و این لباسی را که فرزند نام دوخته‌اند می‌پوشم.»

مرحوم دکتر حبیب الله خان سلمان پور می‌گفتند^۴ حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بودم. حاجی میرزا حیدر علی عرض کرد قربان، اینکه حافظ در کتابش صحبت از می و معشوق و شراب و شاهد می‌کند قصدش شراب عرفان و شاهد حقیقی و معشوق معنوی است یا نظرش به شراب انگور و شاهد زیبا و صنم رعنا است.

حضرت عبدالبهاء فرمودند جناب حاجی، اگر تصوّر کنیم که قصد حافظ از می و معشوق در سراسر کتابش می معنوی و شاهد حقیقی است پس من این بیت را که می‌گوید:

آن تلخ‌وش که صوفی امّ الخبائثش خواند اشهی لنا و احلی من قبله العذاری
را چه کنم و به چه چیز جز مشروب ظاهر و شاهد معمولی می‌توان تعبیر کرد؟

«حاجی میرزا حیدر علی از متقدمین احبّا و مبلغ مشهور امر که در سال‌های آخر عمر خود در بین احبّائی که از غرب برای زیارت می‌آمدند به فرشته کرم‌ل شهرت یافته بود در شرح احوال میرزا ابوالفضائل گلپایگانی... در باره مشیرالدوله و وقایع آن زمان چنین می‌نویسد:^۵

«هنگامی که ناصرالدین شاه برای زیارت عتبات عالیات طهران را ترک گفت مشیرالدوله ترتیب فرستادن بهائیان را به موصل فراهم آورد. سفیر ایران برای استقبال از موبک همایونی استانبول را ترک گفته و از راه حلب به بغداد رفت و در حلب شیخ سلمان را که شهرت فراوان داشت و حامل دویست سیصد عریضه به حضور حضرت بهاء‌الله بود دستگیر نموده و اشیاء تقدیمی احبّار را که همراه او بود ضبط کرده و خود او را نیز توقیف و در اطاق متروکی واقع در محلّ اقامت خویش محبوس ساخت. شیخ سلمان بعدها برایم تعریف کرد که یک روز غروب که مشیرالدوله و سایر اعضای سفارت و اطرافیان در حیاط قدم می‌زدند آنها را دیدم و شنیدم که مشیرالدوله می‌گفت ما خیال می‌کردیم که امر بهاء‌الله یک مسأله سیاسی است و مطمئن بودیم که هدفش دست یافتن به قدرت و ثروت است تا برای خود شهرتی فراهم آورد و به همین جهت نیز تا آنجا که در قدرت داشتیم در ممانعت او از پیشرفت سعی نمودیم ولی هر قدر بیشتر به او صدمه زدیم و هر بار که او را تبعید کردیم و با قدرت‌های دو کشور به مقابله با او برخاستیم بر قدرت، اعتبار، شهرت، بزرگی و عظمت وی افزوده گشت و ما مبهوت و متحیر در صدد یافتن علت آن برآمدیم و حالا می‌بینیم که این مرد (منظور شیخ سلمان است) در حدود سیصد عریضه همراه خود دارد، در هیچ یک از آنها ذکری از سیاست و دولت، ملت و مملکت نیست. در این نامه‌ها اشاره‌ای از آن همه بلا که بر سر بهائیان آمده است و یا کوچک‌ترین ذکری از آن همه حبس و تبعید و قتل و غارتی که در این مدّت بر آنها وارد شده دیده نمی‌شود و کوچک‌ترین شکایتی به چشم نمی‌خورد. در این عریضه‌ها آنچه موجود است تصرّح است و چیزی به جز مسائل روحانی از قبیل خداوندان را از شرّ خودپسندی و هوی و هوس محفوظ بدار و از هر چه به غیر خودت است محافظه کن، تأیید بفرما تا موفق به خدمت جمیع نوع

بشر گردیم، دست جلّاد را بیوسیم و دست افشان و پای کویان به سوی چوبه دار رویم دیده نمی شود. مشیرالدوله سپس دستور داد تا دو سه عدد از آن عرایض را حاضر کردند و دستور داد تا با صدای بلند خوانده شود. حاضرین از شنیدن سبک عرایض و انشای آنها زبان به تحسین گشودند. آنگاه مشیرالدوله گفت ما چرا باید این مردمان را که خدا را می شناسند و از او سخن می گویند اذیت کنیم؟ خداوند در قرآن مجید داستان کسی را که در قصر فرعون به خداوند ایمان آورد ذکر می کند تا ما را آگاه فرماید و به خاطرمان آورد که فراموش نکنیم که اگر کذبی در کار باشد کاذب هرگز رستگار نخواهد شد ولی اگر کسی که ما به مخالفتش برخاسته ایم حامل کلام حق باشد اعمال ما به ما برخواهد گشت و ما را نابود خواهد ساخت و باید جزای سنگینی پردازیم. در اعمال و گفتار آنها هیچ چیز که به حال ملت و مملکت زیان آور باشد دیده نمی شود. به علاوه همه ما به تجربه دیده ایم که هر قدر آنها را بیشتر تحقیر و بدنام کردیم و هر قدر بیشتر آنها را تحت فشار قرار دادیم تعدادشان افزون تر گشت و قوت و قدرت و شهرت و عظمتشان بیشتر شد. مشیرالدوله این سخنان را می گفت و سایرین با او موافقت می کردند. صبح روز بعد مرا احضار کرد و با عذرخواهی گفت ما دچار اشتباه شدیم و من از شما متشکر هستم که باعث شدید تا من حقیقت را دریابم. آنگاه همه عرایض را به من مسترد کرد و به مأمورینش دستور داد تا آنچه از اشیاء تقدیمی را که ضبط کرده بودند به من برگردانند و سپس نامه ای به معاون قنصل در بیروت نوشت که نهایت احترام را نسبت به شیخ سلمان مجری دار و او را با آنچه که همراه دارد به عکّا به حضور عباس افندی راهنمایی کن و سپس به من گفت دست های ایشان را از جانب من ببوس و از طرف من معذرت بخواه و از او تقاضا کن که اعمال مرا ببخشند و مرا موفق نمایند تا بتوانم جبران گذشته را بنمایم.

حاجی میرزا حیدر علی چنین ادامه می دهد:

«به این ترتیب وقتی مشیرالدوله به طهران رفت وزرا، رجال و بزرگان به ملاقاتش رفتند. در بین آنها میرزا رضا قلی برادر ناتنی جمال مبارک هم بود. شخصی وی را به عنوان برادر حضرت بهاءالله معرفی نمود. این طرز معرفی او را ترسانید و با اعتراض گفت پدر من شخصیت معروفی بود، چرا مرا به عنوان پسر او معرفی نمی کنید؟ این جمله خشم مشیرالدوله را برانگیخت و با سرزنش به حاجی میرزا رضا قلی گفت شما باید از اینکه برادر حضرت بهاءالله هستید احساس غرور و سربلندی کنید. ایرانی بودن حضرت بهاءالله سبب افتخار ایران و ایرانیان است. هر شاهزاده و یا وزیر و یا امیری که به استانبول آمد به نحوی مایه سرشکستگی دولت و ملت ایران شد. روزها با فرومایگی و چاپلوسی به گدائی به در خانه این وزیر و آن پاشا می رفت تا با بدگوئی از شاه و رجال مملکت خود از آنان پول و مقرری دریافت کند و چنانچه اخلاق مردم این سرزمین است انواع وحشیگری و رذالت و پست فطرتی را از خود بروز می داد در حالی که حضرت بهاءالله با آنکه از مملکت خود رانده شده بود با علو مقام و استغناء طبع چنان صبر و سکون و اعتماد و شخصیتی از خود نشان داد که سبب احیاء نام ایران و ایرانی شد. او به در خانه کسی نرفت و در صدد ملاقات با احدی برنیامد و هر کس به ملاقات او رفت در نهایت محبت مورد پذیرائی قرار گرفت. با میهمانان خود از تمدن گذشته ایران و

از انسانیت مردم آن سخن گفت و چنان رفتاری نمود که همه بر بزرگی و اصالت او شهادت دادند.^۶
حاجی میرزا حیدر علی چنین ادامه می‌دهد:

«مشیرالدوله در مجلسی که از رجال و بزرگان تشکیل شده بود گفت من به این نتیجه رسیدم که قدرت‌های این جهان توان مقابله با امر او را ندارند. او همچنین شاه را متوجه کرد دشمنی با این افراد به ضرر و زیان مملکت خواهد بود. هنگامی که احباً در شهرهای مختلف در اثر تحریک و فساد اشرار و یا حرص و طمع مقامات محلی گرفتار می‌شدند این مرد برجسته، عاقل، عادل و مهربان وسایل آزادی آنها را فراهم می‌کرد. او در هیأت دولت اعلام کرد که دولت ایران با اخراج و تبعید بهاء‌الله از کشور اشتباه بزرگی مرتکب شده است زیرا امر شکست‌ناپذیر او عالم‌گیر خواهد شد و اگر بهاء‌الله به صورت زندانی در ایران باقی می‌ماند در آینده مردم از تمام نقاط دنیا برای زیارت مقام و مرقد او می‌آمدند و این خود بر ثروت ملی ما می‌افزود... این مرد (مشیرالدوله) در نهایت صداقت و فراست به ملت و دولت ایران خدمت کرد و بعد از آن همه صدمات و مخالفت‌هایی که در مقابل این امر از خود بروز داد بالاخره با حقیقت و عدالت به قضاوت در باره این امر پرداخت و تا آنجا که می‌توانست در خدمت آن کوشید.»

۶

استدعای حاجی میرزا حیدر علی از حضور حضرت بهاء‌الله که به هنگام نزول آیات در محضر مبارک باشند^۶

«کسانی که به افتخار تشرّف به حضور حضرت بهاء‌الله فائز می‌شوند به چنان تحوّل روحانی می‌رسند که برتر از تجربیات دیگر بشری است، به حدّی که توصیف و شرح آن ممکن نیست. این همان بهشتی است که گفته‌اند هرگز نه چشم‌های ناسوتی آن را دیده و نه حواس زمینی آن را تجربه کرده، تجربه‌ای که چون اقیانوسی بس موج است و هر موج آن خزانگی از جواهر جمال به همراه دارد و آب آن به قدری حیات‌بخش و پربرکت است که انسان نمی‌خواهد در آن شنا نماید و فقط آرزو می‌کند که در نشئه حیات‌بخش آن غرقه شود. این احساسی فرح‌انگیز و باورنکردنی است و به سرعت برق بر انسان مرور می‌کند. و تنها به عنایت خاصّه پروردگار بر نفوس معدودی مبذول می‌شود و سپس بسته به ظرفیت روحانی افراد با قدرت در ایشان جلوه گر می‌شود.

یک بار استدعا کردم که اجازه فرمایند به هنگام نزول الواح در اطاق مبارک باشم. رجای این عبد به طراز قبول فائز شد. وقتی وارد اطاق شدم شنیدم که لغات همچون رودخانه عظیمی که سیل آسا در جریان است از لب‌های مبارک جاری بود. گوئی هوا، دیوار، کف و هر ذره‌ای از اطاق معطر بود. فقط آنهایی که این حقیقت غیرقابل وصف را تجربه کرده‌اند تصوّر منظورم را می‌توانند نمود. جریان نزول الواح حدود پنج دقیقه ادامه داشت. بعد حضرت بهاء‌الله فرمودند: «تو تا به حال چند مرتبه به هنگام نزول الواح در اینجا بوده‌ای. اگر همه مردم دنیا بخواهند که حاضر شده و کلمات نازله را استماع نمایند به ایشان اجازه خواهیم داد ولی از آنجائی که ادب را تصویب و رعایت آن را عموماً مقرّر

داشته‌ایم میل به نمایش این قدرت در محضر عام نداریم.»

۷

عزیمت حاجی میرزا حیدر علی از ادرنه^۷

«آن شب صحبت از این بود که قرار است ادرنه را ترک نمایم. حضرت بهاء‌الله پیغام فرستاده و از تصمیم من استفسار فرمودند که می‌خواهم بمانم یا بروم و در صورت اخیر کی و کجا. من با عجله خود را به حضرت غصن اعظم رسانیدم و ملتسانه رجا نمودم که این عبد را به خود وامگذارند. از آرزو و میل و خواسته من می‌پرسند چه که آنچه میل محبوبم است باید اجرا شود. باشد که او مرا اعزام نماید و به هرچه که میل او است تأیید فرماید چه که این عبد قانع و بی‌خانه و خانمان، و زن و فرزندی که متکی به من باشند ندارم. رجایم به شرف قبول فائز و امر فرمودند که در اسلامبول ساکن شوم و مسؤولیت دریافت الواح و عریض و ارسال آنها را به مقصد داشته باشم. و همچنین به اجبائی که در مسیر خود برای زیارت ادرنه به اسلامبول وارد می‌شوند کمک و راهنمایی نمایم. مصاحب من در ادرنه میرزا حسین بود و شادی و سرور و تسلی من این بود که الواح را با خود همراه داشتم که به خط حضرت عبدالبهاء و آقا میرزا موسی (آقای کلیم) بود. چه اوقات پرسروزی داشتیم.

افتخار ملاقات احباب - دریافت الواح - ارسال مرتب آنها به احبا و تهیه مایحتاج عائله مبارک را برای ادرنه داشتم. همچنین فرصت داشتم زائرین را در راهشان به ادرنه ملاقات کنم. آنها چند روزی در اسلامبول برای تهیه وسایل سفر و همچنین کسب اجازه تشرّف توقّف می‌نمودند و در مراجعت از ادرنه هم چند روزی توقّف داشتند.

جناب کلیم مرتباً با نامه‌های خود ما را در جریان اخبار خوش تشرّف به محضر مبارک می‌گذازدند و آقا محمد علی صورت مایحتاج عائله مبارک را در ادرنه برای خرید و ارسال می‌فرستادند. یک بار خواسته بودند مقداری چای تهیه و ارسال شود که خریداری و فرستاده شد. ولی ایشان از نوع و مرغوبیت چای راضی نبوده و به من در مکتوبی به ملایمت تذکر دادند که لازم است دقت بیشتری در تهیه مایحتاج بنمایم زیرا این نوع سفارشات برای مصرف عائله مبارک است. به دلیل جوانی - غرور و خودپرستی از این توصیه مختصر آزرده شدم و در حالت رنجش جوابی که چندان مؤدب و البته شایسته یک نفر مؤمن نبود نوشتم و فرستادم.

مدتی کوتاه پس از آن به افتخار دریافت لوحی از حضرت بهاء‌الله نائل شدم که ضمن آن مرا مطمئن فرموده بودند که همه خدماتم به عزّ قبول فائز، و تصویب و رضای مبارک را ابراز فرموده بودند. بعد از دریافت لوح دریافتم که چه اشتباه و خطای دردناکی از نوشتن آن نامه مرتکب شده‌ام. پس از هفت ماه بودن در حضور مبارک دریافته بودم که مظهر کلی الهی گنه کاران را به سیاط عشق و محبت آموزش فرموده و مهذب می‌نمایند تا گنه کاران تربیت الهی یابند. به علاوه این شیوه عفو و مرحمت عملاً به آنان مثال راه درست بردباری و خدمت را نشان می‌دهد.

وقتی با این رفتار عنایت آمیز متنّبه و بیدار و متوجّه شدم که چه نامهٔ دور از ادبی به یکی از خدام بیت مبارک نوشته‌ام به سوی خداوند برگشته و زاری و تضرّع و دعا نمودم و خواستار عفو و بخشش شدم و در حالتی عمیق از تأسّف و وحشت بار دیگر دست کمک به سوی حضرت عبدالبهاء دراز کرده و رجا نمودم که برایم استدعای عفو بفرمایند. بعد امر به عزیمت به مصر فرمودند و این امر مرا مطمئن ساخت که به رداء عفو و مرحمت مخلّع شده‌ام. مجدداً به ادرنه برای تشرفّ رفتن و در آخرین لحظه‌ای که در محضر مبارک بودم به من اطمینان دادند که باز هم به حضور مبارک مشرفّ خواهم شد.»

۸

دکتر حبیب مؤید می‌نویسد:^۸

«ما شاگردان بیروت هر وقت سؤالی داشتیم حلّش را از جناب حاجی میرزا حیدر علی می‌خواستیم و ایشان فوراً با یکی دو جمله کوتاه ما را قانع می‌کردند. مثلاً در مدارس پروتستانی به ما گفته بودند که حضرت محمد مردی عیاش بود و مرتّب تجدید فراش می‌کرد در صورتی که حضرت مسیح مردی روحانی بود. جناب حاجی میرزا حیدر علی می‌فرمودند پیغمبران افراد کاملی باید باشند و از هر علّت و نقصی مبرا. حضرت پیغمبر هم مرد کامل عیاری بودند و رمزها و حکمت‌هایی در تعدّد زوجاتشان بود از جمله اینکه قبائل متنازعهٔ متباغضه را متحد می‌کردند و دشمنان را با یکدیگر دوست و عدّهٔ مؤمنین را زیاد می‌نمودند و ما از این صحبت‌ها قانع می‌شدیم. سؤال می‌کردیم اینکه می‌گویند پیغمبر سنگ‌ریزه در دستش گرفت و آن را تبدیل به جواهر کرد حقیقت دارد؟ می‌فرمود تمام این مسائل معماهایی است که جمال مبارک در کتاب مستطاب ایقان و الواح کثیره ختم رحیق مختم را برداشته و حلّ فرموده‌اند و در تمام ادیان این رمزها هست و در تمام کتب ثبت است که موعود کلّ در آخر زمان این معماها را حلّ می‌کند و کلیدی برای این درهای بسته همراه می‌آورد. حال ملاحظه نمایید اگر حجر الاسود را دولت عثمانی بخواهد بخرد آیا آن دولت حاضر است این سنگ را با جواهر و طلا عوض کند؟ البتّه خیر. پس می‌گوئیم به کلمهٔ حقّ یک سنگی را آن قدر بالا می‌برد و والا می‌نماید که از جواهرات قیمتی‌تر می‌شود. پس هر یک از این مطالب مفهوم خاصی دارد که حلّش در این ظهور آسان شده است.»

۹

حاجی میرزا حیدر علی می‌فرمودند:^۹

«تا امری از حقّ ظاهر نشده هیچ کس تصوّرش را نمی‌کند. بعد از آنکه از حقّ ظاهر شد تجلّیش در عقول و افئده بروز می‌کند. در بیان می‌فرمایند من یظهره الله را باید از فؤاد شناخت و از او بیته نخواست.»

میرزا موسی قمی در تفرش اظهار کرد که من من یظهره الله هستم و گفت من باید بروم بغداد و

رئیس اینها جناب بهاء را تبلیغ کنم. آمد و مشرف شد و چنان منقلب گشت که با عمامه و ریشش درب خانه را جاروب می کرد و خدمت تمام اجنبی را می نمود.»

۱۰

حاجی میرزا حیدر علی می نویسد:^{۱۰}

«قبل از ورود به حضور جمال مبارک خود را برای جشنی روحانی و بزرگ آماده نمودم. در فکر و قلب تکرار می نمودم که امروز روزی است که انبیای الهی از قبل وعده آن را داده اند. این مکان شهری است که حضرت داود به مدح و ثنای آن لب گشوده. اینجا دشت شارون محلّی است که همه مقدّسین در ازمئه ماضیه آرزوی وصول به آن را داشته اند. تو حالا اینجائی با بارگناهان و خطاهایت. وقتی که چشمان مشتاقم به زیارت مولای محبوبم روشن شد چنان حالتی یافتم که شرح آن احساس را به یاران توانم داد. همچون گنگی که رؤیائی بس شیرین دیده باشد و قدرت بیان آن را نداشته باشد.

حضرت بهاء الله در باره احتبای ایران استفسار و جرأت و قدرت صحبت به این عبد عنایت فرمودند. عرض کردم یاران عزیز با گذشته و سوابقی گوناگون و عقایدی مختلف و درجاتی متفاوت از ادراک، در یک چیز متحدند و آن جلب رضای الهی است. در زندان، تحت اغلال و گرفتار و در شرایطی بسیار دشوار و در عذاب کشتار همچنان ثابتند تا جمال قدم از ایشان راضی باشند.»

۱۱

شرح احوال ملا علی جان ماهفروزکی به قلم حاجی میرزا حیدر علی^{۱۱}

«شبی حضرت عبدالبهاء در باره ملا علی جان بیاناتی فرمودند. موقعی که من در صفحات مازندران سفر می کردم افتخار ملاقات این نفس بزرگ و نورانی نصیبم شد و دریافتم که ملا علی جان پیش از پانصد نفر را در ماهفروزک و نواحی اطراف آن به امر مبارک هدایت نموده، تعلیمات لازمه داده و معارف امری آموخته است. به خانمها طرز درست لباس پوشیدن و حجاب، و به مردان پوشیدن البسه تمیز و رعایت کمال نظافت را آموزش داده است. همه را از به کار بردن کلمات زشت و خشن به هنگام صحبت به کلی منع نموده - یاد داده که در هر خانه ای اطاقی مخصوص با اسباب مناسب برای دعا و مناجات داشته باشند - بعد از کار روزانه و مراجعت به منزل بعد از شستشو و تعویض لباس به ادای فریضه عبادت می پردازند و بعد از شام همگی به منزل یکی از احباب دعوت و به مذاکره در مسائل امری مشغول می شوند. ملا علی جان بعضی را انتخاب نموده بود تا به سایرین خواندن و نوشتن بیاموزند. همسر ایشان و سه نفر از بستگان در این امور و نیز در تسیخ الواح و تلاوت آنها با لحن خوش در جلسات ملا علی جان را یاری می نمودند. احتبای ماهفروزک چنان تعلیم یافته بودند که با آنکه علما در باره ایمانشان مطلع بودند نمی توانستند بهانه و دلیلی بر رفتار و خلق و خوی ایشان داشته باشند.

ملا علی جان به حدی متأثر از محبت الله بود که هر وقت لوحی را در جمع یاران استماع می نمود آن کلمات را دعوتی برای بازگشت به سوی پروردگار خالق خویش تلقی می نمود. اغلب به خودش می گفت "علی، علی، علی، آیا تو هنوز در اینجا نشسته ای؟ آیا هنوز به راحتی زیست می کنی؟ پروردگار تو تو را خطاب نموده، چرا به میدان فدا نمی شتابی؟ چرا صدای خود را در مدح او بلند نمی کنی؟"

تا آنکه همین ملا علی جان را به دستور علما گرفتار کردند. در زنجیر او را به طهران و به خانه کامران میرزا بردند. کامران میرزا به ایشان گفت: "من برای شما خبر خوشی دارم. اگر فقط به من بگوئی که هیچ مطلبی در باره این امر نمی دانی فوراً آزاد و اجازه مراجعت به شهر و خانوادهات را خواهی یافت. علاوه بر این مقرری مستمر - خلعت مخصوص مزین به نشان شاهی و عنوانی از جانب شاه برایت گرفته خواهد شد. تو را به خدا به خود و فرزندان رحم کن."

ملا علی جان جواب داد: "من ابداً چنین اهانتی را قبول نمی کنم و دین خود را با طلا تبدیل و حیات جاودان را با این دنیای فانی عوض نخواهم کرد. در کام من بلا و مصائب در سیل الهی شیرین تر از همه چیز این زندگی ناسوتی است."

فوراً او را زنجیر سنگین نمودند و به یکی از میادین طهران فرستادند تا کشته شود. در زیر سنگینی زنجیر با چنان سرعتی می رفت که میرغضب به پای او نمی رسید. بسیاری که شاهد شهادت ملا علی جان بودند در امر راسخ تر شدند زیرا شهامت - سرور باطنی و اطمینان وی را ملاحظه نمودند. همسر ملا علی جان، علویّه خانم نیز سهم خود را از این بلا دریافت. پس از شهادت شوهرش فرماندار وی را دستگیر نموده مخاطب ساخت که "به چه جرأتی ادعا می کنی که فاطمه دختر حضرت رسول هستی؟"

او با شجاعت جواب داد: "من هیچ وقت چنین ادعائی نکرده ام ولی اکنون که تو مرا اسیر نموده ای اطمینان یافته ام که از آن خاندانم." وقتی که ملا علی جان شهید شد همسرش فقط بیست و سه سال داشت ولی به ازدواج مجدد راضی نشد، جوانی و آنچه از مال دنیا داشت در سفر و خدمت به امر مصروف شد. علویّه خانم افتخار آن را یافت که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شود.

۱۲

ماجرای قرض کردن دیگ^{۱۲}

«روزی شخصی به حضور جمال اقدس ابهی مشرف شد و عرض کرد قربان، حاجی میرزا حیدر علی دیگی از من گرفته است و هرچه به او می گویم جواب می دهد که دیگ تو را پس داده ام. حضرت بهاء الله حاجی میرزا حیدر علی را احضار و می فرمایند برو و دیگ این شخص را به او پس بده. عرض می کند قربان، اطاعت می کنم. بعد می رود بازار دیگی خریداری کرده و به آن شخص می دهد. پس از چند روز دوباره شخص مذکور به حضور حضرت بهاء الله مشرف و عرض می کند قربان، آمده ام از حاجی میرزا حیدر علی معذرت بخواهم چون دیگ مرا قبلاً به منزل فرستاده بود و

من از آن اطلاعی نداشتم و حقّ با ایشان بود. حضرت بهاءالله حاجی میرزا حیدر علی را احضار کرده به او می‌فرمایند وقتی به تو گفتم برو و دیگ این شخص را پس بده چرا نگفتی که دیگ او را قبلاً پس داده‌ای؟ حاجی عرض می‌کند قربان، وقتی حضرت بهاءالله به من می‌فرمایند که برو و دیگ این شخص را پس بده، برای من مسلم است که دیگ را به او پس ندادهم.»

۱۳

حاجی میرزا حیدر علی در شرح تشرّف خود به حضور حضرت بهاءالله چنین می‌نویسند: ^{۱۳} «مدّت‌ها بود که این آرزو را در دل داشتم که خود را به سجود بر اقدام مبارک بیندازم. یک بار اجازه تشرّف و حضور در اطاق مبارک را یافتم در حالی که مشی می‌فرمودند. وقتی به سوی من می‌آمدند به حال مسطح چون ورقی کاغذ بر دیوار اطاق بودم و چون دور می‌شدند به فاصله یکی دو قدم به امید آنکه آرزویم را مجری دارم به دنبال هیکل مبارک می‌رفتم. مجدداً برگشتند و من هم عقب عقب رفته و خاضعانه به دیوار چسبیدم.

با لبخندی فرمودند: "چيست؟ می‌بینم که به جلو و عقب می‌روی." بعد دست مبارک را گشوده به من امر فرمودند: "همان جایی که هستی باش." اگرچه به آرزویم نرسیدم ولی حرکت دست مبارک و آن تبسم رضایت مرا به سروری بی‌حدّ فائز نمود.

در این تشرّف نیز وقتی که امر فرمودند مرخص شوم رجاء کردم که اجازه بفرمایند دو هفته دیگر بمانم. این بار نیز حضرت بهاءالله فرمودند که باید تضمینی بدهی. فوراً عرض نمودم "حضرت غصن اعظم." همه می‌دانستیم که خواسته حضرت عبدالههء مجری خواهد شد. آن شب اجازه یافتم به اطاق رفته و مشرّف گردم. در آنجا به من فرمودند: "یک ماه دیگر خواهی ماند. ضامن شما عظیم - محبوب و گرانها است. بنا بر این می‌توانی بیشتر بمانی."

بعد فرمودند: "آیامی که در بغداد به سر می‌بردیم به قهوه‌خانه‌ای برای ملاقات احباب و اغیار و همه جور مردم می‌رفتیم. این وسیله‌ای بود تا کلام الهی به سمع مردم رسانیده شود و نفوس زیادی به هدایت فائز شدند. ولی در ادرنه و اینجا عکاً "آقا" هستند که این خدمات را مجری می‌دارند. با تمام سختی‌هایی که ما قبلاً با آن مواجه بودیم حال ایشان روپرو هستند. در بغداد زندانی نبودیم و شهرت امرالله نیز حتّی صد یک اشتهار امروز آن نبود و دشمنان امر هم به این تعداد و به این قدرت نبودند. در ادرنه بسیاری را ملاقات نمودیم ولی در سجن اعظم به ندرت غیر مؤمنین را به حضور می‌پذیریم. بار این امور بر دوش حضرت غصن اعظم است که برای آنکه آرامش و راحت ما را فراهم نمایند خود را سپر ما نموده و امور ما را هم در دوایر دولتی و هم با مردم می‌رسند. اول برای ما قصر مزرعه و بعد قصر بهجی را فراهم نمودند. آن چنان به این خدمات گرفتار و به شدت مشغولند که گاه هفته‌ها می‌گذرد و نمی‌توانند برای ملاقات ما به اینجا بیایند. در حالی که ما به ملاقات احباب و نزول الواح مشغولیم ایشان غرق در گرفتاری‌ها و مشکلات دنیا هستند."

وقتی بار دیگر اذن تشرّف به ساحت اقدس را یافتم فرمودند: "بیانات غصن اعظم و قدرت ایشان

اکنون مستور است. بعداً دیده خواهد شد که چه طور فریداً وحیداً علم امر را در عالم بلند خواهند داشت. ایشان همه بنی نوع بشر را در ظلّ خیمه تسلیم و سلام مجتمع خواهند نمود. "البته این مضمون بیان مبارک بود تا آنجائی که به خاطر دارم.

حضرت بهاءالله معمولاً در اطاق مبارک در قصر بهجی تشریف داشتند و از آنجا می توانستند حضرت عبدالبهاء را که از عکّا به سوی قصر نزدیک می شدند ببینند و به مجرد اینکه نظر مبارک از دور متوجه ایشان می شد بدون استثنا امر می فرمودند که همه آنهایی که در حضور مبارک بودند به استقبال حضرت عبدالبهاء بروند.

یکی از روزها حضرت بهاءالله بسیار محزون بودند و علت آن رفتار بعضی از مؤمنین طائفین بود. در نهایت اسف فرمودند: "اگر ممکن بود مقرر می داشتم که زائرنی که به عکّا وارد می شوند مستقیماً به حضور حضرت غصن اعظم رفته بیانات ایشان را شنیده و با جمعی از احبای ثابتین مخلصین ملاقات نموده و بلافاصله عکّا را ترک کرده و به موطن خویش مراجعت نمایند. این بیشترین اثر را در حال روحی ملکوتی آنها می نماید چه که افکار خلقی و حال بشری و عمل ناسوتی مشاهده نموده و آنچه را به تجربه درمی یابند تقدیسی ملکوتی و تنزیهی جبروتی است." بعد فرمودند: "اگر نفوس چشم داشته باشند آثار حقّ به غیر او مشتبه نمی شود، و از مشاهده طائفین ولو هر قدر غیر موافق باشند بیشتر بر عظمت و جلال و قدرت و ستاربت و رحمانیت حقّ تعالی مطلع می شوند. می شنویم کذب ایشان را و سکوت و ستر و اغماض می فرمائیم و کاذب گمان می نماید باور کرده ایم و امر را بر ما مشتبه نموده است."

۱۴

شرح حال میرزا محمد علی خیاط اصفهانی به قلم حاجی میرزا حیدر علی^{۱۴}

«شخصی خیاط به نام میرزا محمد علی به زیارت آمده بود. فردی خوش خلق - صبور - بشاش و مزاح بود. اکثراً قصر بهجی را طواف می نمود و سبب سرور احباب در اجتماع ایشان با گفتن داستانهای شیرین می شد. پس از چندی نامه ای به این عبد نوشت و در آن نقل نمود که خواجه عبدالله انصاری در مناجاتی عرض کرده: "بار الها، اگر یک بار بگویی بنده من، از عرش بگذرد خنده من" و اضافه کرد که در زیر عرش و اطراف بارگاه جلال و عظمت بسیار خندیده است و آرزوی شنیدن ای بنده من را دارد.

ضمن عریضه ای مطلب را به حضور مبارک عرض نمودم. به افتخار دریافت لوحی نائل شدیم که ضمن آن نه یک بار، بلکه نه مرتبه هر یک از ما را ای بنده من خطاب فرموده بودند. در حدیث قدسی آمده است که خداوند می فرماید: "من تقرّب الیّ شبراً اتقرّب الیه ذراعاً." (اگر کسی یک وجب به من نزدیک شود من به او یک ذرع نزدیک می شوم). ما تحقّق این حدیث را مشاهده و تجربه کردیم.»

شرح آخرین تشرّف حاجی میرزا حیدر علی به حضور جمال اقدس ابهی^{۱۵}

«سه شب به میعاد مرخص فرمودن و خاتمه تشرّف باقی مانده بود که اجازه فرمودند به ساحت اقدس مشرف شوم. بیانات مبارک به این مضمون بود که اگر کسی تفکّر در جریان مراحل مختلف سرگونی مبارک بنماید درمی یابد که همه آن به اراده الهی بوده است و «ید الله فوق ایدیهم و قدرة الله فوق اقتدار العالمین». (دست خدا بالاتر از دست های ایشان و قدرت الهی برتر از قدرت عالمین است.) ملاحظه در نفوسی نما که انصاف را گذاشتند و اعتساف را برداشتند و از ترس سلطنت و عزّت خود و با توسل به مکر و ریا ما را به این سجن اعظم فرستادند. چه شدند و کجا رفتند؟ خداوند آنها را از قصور به قبور راجع فرمود و ذکری از ایشان نیست و ربّک فی هذا القصر المتعالی المشید. (ولی مولای تو به اراده متعالیه و محیطه خداوندی در این قصر ساکن است.)

بعد فرمودند آیاتی از لوح رئیس (صدر اعظم عثمانی) و لوح سلطان (ناصرالدین شاه) را در محضر اقدس تلاوت نمودند. بعد زائرین را مرخص فرمودند.

بعد از صرف شام شخصی مقداری شیرینی که حضرت بهاءالله عنایت فرموده بودند آورد. ضمناً این شخص حامل پیامی از هیکل مبارک به این عبد بود. فرموده بودند: «به فلانی بگوئید بخورد و با خود بگوئید باید مرخص شد». حلاوت بیان مبارک که «بخورد و با خود بگوئید باید مرخص شد» همیشه در کام جان است و حتّی طعم آن را هر وقت که اراده خود را در اراده حقّ فانی می بینم بیشتر احساس می کنم.

صبح فردای آن شب باران به شدّت می بارید و عصرش مجدّداً به حضور مفتخر شدم. روحی لعنایاته الفدا فرمودند: «به نظر می رسد که می خواهی بازی درآوری و نروی که باران شدید است و این بار می خواهی باران رحمت الهی را شفیع و واسطه قرار دهی». این مزاح جمال انور و بیان مبارک اقدس که هر ناامید را امیدوار می نمود یأس مرا به امید مبدّل ساخت. وقتی به مسافرخانه برگشتم و بیان مبارک را به طائفین بشارت دادم همگی گفتند که فردا نیز بارانی است و جمال مبارک این عبد را مرخص نخواهند فرمود. ولی صبح با آفتابی درخشان طالع شد و این عبد در قصر بهجی به اطاق مبارک اذن حضور یافتم. فرمودند: «خلق خوش و به خوبی همراهی با خلق نمودن راه تبلیغ است. هر چه طرف مقابل می گوید ولو هر قدر وهم و تقلید و بی معنی باشد باید اذعان نمود و خود و طرف مقابل را مشغول به اقامه نمودن دلیل نمود چه که آخر به لجاج و عناد منجر می شود زیرا خود را مقهور و مغلوب مشاهده می کند و بر غفلت و احتجابش می افزاید. باید ذکر نمود صحیح است و این قسم هم ملاحظه بفرمائید صواب است یا خطا. البتّه به ادب و محبّت و ملاطفت. طرف مقابل گوش می دهد و به فکر جواب ساختن و دلیل پرداختن مشغول نمی شود و مطلب را اذعان می نماید. و چون ملاحظه نمود که مقصود مجادله و غلبه نیست و مقصود القای کلمه حقّ و صدق است و اظهار انسانیت و رحمانیت، البتّه انصاف می کند و گوش و چشم و دل و فطرت اصلیه اش باز می شود و به فضل الهی خلق جدید و صاحب بصر جدید و سمع تازه می شود.»

و بسیار از نتایج مذمومه مضره مجادله و غلبه ذکر فرمودند. فرمودند: "غصن اعظم هر صحبت بی معنی را چنان گوش می دهند که طرف مقابل می گوید از من می خواهند استفاضه نمایند و خرده خرده از راهی که نمی داند او را قدرت تازه و درک جدید می بخشند."

هنگام وداع با محبوب عالمیان نزدیک آمده و آهسته فرمودند: "سفارش تو را به غصن اعظم فرموده ایم." با وجود آنکه این کلمات را با حلاوت تام فرمودند و مشعر بر عنایات و عطوفات مخصوصه بود اندوهی قلبم را فراگرفت چه که قرب صعود جمال اقدس بر قلب خطور نمود. بعد به عکا برای تشرّف به حضور حضرت من اراده الله رفتم. پس از تشرّف حضرت عبدالبهاء به حضور مبارک عریضه ای نموده بودند که دریا بسیار متلاطم است. اگر صلاح باشد اجازه فرمایند این عبد ولو در خارج عکا چند روز اقامت نماید. عریضه با یک جمله در صدر آن عودت نمود: "صلاح در رفتن است و خدا حافظ است. مطمئن باشند."

یادداشت‌ها

- ۱- ترجمه از کتاب زیر به قلم ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی:
Stories from the Delight of Hearts, Los Angeles 1980, p. 25.
- ۲- نقل از بیان جناب هوشمند فتح اعظم.
- ۳- مرجع شماره ۱، ص ۲۰.
- ۴- نقل از بیان جناب ابوالقاسم افنان.
- ۵- نقل با مختصر تغییر از حسن موقر بالیوزی، بهاء الله شمس حقیقت، ترجمه دکتر مینو ثابت، آکسفورد، ۱۹۸۹ م، ص ۵۶۲.
- ۶- مرجع شماره ۱، ص ۱۰۳.
- ۷- مرجع شماره ۱، ص ۲۷.
- ۸- دکتر حبیب مؤید، خاطرات حبیب، ج ۲، ص ۳۳.
- ۹- همان مأخذ، ج ۱، ص ۶۷.
- ۱۰- مرجع شماره ۱، ص ۱۰۰.
- ۱۱- مرجع شماره ۱، ص ۱۰۱.
- ۱۲- نقل از بیان جناب ابوالقاسم فیضی.
- ۱۳- مرجع شماره ۱، ص ۱۰۵.
- ۱۴- مرجع شماره ۱، ص ۱۰۷.
- ۱۵- مرجع شماره ۱، ص ۱۰۸.

مروری بر کلمات مبارکه مکنونه عربی

ناهد روحانی

در سطور ذیل شمه‌ای در باره کلمات مکنونه عربی بیان می‌گردد:
- تاریخچه و شأن نزول کلمات مبارکه مکنونه و اهمّیت آن.
- نظری اجمالی به مضمون و محتوای کلمات مبارکه مکنونه عربی.
- مختصری در باره یکی از فقرات مبارکه کلمات مکنونه عربی.
بدیهی است هدف این مقاله صرفاً مروری بر کلمات مبارکه مکنونه است و باید بحث و مطالعه دقیق تر را به آینده موکول کنیم.

تاریخچه و شأن نزول کلمات مبارکه مکنونه

کلمات مکنونه در سنه ۱۲۷۴ ه. ق. پس از مراجعت حضرت بهاء‌الله جلّ ذکره الاعلی از جبال سلیمانیه، در بغداد در احیائی که حضرتش غرق در دریای تفکر و تأمل در کنار رودخانه دجله مشی می‌فرمودند به دو زبان فارسی و عربی از لسان عظمت نازل گردید. سال نزول کلمات مکنونه در این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء تصریح گردیده: «این کلمات مکنونه و لائئ مخزونه که از قلم حضرت بهاء‌الله صادر، در بغداد در سنه ۱۲۷۴ هجری نازل شده.»^۱ و نیز حضرت ولیّ عزیز امرالله در کتاب قرن بدیع چنین فرموده‌اند: «این درر معانی و لئالی حکمت یزدانی که در صدف عصمت رحمانی مستور و مکنون بود در سال ۱۲۷۴ هجری قمری در اوقاتی که حضرت بهاء‌الله در کنار دجله مشی می‌فرمودند و در دریای توجه و تفکر غوطه‌ور بودند از لسان اطهر به لغت فارسی و عربی نازل.»^۲

کلمات مبارکه مکنونه بدواً به صحیفه مخزونه فاطمیه و بعداً به کلمات مکنونه موصوف و موسوم گردید. حضرت بهاءالله در لوح شیخ نجفی که به رساله ابن ذئب معروف است می‌فرماید، قوله الاحلی: «در ذکر این مقام در لوح حضرت سلطان چند فقره از فقرات کلمات مکنونه که به اسم صحیفه فاطمیه صلوات الله علیها از قلم ابهی ظاهر ذکر می‌شود...»^۳ این تسمیه به فرموده حضرت ولی امرالله «به مناسبت صحیفه مخزونه فاطمیه که به اعتقاد شیعیان باید یوم ظهور قائم موعود همراه او باشد به همین نام موسوم گردیده و صحیفه مخزونه صحیفه‌ای بود که جبرئیل به امر الهی برای حضرت فاطمه آورد و حضرت علی علیه السلام آن را کتابت فرمود و تلاوت آن در احوالی که آن مخدّره کبری از رحلت پدر بزرگوار غرق دریای احزان و تأثرات شدید بود مایه تسلی و تشفی خاطر مبارکش گردید.»^۴

در معنی عبارت کلمات مکنونه

کلمات مکنونه در لغت به معنای سخنان پوشیده و پنهان است که جز اهل راز و محرمان اسرار، دیگری لائق شنیدن آن و پی بردن به اسرار و رموز نهفته در آن نمی‌باشد. ناروا نیست اگر بگوئیم این تسمیه دلالت بر آن دارد که این کلمات گهربار از عالم خلق و دستبرد بشر محفوظ و مصون بوده، عمق معانی عالیّه آن فوق ادراک عقول و ورای فهم و احاطه نفوس می‌باشد، زیرا اساساً هر قدر کلمات الهیه و آیات ربّانیه در ظاهر سهل و آسان به نظر آید با این همه دستیابی به کنه آن و وصول به عمق معانی سامیه آن به نحوی که باید و شاید برای بشر امکان‌پذیر نمی‌باشد. از این جهت به عبارتی کلیّه آثار و الواح مبارکه حضرت بهاءالله را می‌توان کلام مکنون دانست. شاید به همین دلیل حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب مبارکه خویش در اشاره به یکی دیگر از آثار مبارکه حضرت بهاءالله عبارت «کَلِم مکنون» که همان معنی «کلمات مکنونه» را می‌دهد به کار برده‌اند، قوله الاحلی: «فالدّکر المذکور فی الکلم المکنون کن عقیفاً فی الطّرف و امیناً فی الید و ذاکراً فی القلب...»^۵ در دوره اسلام نیز این اصطلاح کم و بیش معمول بوده، از جمله یکی از معتبرترین آثار ملاً محسن فیض کاشانی کلمات مکنونه نام دارد.

کلمات مکنونه بر حسب توضیح حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع همانند دیگر آثار مقدّسه که بعد از مراجعت حضرت بهاءالله از کوه‌های سلیمانیه، در بغداد نازل گردید بدواً دارای دو هدف اساسی بود: یکی تعدیل و تهذیب اخلاق و رفتار بایان و تعیین خطّ مشی جامعه بایی؛ دیگری تدارک مقدمات شناسائی من یظهره الله موعود بیان، و ایجاد زمینه مناسب برای اعلان ظهور جدید، و آماده نمودن اهل بیان به نحو اخصّ برای اقبال و ایمان به من یظهره الله.

به طوری که در تاریخ امر آمده است اوضاع و احوال بایان در بغداد به شدت رو به تدنّی بود. با مسافرت حضرت بهاءالله به کوه‌های سلیمانیه سوء رفتار و بدی کردار آنان به درجه‌ای رسید که ارتکاب هر معصیتی را روا می‌داشتند. در این میان ازل و همدستانش فرصت را مقتّم شمرده برای تحقّق امیال و نوایای خویش به انواع دسیسه و حيله متوسّل می‌شدند. از طرفی دیگر حسّ نفرت و

کینه بایان نسبت به جامعه اسلامی که از آغاز دوره بیان آسایش و امنیت را از آنان مسلوب ساخته و به قتل حضرت باب و اجلهٔ اصحاب اکتفا ننموده، از هر جهت اسباب پریشانی و بی سر و سامانی آنان را فراهم آورده بود، و نیز دریافت اخبار دهشت‌بار قتل و غارت خویشان و عزیزانشان در ایران رفته رفته تعادل فکری و روحی آنان را مختل ساخته، حس انتقام‌جویی و معامله به مثل را در آنان برمی‌انگیخت و بر لجام‌گسیختگی و عصیان‌زدگی آنان می‌افزود و آمال دیرینهٔ آنان را برای ایجاد نهضتی روحانی در جامعهٔ انسانی به یأس و اندوهی دردناک تبدیل می‌نمود. «غفلت و جسارت بایان به مقامی رسید که بیست و پنج نفر از آنان به شهادت مرکز عهد و پیمان الهی جسورانه ادعای مقام من ینظهره اللّهی و موعودیت بیان را نمودند و اوضاع و احوالشان به درجه‌ای تباہ و منفور گردید که دیگر جرأت عبور در معابر و حضور در مجامع را نداشتند، کرد و عجم در سب و لعن این جمع و اهانت به امر الهی از یکدیگر سبقت می‌جستند.»^۶ «حرکات جنون‌آمیز و جاه‌طلبی و همزات سفیهانهٔ نفوسی که خود را در ظل امر حضرت باب» انگاشته بودند «به مرحله‌ای رسید که ضربهٔ شدید بر هیکل امرالله وارد ساخت، از عدد مؤمنین بکاست، و وحدت جامعه را به خطر انداخت و حیثیت امر را در انتظار ناظرین لگه‌دار، و عظمت و شهرت آن را تا مدتی متمادی مستور و محجوب نمود.»^۷

دو سال بدین منوال گذشت تا آنکه حضرت بهاء‌الله با وجود عدم تمایل به ترک آن خلوت ظاهره و جلوت باطنه در اثر اصرار اهل بیت مبارک به ویژه حضرت عبدالبهاء به بغداد مراجعت فرمودند و به کمال سعی و اهتمام در تهذیب اخلاق و تعدیل رفتار بایان همت گماشته، آنان را برای واقعهٔ عظیمی که در انتظارشان بود آماده و مهیا فرمودند. در این برههٔ بحرانی آیات الهیه و مواعظ ربانیه چون «غیث هاطل»^۸ از سماء عظمت نازل و آثار عدیده از قبیل لوح مبارک جواهر الاسرار، کتاب مستطاب ایقان، الواح مبارکهٔ هفت وادی، چهار وادی، ملاح القدس، صحیفهٔ شطیبه، شکرشکن، سورهٔ الذکر و بسیاری از الواح و آثار مبارکهٔ دیگر من جمله کلمات مبارکهٔ مکتونهٔ فارسی و عربی از قلم معجزشیم حضرتش جاری و ساری گردید.

باری، زحمات شبانه‌روزی جمال قدم به نتیجهٔ مطلوب رسید و بایان را که در اثر صدمات و لطمات گوناگون از جادهٔ صواب خارج و حکم مردگان یافته بودند حیات تازه و نشئهٔ بی‌اندازه بخشید و در روح و وجدان آنان نفوذ نمود و با نصائح مشفقانه راه و روش آنان را تعیین و اذهانشان را آماده پذیرفتن امر جدید کرد. بدین سان در این دورهٔ هفت ساله به فرمودهٔ حضرت ولی امرالله «به قوهٔ محیطهٔ نافذهٔ الهیه حزب مذکور خلق جدید یافت.»^۹

در اینجا لازم به یادآوری است که اگرچه دو مجموعهٔ فارسی و عربی کلمات مکتونه بر اساس هدف واحد نازل و جنبه‌های عرفانی و اخلاقی را به طور مشترک دارا می‌باشند، اما از حیث مضامین و معانی به جز در مواردی چند مابقی فقرات مکمل همنده معادل یکدیگر. فی‌المثل کلمات مبارکهٔ عالیات عربی و فارسی فقره به فقره شامل مضامین و مفاهیم معادل و یا حد اقل مشابه یکدیگر می‌باشند در حالی که دو مجموعهٔ کلمات مکتونه گرچه بر محور واحد دور می‌زنند اما نمی‌توان گفت که ترجمهٔ یکدیگرند و یا اینکه هر کدام خواننده را از خواندن دیگری بی‌نیاز می‌کند.

اهمیت کلمات مبارکه مکنونه و مقام و منزلت آن

کلمات مکنونه «دارای مقامی ممتاز و رتبی بس رفیع و ارجمند است»^{۱۱} و بعد از کتاب مستطاب ایقان از اهمیتی فوق العاده برخوردار می‌باشد. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: «پس از کتاب ایقان ... مجموعه جواهر آسای کلمات مبارکه مکنونه را باید یاد نمود.»^{۱۱} و نیز در بیان عظمت و اهمیت این سفر کریم می‌فرمایند:

«این جوهر تعالیم الهی و زبده نصائح آسمانی که برای تلطیف ارواح و ارتقاء حقائق بشریه به عوالم عز روحانیه از قلم حضرت مالک بریه نازل گردیده مقام و عظمتش از بیان مقدسی که در فاتحه آن اوراق مندرج و مسطور است معلوم می‌گردد، قوله الاعز الاعلی: «هذا ما نزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوة على التبيين من قبل، وانا اخذنا جواهره و اقمصناه قميص الاختصار فضلاً على الاحبار ليوفوا بعهد الله و يؤدوا اماناته في انفسهم و ليكونن بجوهر التقى في ارض الروح من الفائزين.»^{۱۲}

مضمون این فقره از کلمات مبارکه مکنونه چنین است: این است آنچه که از پیش به لسان قدرت و قوت از جبروت عظمت بر پیامبران نازل گردیده و ما به صرف فضل بر نیکان جواهر و حقائق آن را گرفته به پیراهن اختصار آراستیم تا وفا به عهد خدا نمایند و امانت‌های مودوعه در نفس خویش را به ظهور رسانند و به جوهر تقی و پرهیزکاری در عالم روح فائز گردند.

کلمات مبارکه مکنونه نه تنها زبده جواهر و حقائق الهیه در ادوار سالفه را شامل است بلکه جامع جمیع رموز و اشارات و حقائق امر جدید بوده جمله را با خلاقیتی بی نظیر در جامه ابداع و ایجاز ارائه می‌دهد. ناروا نیست که بگوئیم با نزول کلمات مبارکه مکنونه دیانت بهائی به طور کامل و جامع از عالم غیب قدم به عرصه شهود نهاده آماده اعلان و ارائه به ابناء بشر گردید. از این رو است که در فقره قبل از آخر بخش عربی می‌فرماید: «اعلم بانّی قد ارسلت الیک روائح القدس کلّها و اتممت القول علیک و اکملت النعمة بک و رضیت لک ما رضیت لنفسی، فارض عنی ثم اشکر لی.» بدان که من تمامی روائح قدس را بر تو افشاندم و حجت و بیان را بر تو بالغ نمودم و به واسطه تو نعمت را کامل فرمودم و آنچه برای خود خواستم از برای تو خواستم. پس از من راضی و به من شکرگذار باش. (ترجمه مضمون) شبیه این بیانات را در قسمت پایانی کلمات مکنونه فارسی می‌بینیم:

«عروس معانی بدیعه که ورای پرده‌های بیان مستور و پنهان بود به عنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد. شهادت می‌دهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد. دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید. کذلک تمت النعمة علیکم و علی من فی السموات و الارضین و الحمد لله رب العالمین.»

و این هر دو یادآور آیه‌ای از قرآن مجید است که به روایات عدیده آخرین و یا از آخرین آیاتی است که بر رسول اکرم نازل گردید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم

بنا بر آنچه گذشت و ویژگی و اهمّیت کلمات مبارکه مکنونه که «ناسخ صحف و زبر اولین»^{۱۴} می‌باشد در این است که به شهادت لسان عظمت خلاصه و چکیده آثار الهیّه نازل از قبل و در عین حال شالوده و اساس دین و آئین نوین و خمیر مایه روحانی است که همراه با سایر آثار عرفانی و استدلالی نازل در آن برهه از زمان نقش عمده‌ای در پی‌ریزی شالوده و اساس دیانت بهائی ایفا نمود و بدین سان «جامعه بهائی به صورت جامعه احیاشده بابتی قدم به عرصه وجود گذارد و در مراحل ترقی و تکامل وارد گردید»^{۱۵}

اهمّیت کلمات مبارکه مکنونه به درجه‌ای است که در بسیاری از الواح مهمّه مبارکه که سال‌ها بعد از قلم اعلی - به ویژه در عکا - نازل گردیده فقراتی از آن را نقل و به آن استشهاد فرموده‌اند. از جمله این الواح لوح مبارک سلطان ایران، لوح شیخ و لوح مهیمن طرازات می‌باشد.

در جامعیت و تمامیت این سفر کریم باید اشاره گردد که کلمات مبارکه مکنونه بسیاری از مسائل کلیه از قبیل اصول و مبادی و تعالیم مبارکه، عهد و میثاق الهی، و بشارت و انذارات آتیه را در بر گرفته جمله را در پیراهن اختصار و گاه در قالب رمز و تلمیح به نحوی بدیع ارائه می‌دهد. ولکن از آنجائی که مبحث ما به کلمات مکنونه عربی اختصاص دارد و باید کوتاه و سریع انجام پذیرد در این خصوص به همین اشاره اکتفا می‌گردد.

در اینجا نکته دیگری شایان یادآوری است و آن اهمّیت ترجمه بی‌نظیر حضرت ولی امرالله از کلمات مبارکه مکنونه به زبان انگلیسی است. این ترجمه که در موارد لزوم صورت ترجمه تفسیری به خود می‌گیرد به نحو قابل توجهی خواننده را در درک مفاهیم عالیّه این کلمات گهربار یاری می‌دهد.

مضمون و محتوای کلمات مکنونه عربی

در ابتدا باید یادآور این نکته گردیم که کلمات مکنونه (عربی و فارسی) در اصل به ترتیب و تنظیمی که اکنون در دسترس ما قرار دارد نبوده ولی بعداً اراده مبارک بر جمع آوری و به هم پیوستن آن در یک مجموعه قرار گرفت. در این خصوص در لوحی خطاب به جناب زین المقربین از لسان عظمت نازل: «از کلمات مکنونه ذکر نموده بودید. بعضی از آن در یک لوح مرّه واحده نازل ولکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده، بعضی کلّ را جمع نموده‌اند و بعضی متفرّق است. اگر جمع شود احسن و اولی بوده»^{۱۶} جناب زین در امثال این اراده مبارک تمام فقرات را جمع آوری نموده ائتلاف بخشید. گرچه نسخ موجوده از حیث ترتیب فقرات متفاوتند ولی چون هر فقره دارای معنی مستقلّ می‌باشد به گفته جناب فاضل مازندرانی «باکی نه!»^{۱۷}

کلمات مکنونه عربی که مشتمل بر مقدمه و هفتاد و یک فقره می‌باشد متضمّن مفاهیم گسترده و معانی ژرفی از مسائل عرفانی و حقائق روحانی و اندرزه‌های اخلاقی است که در قالب الفاظی ساده و عباراتی دل‌نشین و کوتاه، و تشبیهاتی لطیف و زیبا، و تمثیلاتی شکیل و رسا ارائه می‌گردد، و به همین جهت هر کلمه از این آیات درّیات عالمی معنی در دل می‌پرورد و جهانی رمز و کنایه در بر دارد.

مضمون و محتوای کلمات مکتونه به فرموده حضرت ولیّ امرالله مجملاً مشتمل بر «مبادی و حقائق الهیه» و «معانی و دقائق اخلاقیه»^{۱۸} می‌باشد. جناب فاضل مازندرانی در باره مضامین بخش عربی آن می‌نویسد: «در عربیه آن اصول و رئوس تجربیات و احساسات روحانیّه بیان شده.»^{۱۹} برای نمونه به ذکر چند فقره مبادرت می‌ورزد:

- «یا ابن البشر، هیکل الوجود عرشی. نظفه عن کلّ شیء لاستوائی به و استقراری علیه.»

ای فرزند بشر، هیکل وجود (قلب انسان) عرش من است. آن را از همه چیز پاک و مقدّس دار تا بر آن مستوی گردم و در آن استقرار جویم. (ترجمه مضمون)

- «یا ابن العماء، ادعوك الى البقاء و انت تبتغى الفناء. بم اعرضت عما نحب و اقبلت الی ما تحب.»

ای پسر عماء، تو را به هستی دعوت می‌کنم و تو خواهان نیستی هستی. از چه رو از خواسته ما روگردان شدی و به خواهش خود اقبال نمودی؟ (ترجمه مضمون)

بر حسب اقتضای بیان، کلمات مکتونه عربی بیشتر جنبه پند و اندرز دارد و شنونده را مورد خطاب مستقیم قرار می‌دهد، و گه گاه لحن عتاب به خود می‌گیرد.

- «یا ابن الرّوح، خلقتك عالیا، جعلت نفسك دائية، فاصعد الی ما خلقت له.»

ای پسر روح، تو را بزرگوار آفریدم و تو خود را خوار نمودی. پس به مقامی که از برای آن خلق شده‌ای عروج کن. (ترجمه مضمون)

- «یا ابن الرّوح، خلقتك غنیاً، کیف تفتقر، و صنعتك عزیزاً، بم تستدلّ، و من جوهر العلم اظهرتك، لم تستعلم عن دونی، و من طین الحبّ عجتك، کیف تشتغل بغیری. فارجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدراً قیوماً.»

ای پسر روح، تو را بی‌نیاز آفریدم. چگونه اظهار فقر می‌کنی؟ و تو را بزرگوار ساختم، از چه رو خود را خوار می‌خواهی؟ و از گوهر دانش تو را ظاهر فرمودم، چرا از دون من طلب علم می‌نمائی؟ و از گِل عشق تو را سرشتم، چگونه به غیر من پرداخته‌ای؟ پس دیده به خود بازگردان تا مرا در خود قائم و قادر و مقتدر و پاینده یابی. (ترجمه مضمون)

با مروری بر کلمات مکتونه عربی می‌توان مطالب و مواضع آن را به چند قسمت زیر دسته‌بندی نمود:

۱- مقدّمه و بیان اوّل شرط معرفت یعنی دارا شدن قلب پاک و طاهر، و اهمّیت اتّصاف به صفت انصاف و اعتماد به نفس در تحزّی حقیقت.

۲- بیان حقائق و دقائق عرفانی از جمله راز خلقت و علّت اصلی ایجاد - عشق الهی - رابطه خالق و مخلوق با یکدیگر و شرائط برقراری و تحکیم اساس این رابطه که عبارت است از فنای فی الله و بقای به او و بی‌نیازی از دون او و تحمّل بلایا و مصیبات وارده که بالاترین جلوه آن شهادت و جانبازی در سبیل دلبر رحمانی است.

۳- بیان عظمت مقام انسان و لزوم حفظ آن.

۴- رابطه انسان با خلق و مستلزمات این رابطه.

۵- بیان پاره‌ای مسائل مختلف در رابطه با مطالب فوق از قبیل حیات بعد از ممات، سرّ بلا و صبر در بلیات و غیره.

جنبه‌های عرفانی کلمات مکنونه عربی

کلمات مکنونه عربی چشمه زاینده‌ای از منابع عرفان الهی است. اصول و حقائق عرفانی در نهایت دقت و صراحت به سبکی دل‌نشین و ساده و دور از پیچیدگی و تعقید به گونه‌ای که برای خاصه و عامه قابل درک باشد بیان گردیده به طوری که هرکس به فراخور فهم و ادراک خویش نصیبی از بحر بی‌کران عرفان تواند برد، و این خود از بزرگ‌ترین جلوه‌های «اعجاز در عین ایجاز» در این صحیفه نورا است. اصول و رئوس مباحث عرفانیّه را که قرن‌ها مدار مجادلات و مناقشات علما و عرفا بوده و کتاب‌های عدیده به درستی از بیان حقیقت آن عاجز مانده به نحوی سهل و ممتنع عرضه می‌دارد؛ جنبه‌های نظری عرفان را که عبارت از معرفت الله و مراتب و مقامات روح و نفس و قلب و فؤاد است به روشنی بیان می‌دارد و جنبه عملی آن را که مشتمل بر مراحل سیر و سلوک و شرایط سالک در وصول به مقام معرفت و راه‌های تزکیه و تطهیر نفس و تقلیب قلب و غیره می‌باشد از نظر دور نمی‌دارد.

«یا ابن الانسان، كنتُ في قدم ذاتي و ازيلتُ كينونتي، عرفتُ حبي فيك، خلقتك و القيتُ عليك مثالي و اظهرتُ لك جمالي.»

ای پسر انسان، در قدمیت ذات و ازیلت کینونت خویش نهان بودم. عشق خود را در تو یافتم. تو را آفریدم و القا نمودم بر تو صورت و مثال خود را (تو را به صورت و مثال خود آفریدم) و جمال خویش بر تو آشکار ساختم. (ترجمه مضمون)

«یا ابن الوجود، حبی حصنی. من دخل فيه نجا و امن، و من اعرض غوی و هلك.»
ای پسر وجود، حب من حصن و قلعه من است. هرکس در آن داخل شد نجات یافت و ایمن گردید، و هرکه روی گرداند فریب خورد و به هلاکت رسید. (ترجمه مضمون)
«یا ابن البشر، إن تحب نفسي فأعرض عن نفسك، و إن تُرد رضائي فأغض عن رضائك، لتكون فيّ فانياً و اكون فيك باقياً.»

ای فرزند بشر، اگر مرا دوست داری از نفس خود دوری کن، و اگر خواستار رضای منی چشم از رضای خود ببوش، تا تو در من فانی شوی و من در تو باقی بمانم. (ترجمه مضمون)
«یا ابن الانسان، لكلّ شيء علامة، و علامة الحب الصبر في قضائي و الاضطبار في بلائي.»
ای پسر انسان، هر شئی را علامتی است. و علامت عشق صبر در قضای من و بردباری در بلائی من است. (ترجمه مضمون)

صبر را خود حکایتی است و هم اوست که مرکب اوّل وادی سیر و سلوک است، قوله عزّ بیانه: «اوّل وادی طلب است. مرکب این وادی صبر است، و مسافر در این سفر بی صبر به جایی نرسد و به

مقصد واصل نشود...»^{۲۰} و این تنها علامت عشق است که اجر بی حساب دارد، قوله جلّ ذکره:

«پس در هیچ وقت و احیان از نزول بلایا و محن محزون نباید بود و از ظهورات قضایا و رزایا مهموم و مغموم نشاید شد، بلکه به عروة الوثقی صبر باید تمسک جست و به حبل محکم اصطبار تشبث نمود زیرا اجر و ثواب هر حسنه‌ای را پروردگار به اندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را که می‌فرماید: «أَمَّا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.»^{۲۱}

جنبه‌های اخلاقی در کلمات مکنونه عربی

کلمات مکنونه عربی دستور العمل اخلاقی کامل و جامعی است که مقام انسان را ارج بسیار نهاده، خط مشی او را در رابطه با نفس خویش و با خالق و سایر خلق معلوم و آشکار می‌سازد.

مقام انسان در کلمات مکنونه عربی

در کلمات مکنونه عربی از عظمت شأن و مقام انسان سخن بسیار رفته است:

- «یا ابن الوجود، مشکاتی انت و مصباحی فیک، فاستر به و لا تُفحص عن غیرى لِأَنى خَلَقْتُکَ غَنیاً و جعلتُ النعمه علیک بالعمه.»

ای فرزند هستی، چراغ من در تو است. از آن نورانی شو و غیر مرا مجوی زیرا که تو را دارنده آفریدم و نعمت را بر تو کامل فرمودم. (ترجمه مضمون)

- «یا ابن الوجود، صنعتک بایادی القوه و خلقتک بانامل القدره و اودعتُ فیک جوهر نوری، فاستغنی به عن کلّ شیء لِأَنَّ صنعی کاملٌ و حکمی نافذٌ. لا تشکّ فیه و لا تکن فیه مریباً.»

ای فرزند هستی، به دست‌های قوت تو را ساختم و به سرانگشتان قدرت تو را آفریدم و در تو جوهر نور خود را به ودیعه‌گذاردم. پس به آن از همه چیز بی‌نیاز شو زیرا صنع من کامل و حکم من نافذ است. در آن تردید منما و وهم و گمان به خود راه مده. (ترجمه مضمون)

- «یا ابن الانسان، انت ملکی و ملکی لا یفنی، کیف تخاف من فئاکک. و انت نوری و نوری لا یطفی، کیف تضطرب من اطفائکک. و انت بهائی و بهائی لا یغشی و انت قمیصی و قمیصی لا یبلی. فاسترح فی حبک ایای لکی تجدنی فی الافق الاعلی.»

ای پسر انسان، تو سلطنت من هستی و سلطنت من نابود نمی‌شود؛ چگونه از نابودی خویشتن می‌هراسی؟ و تو نور منی و نور من خاموش نمی‌گردد؛ چگونه از خاموشی خود پریشانی؟ و تو روشنی منی و روشنی من پوشیده نمی‌شود و تو پیراهن منی و پیراهن من کهنه نمی‌گردد. پس در محبت خود به من خاطر آسوده دار تا در افق اعلی مرا بیابی. (ترجمه مضمون)

در کتاب عهدی می‌فرمایند: «مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک جوید.»^{۲۲} انسان تنها مخلوقی است که قابلیت شناسائی حق را دارد. قلب او عرش پروردگار است زیرا محبت الهی در آن جایگزین می‌گردد و آئینه‌ای است که پرتو شمس حقیقت را بازتاب می‌کند. پس اگر از هر چیز

جز عشق حقّ پاک و خالص گردد البته میزان شناسائی او به جائی می‌رسد که بتواند در همه مراحل زندگی حقّ را از باطل تشخیص دهد و به گناه آلوده نگردد؛ آنجاست که مصداق این فقره مبارکه از کلمات مکنونه می‌گردد:

- «یا ابن العرش، سمعک سمعی فاسمع به، و بصرك بصری فابصر به لشهد فی سرک لی تقدیساً علیاً لاشهد لک فی نفسی مقاماً رفیعاً».

ای پسر عرش، گوش تو گوش من است، با آن بشنو و دیده تو دیده من است، با آن بنگر، تا در سرّ نهران به عظمت تقدیس من شهادت دهی و در نفس خود به بلندی مقام تو شهادت دهی. (ترجمه مضمون)

انسان در رابطه با نفس خویش

به خاطر این مقام رفیع است که انسان باید قدر خود را بداند یعنی از خود غافل نشود و خود را فراموش ننماید تا به دام خودبینی و نفس پرستی نیفتد؛ پیوسته متوجّه و مترصد عیوب خود باشد و در اصلاح نفس خویش بکوشد:

- «یا ابن الرّوح، ایقن بانّ الذی یأمر النّاس بالعدل و یرتکب الفحشاء فی نفسه انه لیس منّی ولو کان علی اسمی.»

ای پسر روح، به یقین بدان آن کس که مردمان را به عدالت امر نموده و خود بنفسه مرتکب فحشاء می‌گردد او از من نیست اگرچه به نام من ظاهر شود. (ترجمه مضمون)

عبارت «لیس منّی» در آثار مبارکه به ندرت، آن هم در مورد نفوسی که مرتکب گناه نابخشودنی می‌شوند به کار رفته، از جمله در کتاب مستطاب اقدس فقط در دو مورد، یکی در حقّ شارب افیون و دیگری در حقّ کسی که با ارتکاب جنایت و فحشاء موجب فساد می‌گردد نازل گردیده است.

- «یا ابن الانسان، لا تُعزّ نفسک عن جمیل ردائی و لا تحرم نصیبک من بدیع حیاضی لئلا یأخذک الظمّ فی سرمدیة ذاتی.»

ای پسر انسان، از جامه زیبای من خود را عریان منما و از چشمه‌سارهای بدیعه من خود را بی‌بهره مساز، تا به دوام سرمدیت ذاتم لب‌تشنه نگردی. (ترجمه مضمون)

- «یا ابن الوجود، حاسب نفسک فی کلّ یوم من قبل ان تحاسب، لانّ الموت یأتیک بغتة و تقوم علی الحساب فی نفسک.»

ای فرزند هستی، روزانه به حساب نفس خود پرداز قبل از آنکه به حساب تو پرداخته شود زیرا مرگ ناگهان به سراغت می‌آید و خود به حساب خویشتن خواهی پرداخت. (ترجمه مضمون)

رابطه انسان با خالق

رابطه انسان با خدا در کلمات مکنونه عربی رابطه تکامل یافته و بدعی است که بر اساس عشق و محبت متقابل استوار است. در اینجا بر خلاف گذشته سخن از ثواب و عقاب به میان نمی‌رود؛ نه بیم

دوزخ در کار است و نه طمع بهشت. آنچه میان خالق و مخلوق است سراسر عشق است و دلدادگی، عشقی که دوران حیات انسان را از آغاز تا انجام در بر می‌گیرد. رابطه‌ای است پیوسته و ناگسستی که در خلوت و جلوت برقرار است و همه جا و هر هنگام چراغ راه و مورث اطمینان قلب و آسودگی خاطر است. اگر در گذشته ایام تنها معدودی از عرفا با گسستن از خویش و پیوند و تحمل سال‌ها انزوا و ریاضت در لحظاتی گذرا و کمیاب به سختی از جام عشق لبی تر نمودند، در این عصر بدیع حجاب هائله حائله خرق گردید و آن خدای خیالی که زائیده اوهام و تصورات ناشی از غفلت و نادانی بندگان بود و نامش لرزه بر دل‌ها می‌افکند به دلبر دلجو و گلرخ مه‌رو تبدیل شد. با بندگان خویش از در مهر و آشتی درآمد و در اولین روز ظهور امر اعظمش همگان را غریق دریای احسان و رحمت بی‌پایان خود فرمود. از گناهان آنان درگذشت و همه را به خلعت غفران بیاراست و خوان بی‌دریغ نعمای ملکوتیش را بر وجه عموم بگسترد. بزم الست آراسته شد و «جام جهان‌نما» به دور آمد و «از ملک تا ملکوت، حجاب» از وجه خادمانش برگرفت و چنان وجود آنان را از محبت خود سرشار فرمود که پیوسته «همه اعضا و اجزایشان به زبان ملکوتی به شکر و ستایشش ناطق و به نیاز و نیایشش پرداخته، در بُن هر موئی هوئی زنند و در سر هر کوئی نعره‌ای برآرند.»^{۲۳} کلمات مکنونه عربی سراسر از این رابطه عاشقانه حکایت می‌کند. در اینجا به ذکر چند فقره اکتفا می‌گردد:

«یا ابن الوجود، رضوانک حبی و جتتک وصلی، فادخل فیها و لا تصبر. هذا ما قدر لک فی ملکوتنا الاعلی و جبروتنا الاسنی.»

ای فرزند هستی، بهشت تو عشق به من است و جتت تو وصل من. پس در آن وارد شو و درنگ ننما. این است آنچه که در ملکوت اعلی و جبروت اسنی از برای تو مقدر گردیده. (ترجمه مضمون) در این مقام صبر به معنای درنگ و تأمل و تردید بی‌جاست. صبر در مواردی از این قبیل و یا آنجا که در لوح مبارک احمد می‌فرماید: «فاحفظ یا احمد هذا اللوح ثم اقرأه فی ایامک و لا تکن من الصابرين» همانند صبری است که در این فقره از کلمات مکنونه فارسی آمده: «... صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اصطبار مقدس. از صد هزار جان درگذرند و به کوی جانان شتابند.»

«یا ابن الانسان، احببت خلقک، فخلقتک. فاحببنی کی اذکرک و فی روح الحیاة اثبتک.»

ای پسر انسان، خلقت تو را دوست داشتم؛ پس تو را آفریدم. پس مرا دوست بدار تا تو را یاد کنم و در حقیقت حیات پاینده دارم (یعنی تو را حیات باقیه بخشم). (ترجمه مضمون)

روح اساساً به جوهر و حقیقت هر شیء اطلاق می‌گردد: «قل روح الاعمال هو رضائی.»^{۲۴} و نیز به آنچه که حیات جسم به آن است اطلاق روح می‌گردد، یعنی جان و روان که حقیقت وجود انسان است. همچنین از حقائق خفیه مانند وحی و نبوت به روح تعبیر می‌شود. این است که از حقیقت الوهیت به روح اعظم الهی، از وحی آسمانی به روح القدس، از جبرئیل یا حقیقت حضرت محمد به روح الامین، و از حقیقت حضرت مسیح به روح الله تعبیر می‌گردد.

«یا ابن الوجود، احببنی لأحبتک. إن لم تحببنی لن أحبتک ابدأ. فاعرف یا عبد.»

ای فرزند هستی، دوست دار مرا تا دوست دارم تو را. اگر مرا دوست نداشته باشی هرگز تو را

دوست نخواهم داشت. پس ای بنده آگاه باش. (ترجمه مضمون)

در اینجا است که اهمّیت ترجمه تفسیری حضرت ولیّ عزیز امرالله از کلمات مبارکه مکتونه عربی بیش از پیش آشکار می‌گردد. آن حضرت در ترجمه جمله «ان لم تحبّتی لن احبّک ابداً» به انگلیسی این چنین توضیح فرموده‌اند که اگر مرا دوست نداشته باشی هرگز محبّت من به تو راه نخواهد یافت. (ترجمه مضمون). یعنی مبدا مانع از آن شوی که محبّت من تو را دریابد و در قلبت جایگزین گردد زیرا اگر دلت به «کثافت شهوت و هوی» آلوده شود و «حُبّ غیر مرا» در خود جای دهد البتّه مرا در آن جایی نماند. این نکته کراماً در آثار مبارکه حضرت بهاءالله به ویژه در کلمات مکتونه فارسی خاطر نشان گردیده، قوله الاحلی: «ای پسر خاک، جمیع آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محلّ نزول تجلّی جمال و اجلال خود معین فرمودم. و تو منزل و محلّ مرا به غیر من گذاشتی، چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را یافت، اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت.» و نیز «ای دوست لسانی من، قدری تأمل اختیار کن. هرگز شنیده‌ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد؟ پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود درآید.» و بالاخره این رابطه عاشقانه و خالی از شائبه ریا و ترس و طمع است که مآلاً سرچشمه و منشأ اجرای حدود و احکام الهی قرار می‌گیرد:

- «یا ابن الوجود، اعمل حدودی حبّالی، ثمّ انه نفسک عمّا تهوی طلباً لرضائی.»

ای فرزند هستی، حدود و احکام مرا به خاطر دوستی من بجا آر، و در طلب رضای من خویشتن را از خواهش دل باز دار. (ترجمه مضمون)

انسان در رابطه با سایر خلق

در کلمات مکتونه مقام انسان و اساس رابطه او با خداوند نمایانگر پایه و مبنای رابطه انسان با سایر خلق می‌باشد. اساس این رابطه مهر و محبّتی است که از عشق الهی سرچشمه می‌گیرد و لاجرم از خصائص و مشخصات آن عشق حقیقی جاودانی برخوردار است. چگونه ممکن است آدمی به خود اجازه دهد مخلوقی را که قلبش عرش رحمان است، با چشم او می‌بیند و با گوش او می‌شنود، قلبش منزل او و روحش آئینه و منظر اوست بیازارد و به او نامهربان باشد و به خطایش دم زند یا به او حسادت ورزد، از او عیب‌جویی کند یا دلش را بشکند و از اجابت مسئولش سر باز زند:

- «یا ابن الانسان، لا تنفس بخطأ احدٍ مادمتّ خاطئاً، و إنّ تفعل بغير ذلك ملعونٌ انت و انا شاهدٌ بذلك.»

ای پسر انسان، مادام که خود خطاکاری به خطای احدی دم مزن. اگر غیر از این رفتار کنی لعنت شده‌ای تو و من گواه بر آنم. (ترجمه مضمون)

- «یا ابن الوجود، کیف نسیت عیوب نفسک و اشتغلت بعیوب عبادی، من کان علی ذلك فعليه لعنة منی.»

ای فرزند هستی، چگونه عیوب خویشتن را فراموش نموده به عیوب بندگان من پرداخته‌ای؟ آن

کس که چنین باشد لعنت من بر اوست. (ترجمه مضمون)

- «یا ابن الانسان، لا تحرم وجه عبدی اذا سألک فی شیء لان وجهه وجهی فاخجل منی.»

ای پسر انسان، اگر بنده من از پی حاجتی به تو رو آورد او را محروم مکن، زیرا که روی او روی منست، پس از من شرم آر. (ترجمه مضمون)

منسوب داشتن بنده به حق در دو فقره بالا: «عبادی» و «عبدی» یادآور شرف و منقبتی است که خداوند به صرف فضل و عنایت شامل حال بندگان خود فرموده به درجه‌ای که آنان را از خود دانسته و به خویشتن منسوب داشته. جمال قدم جل اسمه الاعظم در لوح مبارکی می‌فرمایند، قوله الاحلی:

«یا امتی و المزیة بطراز حبیبی، قسم به امواج بحر بیان رحمان که به کلمه امتی معادله نمی‌نماید آنچه الیوم دیده می‌شود. چه مقدار از امرای ارض و ملکه‌های عالم به حسرت اصغای یا عبدی و یا امتی جان دادند و نشنیدند. انصاری گوید: اگر یک بار گوئی بنده من، از عرش بگذرد خنده من، و تو مکرر به این کلمه مبارکه فائز شدی.»^{۲۵}

کلمات مبارکه مکنونه آئین زندگی است

مجملاً می‌توان گفت که کلمات مبارکه مکنونه دستور العمل کامل زندگانی مادی و معنوی انسان بوده، همه جوانب حیات روزمره او را در بر می‌گیرد و این نکته را به یاد می‌آورد که دیانت تنها بجا آوردن رسوم و شعائر و آداب و سنن مخصوص به خود نمی‌باشد؛ دیانت قبل از هر چیز راه و روش زندگی است و شریعت بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء «روابط ضروریه است که منبعث از حقائق کائنات است.»^{۲۶} دین از نظر ما منحصر به نماز و روزه و تلاوت آیات و آثار مبارکه و سایر احکام عبادتیه نمی‌باشد بلکه آئین و نظامی است که باید عملاً در حیات ما به کار بسته شود به طوری که گفتار و کردار و رفتارمان بازتابی از تجلیات آیات و آثار مبارکه و وصایا و تعالیم الهیه در وجود ما باشد. از این رو است که در آثار مقدسه احتیای الهی کراراً به تلاوت و حفظ کلمات مبارکه مکنونه و عمل به موجب این وصایا و نصائح ربانیه تشویق و ترغیب گردیده‌اند. در خاتمه برخی از بیانات مبارکه که نمودار این مطلب مهم است نقل می‌گردد:

حضرت بهاء الله در لوح مبارکی می‌فرمایند، قوله عزّ بیانه: «از قیل این مسجون کلمات مکنونه که از مشرق علم ربانیه در این طلیعه فجر رحمانیه اشراق نمود بر اجباء القا نمایند تا کل به انوار کلمه منور شوند و وصایای الهی را امام وجوه خود نظر نمایند که مبدا غافل شوند و محتجب مانند.»^{۲۷} و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «... باری، مقصود این است ما که بنده آن آستانیم باید به وصایا و نصائح جمال مبارک قیام نمائیم... کلمات مکنون را از بر نمائیم و وصایای حضرت بی چون را عمل نمائیم و رفتار و کرداری نمائیم که سزاوار نسبت به آستان مقدس است و شایان عبودیت درگاه احدیت...»^{۲۸} و نیز می‌فرمایند: «... باید کلمات مکنونه فارسی و عربی را لیل و نهاراً قرائت نمائیم و تضرع و زاری کنیم تا به موجب این نصائح الهی عمل نمائیم...»^{۲۹} همچنین می‌فرمایند: «... به موجب

تعالیم حضرت بهاء‌الله عمل نمایند نه آنکه فقط بخوانید بلکه عمل به موجب کلمات مکتونه و سایر وصایای الهیه نمایند. هرچه من بگویم نمی از بحور قلم اعلی و قطره‌ای از بحر ذخار فضل و عطای جمال ابهی نمی شود...»^{۳۰}

یادداشت‌ها

- ۱- دیباچه کلمات مکتونه، «فارسی، عربی، انگلیسی»، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب..
- ۲- کتاب قرن بدیع، ج ۲، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، نوروز ۱۰۱ ب..، ص ۱۴۹.
- ۳- لوح ابن ذنب، قاهره، سعادت، ۱۹۲۰ م، ۱۳۲۸ ه. ق.، ص ۱۲.
- ۴- کتاب قرن بدیع، ج ۲.
- ۵- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، قاهره، کردستان العلمیه، ۱۳۲۸ ه. ق.، ص ۳۹۸.
- ۶- کتاب قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۳.
- ۷- همان مأخذ، ص ۹۷.
- ۸- همان مأخذ، ص ۱۴۵.
- ۹- همان مأخذ، ص ۱۵۰.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۱۵۰.
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۱۴۹.
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۱۵۰.
- ۱۳- قرآن مجید، سوره مائده، آیه ۳.
- ۱۴- کتاب قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۵۰.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۱۲۸.
- ۱۶- اسرار الآثار، ج ۵، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب..، ص ۳۶.
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۳۶.
- ۱۸- کتاب قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۵۰.
- ۱۹- اسرار الآثار، ج ۵، ص ۳۶.
- ۲۰- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب..، ص ۹۶.
- ۲۱- مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله، قاهره، سعادت، ۱۹۲۰ م، صص ۳۴۴-۳۴۵.
- ۲۲- ادعیه حضرت محبوب، قاهره، ۱۳۳۹ ه. ق.، ص ۴۱۳.
- ۲۳- مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ ب..، صص ۸۷-۸۸ (با تصرف).
- ۲۴- کتاب مستطاب اقدس، حيفا، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م، ص ۳۳.
- ۲۵- آثار قلم اعلی، ج ۵، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب..، صص ۱۸۷-۱۸۸.
- ۲۶- مذاوضات عبدالبهاء، لیدن، بریل، ۱۹۰۸ م، ص ۱۱۹.
- ۲۷- آهنگ بدیع، شماره ۳۲۵.
- ۲۸- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، قاهره، کردستان العلمیه، ۱۳۳۰ ه. ق.، صص ۱۱۳-۱۱۴.
- ۲۹- اسرار الآثار، ج ۵، ص ۳۷.
- ۳۰- بدایع الآثار، ج ۱، لانگتهاین، ۱۹۸۲ م، ص ۲۶۷.

نگاهی به تفسیر حدیث «کنت کنزاً مخفیاً...»

دکتر نادر سعیدی

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث مشهور «کنت کنزاً مخفیاً، فاحبیت ان اعرف، فخلقت الخلق لاعرف» از اولین آثار ایشان است که در اوائل جوانی از قلم مبارک نازل شده است. به شهادت خود حضرت عبدالبهاء این لوح در ایام «صباوت» مرقوم شده است و شاید بتوان گفت که سن ایشان در آن زمان در حدود بیست سال بوده است. همان گونه که در ابتدای لوح تصریح شده است این تفسیر به خواهش علی شوکت پاشا نازل شده است. در این مقاله کوتاه کوشش می شود که محتوای لوح مبارک مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد و طرح و ساخت کلی تفسیر حضرت عبدالبهاء تا حدی آشکار شود. باید توجه داشت که این اثر مبارک از مهم ترین و اساسی ترین آثار فلسفی دیانت بهائی است و از لحاظ خلاقیت و عمق و زیبایی بی نظیر است. علی رغم این واقعیت باید قبول نمود که تاکنون نویسندگان و پژوهشگران بهائی آن چنان که باید و شاید به مطالب این لوح مبارک توجه نکرده اند. یکی از دلایل این امر البته دشواری و پیچیدگی این لوح مبارک است که در بسیاری مواقع خواننده را حیران و گیج می کند. اما همان طور که خود حضرت عبدالبهاء مؤکداً فرموده اند در بررسی این لوح باید از ظاهر مباحث فراتر رفت و به روح و مفهوم آن توجه نمود. به فرموده حضرت عبدالبهاء «این رساله در سن صباوت مرقوم شده است. در بعض مواقع بعضی تعبیرات نظر به مشرب بعضی ذکر شده است. ملاحظه به حقیقت مقصود باید بشود که چون سریان روح در عروق و شریان کلمات جاری و ساری است.»^۱

سه لایه تعبیر

پیچیدگی مباحث این تفسیر در اغلب مواقع باعث می شود که خواننده تصور نماید که این لوح مبارک صرفاً توضیح و توصیف مباحث و مناقشات نظری در تصوف و فلسفه اسلامی است. علت این امر این است که لوح مبارک آکنده از اصطلاحات، مشارب و تعبیرات دقیق و فنی عرفان و حکمت

اسلامی است. اما همان طور که حضرت عبدالبهاء متذکر شده‌اند برای درک تفسیر کنت کنز باید از این نوع بررسی فراتر رفت. به نظر نگارنده تفسیر حضرت عبدالبهاء از حدیث کنت کنز دارای حدّ اقلّ سه رتبه یا لایهٔ تعبیر است. در لایهٔ اوّل حضرت عبدالبهاء در واقع مباحث و آراء متداول و متعارف در فرهنگ گذشته را در مورد حدیث کنت کنز مورد بررسی قرار می‌دهند. اگرچه این بحث با ایجاز و زیبایی و دقت بی‌نظیری صورت می‌گیرد اما اصول این مباحث در فرهنگ اسلامی موجود بوده است. اما همانند دیگر آثار مبارکهٔ بهائی، حضرت عبدالبهاء صرفاً به توصیف و تکرار معارف قبل اکتفا نمی‌نمایند. بلکه از اصطلاحات و مشارب و تعابیر و زبان گذشته استفاده می‌کنند تا حقائق بدیع و روح نوین و درک جدیدی را برای ما به ارمغان بیاورند. به همین علت است که علاوه بر لایهٔ اوّل، حدّ اقلّ دو لایهٔ تعبیری دیگر در این لوح مبارک موجود است که اصل تفسیر مبارک همان دو لایهٔ اخیر است.

در لایهٔ دوّم حضرت عبدالبهاء با ابتکار و خلاقیت تعارضات حاصل از لایهٔ اوّل را از طریق اصل مظهریت حلّ می‌فرمایند. به عبارت دیگر همواره اصل مظهریت را به عنوان کلید و روح مقولات و مفاهیم عرفانی و فلسفی معرّفی می‌فرمایند. و بالاخره در لایهٔ سوّم همهٔ برداشت‌های متعارف از حدیث کنت کنز را مورد سؤال قرار داده و مؤکّد می‌فرمایند که مقصود اصلی این حدیث چیزی است که تاکنون به آن توجه نشده است. در این زمان به نوعی دیگر باز اصل مظهریت را مورد تأکید قرار می‌دهند و تمامی حدیث کنت کنز را به اتکاء آن تعبیری بدیع می‌فرمایند.

از همین مختصر اهمّیت فلسفی این لوح حضرت عبدالبهاء در ساخت اندیشهٔ فلسفی بهائی آشکار می‌گردد. اوّلاً هیکل مبارک بحث المعرفةٔ جدیدی را معرّفی می‌فرمایند که نه تنها جزم‌گرایی (dogmatism) را در هم می‌شکند بلکه از نسبیّت‌گرایی افراطی (relativism) نیز فراتر می‌رود. اصل مظهریت بیانگر بحث المعرفةٔ آفرینگر و ابتکارآمیز بهائی است. دوّم آنکه به خلاف ناشکیبائی و تضادّ و ستیز میان تصوّف و تشریح، حضرت عبدالبهاء با تأکید بر اصل مظهریت میان عرفان و شریعت آشتی و یگانگی و اتحاد برقرار می‌فرمایند. سوّمین نکتهٔ آن است که اصل مظهریت بهائی در عین حال جمع میان دو اصل استعلا و تاریخ است. بدین ترتیب که حقائق متعالی در ارتباط با تحولات تاریخی و اجتماعی متظاهر و متبلور می‌گردند و در نتیجه بحث فلسفی و روحانی بالمآل به فعل اجتماعی در جهت خدمت و تکامل انسان و جامعه مرتبط می‌گردد. پس اغراق نیست که بگوئیم لوح حضرت عبدالبهاء آغازگر تحوّل و انقلابی تاریخی در اندیشهٔ عرفانی، فلسفی و اجتماعی است.

۲- چهار مبحث و مقام در تعبیر مبارک

در ابتدای لوح، حضرت عبدالبهاء متذکر می‌شوند که حدیث کنت کنز در واقع شامل چهار مقوله یا چهار بحث مختلف است که برای درک تمامی جمله باید به آن چهار مقوله و بحث توجه نمود. یعنی آنکه حدیث مشهور را می‌توان به چهار قسمت تقسیم نمود: ۱- کنت کنزاً مخفیاً (من گنجی پنهان بودم). ۲- فاحیبت ان اعرف (پس دوست داشتم که شناخته شوم). ۳- فخلقت الخلق (پس خلق

را آفریدم). ۴- لاعرف (تا که شناخته شوم). در نتیجه این حدیث بحث در مورد چهار موضوع می‌گردد: ۱- مسأله کُنز مخفی یا حقیقت الوهیت. ۲- مسأله محبت. ۳- مسأله خلقت. ۴- مسأله شناسائی. لازم به تذکر نیست که اصول متافیزیک در این چهار بحث می‌گنجد. با این تقسیم‌بندی بحث در مورد حدیث مزبور به بحثی در مورد اصول مابعدالطبیعه و عرفان تبدیل می‌گردد. عین بیان مبارک چنین است:

«بدان ای طائر گلشن توحید و ای عندلیب بستان تجرید که در معرفت این حدیث "کنت کنزاً مخفیاً فاحبیب ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف" به معرفت چهار مقام احتیاج است... و اما معرفت چهار مقام، اول کُنز مخفی است و ثانی مقامات و مراتب محبت و ثالث مقام خلقت و امثال آن و رابع مقام معرفت.»^۲

ترتیب این چهار بحث نیز اهمیّت دارد. بدین سان که بحث از حقیقت هستی و الوهیت آغاز می‌شود و به شناسائی منتهی می‌گردد. واسطه میان حقّ و شناسائی، محبت و خلقت است. با این تقسیم‌بندی ساخت و ترتیب لوح مبارک مشخص می‌گردد. بدین ترتیب در لوح مبارک ابتدا در مورد کُنز مخفی و آنگاه در مورد محبت و سپس در مورد خلقت و بالاخره در باره معرفت بررسی و تحقیق شده است. در هر یک از این چهار بحث دو لایه اولیه تعبیر مورد تأکید قرار می‌گیرد. اما لایه سوم یعنی آخرین لایه تعبیر در انتهای لوح مبارک یعنی پس از اتمام چهار بحث مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳- سومین لایه تعبیر

قبل از آنکه در مورد دو لایه اولیه تعبیر با تفصیل بیشتر بحث نمایم لازم است آخرین یعنی مهم‌ترین لایه تعبیر حضرت عبدالبهاء را که فقط در آخر لوح مبارک تصریح شده است مورد بررسی و تأکید قرار دهیم. باید توجه داشت که این لایه اگرچه سهل و ساده است اما در عین حال اصل منظور و مقصود از حدیث کنت کنز است. یعنی اگرچه معانی گوناگون در بررسی و تعبیر این حدیث ممکن و میسر است اما این تعبیر بخصوص بالنسبه به دیگر تعبیر دارای تقدّم و رجحان است. خلاصه بیان ژرف و زیبای حضرت عبدالبهاء این است که منظور اصلی از این حدیث اشاره به مقام مظهریت است یعنی آنکه این حدیث در اصل خویش بحثی در مورد حقیقت وجود به نحوی متافیزیک نیست بلکه بحثی در مورد تجلّی حقّ در عالم خلق از طریق ظهور مظاهر مقدسه است. بدین ترتیب اصل مطلب تأکید بر ضرورت ظهور مظاهر الهی و تجدید و تکرار خلقت روحانی و استمرار فیوضات الهی از طریق تکامل دیانت و مدنیت است. بنا بر این رتبه کُنز مخفی در واقع رتبه بطون است یعنی رتبه قبل از ظهور مظهر امر که رتبه مشیت اولیه است قبل از تجلّی در عالم انسانی. به همین ترتیب مرحله محبت در واقع مرحله تجلّی مشیت اولیه است در عالم انسانی به صورت یکی از مظاهر الهی. مرحله خلقت مرحله اظهار امر به عالم است و بالاخره مرحله معرفت مرحله ایمان مؤمنین به

آئین بدیع روحانی و ایجاد مدنیسی نوین است. بدین سان باز حدیث مزبور بحثی در مورد دو رتبه بطون و ظهور یا غیب و شهود می‌گردد. اما به خلاف مباحث جزئی فلسفی و عرفانی گذشته که در مورد حقیقت حقّ به مناقشه و جدال می‌پردازند، حضرت عبدالبهاء مسأله غیب و شهود را به رتبه مظهریت و تجلی مظاهر امر الهی در تاریخ و جامعه مبدل می‌فرمایند. این مطلب در سرتاسر لوح مبارک قبلاً هم به شکل لایه دوم تعبیر مورد تأکید قرار گرفته است. بدین صورت که حقیقت وجود و ذات الهی خارج از توانائی ادراک بشر است. لذا مسأله الهیات و فلسفه در واقع نه حقّ بلکه تجلی حقّ در عالم شهود می‌گردد. بدین سان مسأله الهیات در اندیشه بهائی با تاریخ و جامعه آشتی می‌یابد. شناسائی فلسفی هم در نتیجه باید بالمآل به خدمت و تکامل روحانی و اجتماعی انسان معطوف بشود. به خاطر اهمّیت این مطلب عین بیان مبارک نقل می‌شود:

«ای سالک سیل محبوب، بدان اصل مقصود در این حدیث قدسی ذکر مراتب ظهور و بطون حقّ است در اعراض حقیقت که مشارق عزّ هویّتند. مثلاً قبل از اشتعال و ظهور، نار احدیه بنفسها لنفسها در هویّت غیب مظاهر کلیّه است. آن مقام کنز مخفی است. و چون آن شجره مبارکه بنفسها لنفسها مشتعل گردد و آن نار موقده ربّانیه بذاتها لذاتها برافروزد آن مقام فاحیبت ان اعراف است. و چون از مشرق ابداع به جمیع اسماء و صفات نامتناهیّه الهیه بر امکان و لامکان مشرق گردد آن مقام ظهور خلق بدیع و صنع جدید است که مقام فخلقت الخلق است. و چون نفوس مقدسه حجابات کلّ عوالم و سبحات کلّ مراتب را خرق نمایند و به مقام مشاهده و لقا بشتابند و به عرفان مظهر ظهور مشرف آیند و به ظهور آیه الله الکبری فی الافئدة فائز شوند در آن وقت علت خلق ممکنات که عرفان حقّ است مشهود گردد. پس ثابت و مبرهن شد که مقصود از عرفان، معرفت مظاهر احدیه است چه که جمیع مراتب و مقامات به عنایات این هیاکل مقدسه میسر گردد.»^۳

اما علاوه بر تأکید بر اصل مظهریت، حضرت عبدالبهاء بلافاصله اصل مظهریت را جنبه‌ای تاریخی و متحوّل می‌بخشند و تأکید می‌فرمایند که هم‌اکنون عرفان حضرت بهاء الله است که تحقّق غایت وجود و مظهریت است. بدین ترتیب مظهریت به شکل‌های گوناگون جمع وحدت و کثرت می‌گردد. بیان مبارک چنین است:

«و این ابواب لم یزل بر وجه عباد مفتوح بوده و لکن ناس خود را به اشتغال شئونات مؤتفکه از عنایات یوم الوصال محروم نمایند چنانچه در این ایام شمس ولایت از افق ابهی مشرق و لایح است و به این کلمات لاهوتیه ناطق: "قد فضّلت نقطه الاولیة قامت الالف الالهیه و ظهرت ولایة الله المهیمن القیوم" و لکن کلّ از او غافل و به هوای خود مشغول.»^۴

حال می‌توانیم به دو لایه اولیّه تعبیر در لوح مبارک توجه نماییم. بدین منظور به چهار بحث در مورد کنز مخفی، محبت، خلقت و معرفت باز می‌گردیم و در هر یک از آن چهار بحث دو لایه اولیّه

۴- کنز مخفی و مراتب آن

در این قسمت حضرت عبدالبهاء بحث خود را با جمله «بدان که در عرف صوفیه مذکور است...»^۵ آغاز می‌کنند و به ذکر مباحث متداول مربوط به کنز مخفی می‌پردازند. بدین ترتیب کنز مخفی اشاره است به ذات خدا و تجلی حق در رتبه خود. به عبارت دیگر کنز مخفی شامل دو مرحله احدیت و واحدیت می‌گردد. خداوند در مرحله احدیت «جمع اسماء از ساحت قدسش دور و بی اسم و صفت مشهور است زیرا اسماء حق مریاء صفاتست و صفات حق در مرتبه احدیه عین ذات حقیق بدون شائبه تفاوت و امتیاز به قسمی که سلطان عرصه علم و حکمت و پادشاه کشور ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه التحیه و الثناء می‌فرماید: «کمال التوحید نفی الصفات عنه.»^۶ در توضیح این مقام حضرت عبدالبهاء از دو مثال نقطه و احد استفاده می‌کنند. در نقطه تمامی حروف و کلمات به نحو بساطت مندمج است بدون آنکه خود تعینی داشته باشد. احد نیز بدون تفصیل شامل همه اعداد است ولی خود داخل اعداد نیست و اول صادر از احد واحد است. مرحله واحدیت مرحله ظهور شئون ذاتیه در علم الهی است، یعنی ظهور اعیان ثابته در آینه علم الهی. بدین جهت است که «این مرتبه را به غیب ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان ثابته تعبیر نموده‌اند و اعیان ثابته صور علمیه الهیه هستند که رائحه وجود استشمام نموده‌اند و لکن به وجود علمی موجود شدند و از هم ممتاز گشته‌اند و این مرتبه ثانویه نیز به کنز مخفی تعبیر گردد.»^۷

حال باید به دو نکته مهم توجه کرد. اول اینکه حضرت عبدالبهاء بلافاصله پس از ذکر مراتب احدیت و واحدیت و توصیف آنها متذکر می‌شوند که در این مورد اختلاف نظر است و اینکه بعضی از «عارفین رموز غیبیه و واقفین اسرار خفیه الهیه» معتقدند که «جمع اعیان و ماهیات و حقائق و قابلیتات» از ساحت قدس حضرت علم که عین ذات حق است بعید می‌باشد. و سپس بیان می‌فرمایند که «ان شاء الله در بیان مراتب و اقسام خلقت مجملاً در همین رساله ذکر خواهد شد.»^۸ به عبارت دیگر حضرت عبدالبهاء میان دو نظریه تفکیک قائل شده‌اند که بر طبق یک نظر خدا را باید به عنوان هم احدیت و هم واحدیت تلقی نمود در حالی که بر طبق نظر دوم مرحله واحدیت یعنی مرحله اعیان ثابته از حق بعید است و صرفاً باید حق را به عنوان احدیت تلقی نمود. یعنی بر طبق نظر دوم علم حق عیناً ذات حق است و همانند نقطه مطلقاً مستعلی از اعیان ثابته است. در عین حال حضرت عبدالبهاء این مناقشه نظری میان این دو گروه را تفصیل نمی‌دهند چرا که عین این بحث را به طور دقیق و مفصل در بحث در مورد خلقت متذکر شده‌اند و لذا در واقع بحث در مورد کنز مخفی به بحث خلقت راجع می‌گردد. به همین دلیل مفهوم کنز مخفی را باید با استفاده از مفهوم خلقت بررسی نمود که بعداً به آن خواهیم پرداخت. اما نکته دوم این است که لایه دوم تعبیر را می‌توان از همین بحث نیز استخراج نمود اگرچه این لایه در بحث خلقت و معرفت تصریح شده است. در عین حال با نگاهی به دیگر آثار حضرت عبدالبهاء و یا آثار حضرت بهاء‌الله از جمله کتاب مستطاب ایقان می‌توان

لایهٔ دوّم را به راحتی درک کرد. بر طبق لایهٔ دوّم در واقع تضادّ میان احدیّت و احدیّت را باید بدین صورت حلّ کرد که حقّ همواره در رتبهٔ احدیّت بوده و واحدیّت که مرحلهٔ تعین حقّ به اسماء و صفات است در واقع اشاره به عالم امر یعنی مشیّت اولیه است چنان که در همین لوح بعداً حضرت عبدالبهاء نشان می‌دهند که شناسائی اسماء و صفات الهی در واقع شناسائی مظاهر الهی است. بدین ترتیب بحث کتر مخفی به اثبات اصل مظهریّت می‌انجامد.

۵- محبّت و مراتب آن

در بحث در مورد محبّت در ابتدا حضرت عبدالبهاء بر این امر تأکید می‌فرمایند که حقیقت محبّت قابل درک و توصیف نیست. از این جهت بیان می‌فرمایند که محبّت ذاتی حقّ عین ذات حقّ است و قابل شناسائی انسان نیست. به همین طور تجلّی آن محبّت در دل آدمی نیز در اوج خود مقام فناء فی الله و بقاء بالله است که تا کسی آن را تجربه نکرده باشد قادر به تصوّر آن نیست. همچنین در این لوح مبارک مؤکّد می‌سازند که مراتب و مقامات محبّت بی‌شمار و نامحدود است و در هر مرتبه‌ای محبّت به شکلی خود را آشکار می‌سازد. اما با این وصف به ذکر نظریّات متداول در مورد مراتب محبّت می‌پردازند و ذکر می‌فرمایند که محبّت «میل حقیقی است به جمال خود جمعاً و تفصیلاً»^۱ به فرمودهٔ مبارک تاکنون معمولاً برای محبّت چهار رتبه و مقام قائل شده‌اند: ۱- محبّت به شکل جمع به جمع یعنی تجلّی و ظهور ذات حقّ در نفس حقّ بدون وساطت کائنات. ۲- محبّت به شکل جمع به تفصیل یعنی «آن ذات یگانه در مظاهر بی حدّ و کرانه مشاهدهٔ انوار جمال خود نماید و آن غیب احدیّه در مریای مصقوله و مجالی قدسیّه ملاحظهٔ عکس طلعت بی‌مثال خود فرماید»^۳ ۳- محبّت به شکل تفصیل به تفصیل «چنانچه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مریای حقائق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار صبح الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند»^۴ ۴- محبّت به شکل تفصیل به جمع یعنی مشاهدهٔ جمال ذات احدیّت و معشوق حقیقت توسط عاشقان و مجتذبان منزّه از غبار تیرهٔ وسائل و سائط.

اما حضرت عبدالبهاء از ذکر این چهار رتبه فراتر می‌روند و مسألهٔ محبّت را به مسألهٔ مظهریّت مرتبط می‌سازند و این لایهٔ دوّم تعبیر است. برای این منظور هیکل مبارک از رتبهٔ پنجم محبّت نیز سخن می‌گویند و آن را به چهار رتبهٔ معهود اضافه می‌کنند. بر طبق بیان مبارک رتبهٔ پنجم از محبّت همان «میل روحانی و محبّت وجدانی عاشقان جمال احدیّت است به جمال خود در نفس خود. و این مقام و مرتبه از محبّت از جمع به جمع حکایت نماید»^{۱۲} باید توجه نمود که این رتبه با رتبهٔ تفصیل به تفصیل متفاوت است. در رتبهٔ تفصیل به تفصیل انسان با مشاهدهٔ دیگر موجودات و کائنات به ستایش حقّ می‌پردازد. اما در این رتبهٔ پنجم عاشق جمال احدیّت در جمال خود به نفس خود خداوند را متجلّی می‌یابد. و بدین جهت است که از رتبهٔ جمع به جمع حکایت می‌کند یعنی در واقع مانند محبّت حقّ به حقّ است منتهی در رتبهٔ مخلوق. از این بیان مبارک آشکار می‌گردد که برای آدمی اوج و کمال عشق همین نوع پنجم می‌گردد. اما بلافاصله حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند

که این مرتبه پنجم از محبت مخصوص مظاهر امر الهی است و این است که وجود ایشان نمایشی از رتبه جمع به جمع می‌گردد. این مقام مقام فناء فی الله و بقاء بالله است که مظاهر امر الهی در آن رتبه به ندای آئی انا الله ناطق می‌شوند. اگرچه پرتوی از این محبت در دل سالکان و طالبان نیز متجلی می‌گردد اما به فرموده مبارک «... این مقام اعظم اکبر در مرتبه اولیه مختص است به شمس حقیقت که از فجر الهی طلوع نمودند و طلوعشان را طلوع و غروبی نه و در مغرب ربانی غروب نمودند و غروبشان را افولی و نزولی نه.»^{۱۳}

۶- خلقت و تعابیر آن

چنان که دیدیم حضرت عبدالبهاء بحث در مورد کنز مخفی را در واقع به بحث خلقت مرتبط فرمودند و این امر تعجب آور نیست چرا که مسأله خلقت مسأله فعل الهی است و آن هم مربوط به تعریف حق و رابطه حق و خلق می‌گردد. اما بحث حضرت عبدالبهاء در مورد خلقت دشوارترین قسمت این لوح مبارک است که ممکن است خواننده لوح را حیران سازد. در عین حال حقیقت این است که این بحث پیچیده زمینه‌ای برای ابداع و ابتکار فلسفی و عرفانی حیرت‌انگیزی در عالم حکمت و عرفان است. در ابتدا به لایه اول تعبیر توجه می‌کنیم و این قسمت بیان مناقشات نظری تاریخ فلسفه و حکمت اسلامی در خصوص مسأله خلقت است. به فرموده حضرت عبدالبهاء مقصود از خلقت در اینجا اساساً مسأله خلقت ماهیات، حقائق و قابلیتات اشیاء یعنی اعیان ثابت است و در نتیجه این بحث کاری به مسأله تکوین تجربی و خارجی اشیاء ندارد. اما به فرموده مبارک در این مورد دو نظریه متضاد در مباحث عرفانی مطرح شده است. عده‌ای به قدیم بودن ماهیات و اعیان معتقدند در حالی که عده‌ای دیگر ماهیات و اعیان را حادث می‌دانند. آنگاه دلایل هر دو گروه را در اثبات مدعای خویش به تفصیل بیان می‌فرمایند. اصحاب قدم یعنی آنهایی که ماهیات و حقائق اشیاء را قدیم می‌دانند در اثبات نظر خود به سه دلیل استشهد می‌کنند:

دلیل اول این است که می‌گویند علم تابع و مستلزم معلوم است و بی معلوم علمی محقق نمی‌شود. بنا بر این چون علم الهی قدیم است در نتیجه معلوم نیز که حقائق و ماهیات اشیاء است نیز باید قدیم باشد. در نتیجه ماهیات و قابلیتات اشیاء توسط خداوند خلق نشده‌اند بلکه قدیم بوده‌اند. این دلیل مهم‌ترین دلیل اصحاب قدم است.

دلیل دوم این است که می‌گویند فرض حدوث مستلزم نفی عدالت خدا است، چرا که اگر خداوند قابلیتات را خلق و جعل کرده باشد در آن صورت بعضی را با شقاوت و بعضی را با سعادت خلق کرده و تبعیض قائل شده است و این منافی عدالت الهی است.

دلیل سوم این است که می‌گویند فرض حدوث مستلزم آن است که نیستی محض قابل وجود باشد یعنی خداوند نیستی محض را تبدیل به هستی کرده است و این را باطل می‌دانند چرا که عدم محض قابلیت ندارد از جمله قابلیت وجود.

اما اصحاب حدوث یعنی افرادی که معتقد به حدوث ماهیات و حقائق اشیاء هستند نظریه

اصحاب قدم را نفی می‌کنند و خداوند را خالق و جاعل ماهیات و حقائق می‌شمارند. ایشان سه دلیل اصحاب قدم را مورد انتقاد قرار می‌دهند بدین ترتیب:

دیدیم که اولین دلیل اصحاب قدم مبتنی بر این بود که ایشان علم را نیازمند معلوم دانستند و از آنجا نتیجه گرفتند که معلومات همانند علم الهی باید قدیم باشد. اما اصحاب حدوث این دلیل را به چهار دلیل گوناگون نفی می‌کنند:

دلیل اول این است که می‌گویند علم خدا عین ذات خدا است و در نتیجه قابل شناسائی نیست تا کسی بفهمد که آیا علم خدا محتاج به معلوم است یا نه.

دلیل دوم این است که می‌گویند اگر علم خدا محتاج معلومات باشد در آن صورت خداوند وابسته به خلق می‌شود و این از خدا بعید است.

دلیل سوم این است که بیان می‌کنند که چون مشابهتی میان حق و خلق نیست در آن صورت آنچه که در مورد خلق از لوازم آن است در مورد حق باید نفی گردد و چون علم خلق محتاج معلوم است پس علم حق محتاج معلوم نیست.

دلیل چهارم این است که تأکید می‌کنند اگر ماهیات اشیاء عین علم خدا باشند در آن صورت عین ذات خدا می‌شوند و بدین سان ماهیات خود به خود وجود مطلق دارند و در نتیجه نیازی به وجود خارجی یافتن نخواهند داشت.

همچنین دیدیم که دومین دلیل اصحاب قدم مربوط به عدالت خدا بود یعنی اعتقاد به حدوث ماهیات را با عدالت الهی متناقض می‌پنداشتند. اما اصحاب حدوث بیان می‌کنند که فیض وجود واحد است ولی مخلوقات و مجعولات به رضا و طلب خود رتبه‌ای از وجود را قبول می‌کنند مثل تجلی آفتاب که فیضش واحد است ولی در مراتب مختلف به اشکال گوناگون ظاهر می‌شود.

و بالاخره به یاد می‌آوریم که سومین دلیل اصحاب قدم این بود که عدم محض را قابل وجود نمی‌دانستند. ولی اصحاب حدوث می‌گویند که ماهیات وجود امکانی داشته‌اند و لذا نیستی محض نبوده‌اند، اما وجود اعیانی آنها حادث است.

در اینجا باید به اختصار بیان کرد که در عالم فلسفه و حکمت اسلامی در بحث در مورد خلقت مناقشات نظری گوناگونی وجود داشته است. در این میان سه مناقشه از شهرت و اهمیت خاصی برخوردار است. یک مناقشه به بحث در مورد حدوث و قدم مربوط می‌گردد که از مهم‌ترین نمایندگان آن می‌توان اختلاف نظر میان ابن سینا و غزالی را یاد نمود که اولی به قدم عالم و دومی به حدوث آن معتقد بود. مناقشه دیگر به مسأله تقدم ماهیت یا وجود مرتبط می‌گردد که در این مناقشه ظاهراً سهروردی با نظریه تقدم ماهیت و ملا صدرا با نظریه تقدم وجود معرفی می‌گردند. اما به نظر می‌رسد که بحث حضرت عبداله‌اء در مورد مسأله خلقت ماهیات و حقائق اشیاء بیشتر به یک مناقشه دیگر مربوط می‌گردد و آن مناقشه میان معتزله و سهروردی است که معتزله به ثبوت ماهیات قبل از وجود آنها اصرار داشتند و لذا ماهیات و حقائق اشیاء را حادث نمی‌دانستند در حالی که سهروردی ماهیات را حادث می‌شمارد. با این وصف این سه مناقشه نظری به یکدیگر مرتبطند و از

نظر نقطه تأکیدشان تفاوت می‌یابند.

حال که لایه اول تعبیر را بررسی نمودیم می‌توانیم به لایه دوم تعبیر توجه کنیم. در اینجا است که حضرت عبدالبهاء در بجه نوبی از بحث المعرفه و حکمت را به روی عالمیان باز می‌فرماید. بدین ترتیب که پس از بیان دلایل هر دو گروه متذکر می‌شوند که هر دو نظریه در مرتبه و مقام خود صحیح و تمام است. و این نظریه را بدین ترتیب توضیح می‌دهند که نقطه نظر هر یک از فلاسفه و عرفا انعکاسی از خصال و ویژگی‌های وجود خود ایشان است. یعنی آنکه هر یک از فلاسفه و عرفا مظهر یکی از اسماء و صفات الهی می‌گردد و لذا هستی را بر اساس آن تجلی بخصوص استنباط می‌نماید. یعنی اگرچه همه آدمیان محل تجلی اسماء و صفات الهی می‌باشند اما در هر یک از آنها یکی از صفات فائق و غالب می‌گردد. در نتیجه گروهی که به حدوث عالم معتقدند در واقع سخن ایشان انعکاسی از تجلی اسماء الوهیت و ربوبیت حق است در حالی که گروه معتقد به قدم عالم آینه‌ای از اسماء تقدیس و تنزیه الهی می‌باشند. نتیجه این است که هر دو گروه در رتبه خود درست می‌گویند. این بیان روح افزا و جان‌بخش حضرت عبدالبهاء کلید همه مشکلات و معضلات فلسفی است. اولاً شناسائی را تابعی از خصال وجودی شناسنده می‌دانند و ثانیاً نظریات گوناگون در ارتباط با قضایای متافیزیک را به طور مساوی درست و به طور مساوی غلط می‌یابند. اما نظر به مهر و محبت خویش بر درست بودن هر دو نظریه تأکید می‌فرمایند. در عین حال به نحو ضمنی مسأله را نیز حل می‌فرمایند. بدین ترتیب که اگر هر نظریه‌ای تابعی از مظهریت یکی از اسماء الهی است در آن صورت درست‌ترین و جامع‌ترین نظر آن است که تابعی از تمام اسماء و صفات خدا باشد. اما چه وجودی است که تمام اسماء و صفات الهی در او به اشد شکل خویش ظاهر و آشکار است؟ پاسخ به این سؤال در همه آثار بهائی به صراحت داده شده و چنان که خواهیم دید در بحث معرفت نیز در همین لوح مبارک تکرار می‌گردد. بر اساس اندیشه بهائی در هر عهد و عصر مظهر امر الهی است که جامع‌ترین و کامل‌ترین مظهر اسما و صفات حق است. بدین ترتیب حل معضلات فلسفی و متافیزیک به شناسائی و عرفان مظهر امر الهی در هر عهد و عصر راجع می‌گردد. یعنی حضرت عبدالبهاء در عین آنکه جزم‌گرایی را نفی می‌فرمایند و بر نسبیّت حقیقت تأکید می‌فرمایند اما در عین حال با تأکید بر اصل مظهریت در سرتاسر این لوح از نسبیّت‌گرایی افراطی نیز فراتر می‌روند و بالعکس برای هر عهد و عصر عرفان مظهر امر آن زمان را اوج و کمال شناسائی و حکمت و سلوک معرفی می‌فرمایند. همین مطلب در تمامی آثار بهائی به شکل‌های گوناگون تأکید می‌گردد.

می‌بینیم که حضرت عبدالبهاء به جای قبول یا نفی یکی از نظریات و مناقشات متافیزیکی با تأکید بر محدودیت شناسائی انسان مسأله عرفان و ایمان را به مسأله مظهریت مبدل می‌فرمایند و این امر نیز چنان که در لایه سوم تعبیر مبارک تصریح شده است جنبه‌ای تاریخی و متحول می‌یابد. در اینجا است که اوج آراء فلاسفه‌ای از قبیل غزالی و کانت (Kant) و نیچه (Nietzsche) را می‌توان یافت در عین آنکه تعارضات فکری ایشان نیز در اصل مظهریت حل می‌گردد. اما بحث و تدقیق در این مورد خارج از حوصله این مقاله کوتاه است. در پایان این قسمت باید به این نکته نیز اشاره کنیم که حضرت

عبدالبهاء بحث خود را در مورد خلقت با توصیه‌ای به مخاطب لوح خاتمه می‌دهند بدین ترتیب که هیکل مبارک خطاب به وی می‌فرماید:

«چشم را از غبار تیره عوالم ملک و ملکوت پاک و طاهر کن و به عین الله الناظره و بصر حدید در صنع جدید بدیع الهی مشاهده فرما تا این اسرار مستوره و رموز مخفیة الهیه را بی حجاب و نقاب ملاحظه نمائی و در جنت احدیه که مقام اتحاد کُل کثرات است نظر به رجوع به واحد حقیقی وارد گردی. این است نصیب نفوسی که به انفاس قدسی مؤانست جسته‌اند.»^{۱۴}

شاید بتوان گفت که منظور حضرت عبدالبهاء در این بیان مبارک از «صنع جدید بدیع الهی» هیکل مبارک حضرت بهاء الله است.

۷- معرفت و شرائط آن

در این قسمت حضرت عبدالبهاء مستقیماً لایه اول و دوم تعبیر را به یکدیگر پیوند می‌دهند. بدین ترتیب که بحث مبارک در مورد معرفت در واقع اثبات محدودیت معرفت انسان و ناتوانی آدمی از ادراک حقیقت خدا است. برای اثبات این امر حضرت عبدالبهاء استدلال می‌فرماید که شناسائی یک شیء مستلزم دو شرط است: اول احاطه بر آن شیء و دوم مشابهت با آن شیء. یعنی شناسنده باید به موضوع شناسائی خود احاطه بیابد و به نحوی عوالم و مراتب آن را در خود داشته باشد تا آنکه بتواند آن را تصور نماید. اما آدمی نه به خدا احاطه دارد و نه با او مشابهت دارد. همان طور که مؤکد می‌فرماید مشابهت در عرف حکما عبارت از موافقت در کیفیت است و خداوند فاقد تعیین است که بخواهد با غیر خویش موافقت در کیفیت داشته باشد. بنا بر این برای آدمی شناسائی ذات الهی غیر ممکن است. با اثبات این امر که از اصول اعتقادات بهائی است حضرت عبدالبهاء بلافاصله به لایه دوم تعبیر توجه می‌فرماید یعنی مؤکد می‌سازند که «مقصود از عرفان در این حدیث شریف معرفت کنه ذات حق نبوده و نیست چه که از حیث امکان خارج است، بلکه مقصود معرفت آثار و تجلیات آن غیب اقدس امع بوده و هست.»^{۱۵} و در اثبات این امر بیان می‌کنند که اوج شناسائی آدمی شناسائی «آیه مدله بر سلطان احدیه که در حقائق انسانیّه و دیعه گذاشته شده»^{۱۶} می‌باشد. یعنی آدمی در نهایت می‌تواند تجلی اسماء و صفات الهی در وجود خویش را ادراک نماید. پس از این بحث ژرف و دقیق که مربوط به شناسائی است حضرت عبدالبهاء بلافاصله اصل مظهریت را نتیجه می‌گیرند چرا که استدلال می‌فرماید که اگرچه صفات و اسماء الهی در وجود همه انسان‌ها متجلی است اما این صفات و اسماء در «حجیات و سبحات انفس محتجب و مستور است»^{۱۷} و لذا در غیب حقیقت انسان پنهان است. لذا تحقق معرفت نفس در واقع مستلزم عرفان مظهر امر در هر عهد و عصر است که به واسطه ایمان به او اولاً کمالات الهی که در وجود ایشان مکنون است آشکار می‌گردد و ثانیاً ایشان تجلیات شمس حقیقت را که از افق انبیا بر کُل شیء افاضه فیوضات می‌فرماید مشاهده می‌فرمایند. از اینجا است که از بحث در خصوص معرفت، اصل مظهریت را نتیجه می‌گیرند و چنین می‌فرمایند:

«باری، مقصود از معرفت در این حدیث قدسی معرفت ظهور حق است از این مشارق قدس احدیت یعنی انبیاء و اولیای الهی، والّاکنه ذات اولم یزل معروف نفسی نبوده و نخواهد بود.»^{۱۸} آنگاه پس از اتمام بحث در مورد چهار مقوله کتبی، محبت، خلقت و معرفت به لایه سوم تعبیر توجه می‌فرمایند و اصل مظهریت را شالوده و «اصل مقصود» حدیث قدسی معرفی می‌فرمایند که قبلاً در این مورد در این مقاله اشاره شده است. در پایان لوح مبارک حضرت عبدالبهاء تأکید می‌فرمایند که اکنون هنگام ایمان به مظهر بدیع الهی است و زمانه جذب و انجذاب به جمال ابهی است.

«این طیور آشیاناً حیرت را شوری دیگر در سر است و این آوارگان سییل محبوب را جذبی دیگر در دل. باید چهار تکبیر بر ماکان و ما یکون زد و عزم کوی جانان کرد. چشم را از غیر دوست بریست و به جمال مشهود گشود و سامعه را از کلّ اذکار پاک و مطهر ساخت تا از مزامیر آل داود الحان بدیع ملیک محمود استماع نمود.»^{۱۹}

لوح مبارک با شعر لطیف «ای خدای پر عطای ذو المنن - واقف جان و دل و اسرار من...»^{۲۰} پایان می‌پذیرد.

یادداشت‌ها

- ۱- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، قاهره، ۱۳۳۰ هـ. ق.، ص ۵۵.
- ۲- همان مأخذ، ص ۵.
- ۳- همان مأخذ، صص ۵۰-۵۱.
- ۴- همان مأخذ، ص ۵۱.
- ۵- همان مأخذ، ص ۶.
- ۶- همان مأخذ، ص ۶.
- ۷- همان مأخذ، ص ۱۰.
- ۸- همان مأخذ، ص ۱۲.
- ۹- همان مأخذ، ص ۱۶.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۱۶.
- ۱۱- همان مأخذ، صص ۱۶-۱۷.
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۱۹.
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۲۲.
- ۱۴- همان مأخذ، صص ۴۳-۴۴.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۴۷.
- ۱۶- همان مأخذ، صص ۴۷-۴۸.
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۴۸.
- ۱۸- همان مأخذ، صص ۴۹-۵۰.
- ۱۹- همان مأخذ، صص ۵۳-۵۴.
- ۲۰- همان مأخذ، صص ۵۴-۵۵.

آیندهٔ تعلیم و تربیت از منظر آثار بهائی

دکتر بهروز ثابت

مقدمه

تعلیم و تربیت در دیانت مقدّس بهائی از رتبه و مقام والائی برخوردار است. مظهر ظهور الهی خود را معلّم آسمانی نامیده و رسالتش را تربیت اهل عالم دانسته. انسان را جوهر مستوری نامیده که بر اثر تربیت، حقائق آن ظاهر و هویدا گردد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

«چون ما نظر به وجود می‌کنیم ملاحظه می‌نمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محتاج به مربّی هستند. اگر زمینی مربّی نداشته باشد جنگل می‌شود... اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد، بلکه اگر او را به حکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود... پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظلّ حکم انسان می‌آورد. تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر می‌کند. تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج می‌نماید. تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده را می‌نماید و اگر مربّی نبود به هیچ وجه این گونه اسباب راحت و مدنیّت و انسانیت فراهم

نمی‌شد... حال ما یک مرتبی می‌خواهیم که هم مرتبی جسمانی و هم مرتبی انسانی و هم مرتبی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد... یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیأت اجتماعیّه تشکیل کند تا تعاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانیّه در جمیع شئون منتظم و مرتب شود و همچنین تأسیس تربیت انسانی کند. یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیّه گردد و توسیع علوم و معارف شود و حقائق اشیاء و اسرار کائنات و خاصّیات موجودات کشف گردد و روز به روز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات ازدیاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال به معقولات شود. و همچنین تربیت روحانیّه نماید تا عقول و ادراک پی به عالم ماوراء الطبیعه برد و استفاضه از نعمات مقدّسه روح القدس نماید و به ملأ اعلیٰ ارتباط یابد و حقائق انسانیّه مظاهر سنوحات رحمانیه گردد... و این معلوم است که قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم برنیاید و به نتایج فکریّه تکفل چنین مواهب نتوان نمود... پس باید قوه معنویّه ربانیّه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار برآید. یک ذات مقدّس عالم انسانی را زنده کند و هیأت کره ارض را تغییر دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید. نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظلّ رایت واحده آرد. خلق را از عالم نقائص و رذائل نجات دهد و به کمالات فطریّه و اکتسابیه تشویق و تحریض نماید. البتّه این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده این کار برآید.»^۱

نیم‌نگاهی به جنبه‌های نظری تعلیم و تربیت بهائی

در حال حاضر آنچه که تحت عنوان اصول آموزش و پرورش تعلیم داده می‌شود در حقیقت آراء و عقایدی است که از فلسفه و روانشناسی و جامعه‌شناسی به عاریت گرفته شده و در قالب تجربیات تربیتی عرضه می‌گردد. ولی چون خود این علوم دستخوش تنازع داخلی هستند تأثیر و نفوذشان در تفکرات تربیتی، رشته تعلیم و تربیت را نیز به آشفتگی ناشی از تجزیه و تشتت نظری و فلسفی مبتلا ساخته است. بسیاری از صاحب‌نظران دانشگاهی معتقدند که فقدان یک نظریه جامع و فراگیر و فلسفه وحدت‌آفرین، تعلیم و تربیت را دچار بحران ساخته و کثرت عقاید به تفرقه و تشتت انجامیده است.

از دیدگاه دیانت بهائی اتخاذ یک فلسفه وحدت‌آفرین برای تعلیم و تربیت منوط به شرایط زیر است:

۱- شرط اول ایجاب می‌کند که هدف اساسی تعلیم و تربیت را در نشو و ارتقای روحانی انسان شناسائی کنیم. لازمه این امر تأکید بر اصالت نوع انسان و نفی نظریات و مفاهیم مادی است. مدار تعلیم و تربیت جدید بایستی بر مفهوم روحانی طبیعت انسان و قوانین حاکم بر تحوّل روحانی او استوار گردد. این هدف از مقصد جاودانه ادیان مایه می‌گیرد. مقصدی که تمام ظهورات الهی در پی عینیّت بخشیدن به آن بوده‌اند. یعنی پرورش فضائل ذاتی انسان و ایجاد تحوّل کلی در

شخصیت او. تحوّل‌ی که بایستی منجر به وحدت درون و برون، سیرت و صورت انسان شود. بهائیان معتقدند که اگر جریان تعلیم و تربیت با تقلیب روحانی هم‌آهنگ شود قادر به تغییر افکار، احساسات و رفتار و کردار بوده، شخص را به درجه‌ای از کمال می‌رساند که در تاریخ ادیان به ملائکه و مقربین و نفوس مقدّسه تعبیر گشته است. افرادی که به مراحل کمال روحانی رسیده‌اند افرادی با نیروهای بی‌همتای ماوراء الطبیعه نبوده‌اند، بلکه افرادی بوده‌اند که در اثر تربیت روحانی قادر گشته‌اند حیات فردی خود را با قانون قدرت کامله و مقصد خداوند برای بشریت هم‌آهنگ سازند.

انسان در سلسله مراتب تربیت به سه نظام ارزشی مرتبط با هم دست می‌یابد. تربیت جسمانی انسان را به ارزش‌های علمی و مادّی رهنمون می‌شود. تربیت انسانی او را به ارزش‌های اخلاقی هدایت می‌کند و تربیت روحانی انسان را به ارزش‌های روحانی راهبر می‌شود که در اثر شناسائی و ایمان به مظهر ظهور حاصل می‌گردد. تعلیم و تربیت زمانی موجب تکامل و پویائی فرد می‌شود که تربیت جسمانی کمال خود را در تربیت انسانی یابد یعنی عقول و افکار و نظام اخلاقی حیات جسمانی را کنترل کند و تربیت انسانی معنی و غایت خود را در تربیت روحانی جوید.

در اثر فقدان تربیت روحانی اساس نظام ارزش‌ها از هم گسسته می‌شود و میراث مظلم حیوانی بر حیات انسانی مستولی می‌گردد. چرا که مرکزیت تربیت روحانی بر شناسائی خداوند استوار است. چون این مرکزیت از میان رود مثل این می‌ماند که قوه جاذبه از عالم رخت بر بسته باشد. در نتیجه قوه هم‌آهنگ کننده و وحدت‌بخش ارزش‌ها نیز متلاشی و معدوم می‌گردد. به دنبال آن سیستم اخلاق و نفس هستی و وجود به بوجی می‌گراید و معنای خود را از دست می‌دهد. عالمی که از نفعات الهی محروم گشته هر عملی را مجاز خواهد دانست. در جامعه معاصر تدنّی شدید اخلاق و غلبه طبیعت اسفل انسان ناشی از جریانی است که حیات افراد و جوامع را از شناسائی خدا و تربیت روحانی محروم ساخته است. در طول تاریخ هیچ فرهنگی نتوانسته بدون پشتوانه اعتقادی به ارزش‌های روحانی شخصیت اخلاقی خود را حفظ کند. تعلیم و تربیت بدون تعالیم روحانی و اخلاقی آلت و ابزار قوای ماده‌پرستی می‌شود. مؤسسات آموزشی که فاقد اهداف و تعالیم روحانی و اخلاقی می‌باشند از صورت مراکز کسب علم و حقیقت‌جویی به مؤسسات بازرگانی تنزّل می‌یابند و تبدیل به مراکزی می‌شوند که کالای تعلیم و تربیت را می‌فروشند تا خریدار آن را قادر به رقابت برای مال‌اندوزی و تسلط‌طلبی و تکبر و تفاخر سازند.

و سرانجام تعلیم و تربیت جدید که بر مدار ماهیت روحانی وجود استوار گشته بایستی مسأله بقای روح و ترقی آن را در عوالم غیرمتماهی تأیید و تأکید کند و به عنوان اصل انتظام‌دهنده هر سه قسم تربیت محسوب دارد. یعنی تربیت جسمانی و تربیت انسانی کمال خود را در تربیت روحانی بجویند و اسباب ظهورات مادّی و مشروعات انسانی را در اکتساب فیوضات از عوالم معنوی بدانند.

در چنین حالتی تربیت جسمانی و انسانی از تعلقات مادّی رها شده، به تفویض و توکل معطوف می‌گردد و امور و مقاصد جسمانی و انسانی ناظر به مجازات و مکافات اخروی گشته و تسلیم اراده مطاعه الهیه خواهد بود. نسلی تربیت خواهد شد که تعبیری کاملاً متفاوت از جریان هستی و حیات

خواهد داشت. نسلی که سرانجام بر آشوب و اضطراب "نبودن" و ناپایداری غلبه کرده، مرگ را مقدمه همگامی با تکامل جهان و تطورات کمالیه وجود خواهد دانست.

۲- تعلیم و تربیت در دیانت بهائی امری انتزاعی نیست. آن را نمی‌توان در برج عاج مراکز علمی اسیر کرد. تعلیم و تربیت باید همچون جریانی سیال به کوچه و خیابان جاری شود و زندگی روزمره مردمان عادی را از معنی و غایت تربیتی برخوردار سازد. لذا تعلیم و تربیت تنها به جهت انتقال دانش از نسلی به نسل دیگر نیست، بلکه انتقال دانش بایستی مقدمه تحوّل و تطوّر در تمامی روح فرهنگی و حیات جامعه منظور گردد. یعنی تعلیم و تربیت ابزار تغییر عالم است.

دیانت بهائی ایجاد یک جامعه آرمانی را ملازم ذاتی نشو و ارتقای روحانی و تکامل اخلاقی فرد می‌داند و فلاح فردی را در رستگاری حیات دسته‌جمعی انسان‌ها می‌جوید. بر این اساس اصل وحدت در کثرت و تحقق مدنیت جهانی هدف دومی است که تعلیم و تربیت باید به سوی آن هدایت شود. این وحدت بر اصل اساسی وحدت اصلیه نوع بشر مبتنی است. مفهوم وحدت بشر در معنای وسیع آن زمینه را برای سازمان‌دهی روابط انسانی و اتحاد عالم و صلح عمومی و ایجاد یک نظم نوین جهانی فراهم می‌سازد. تعلیم و تربیت بایستی مروج تفاهم و دوستی بین المللی و احترام به حقوق بشر باشد و اهدافی را از قبیل تساوی زن و مرد، عدالت اقتصادی و بهبود ارتباطات جهانی از بین بردن تعصبات نژادی-ملی و مذهبی دنبال کند. تعلیم و تربیت تنها به پرورش شخصیت فرد نمی‌پردازد، بلکه فرد را موجودی اجتماعی محسوب می‌دارد که تکامل او وابسته به مجموعه ارتباطاتی است که او را به جمع پیوند می‌زند. لذا تعلیم و تربیت باید ناظر به آن تعادل آرمانی باشد که روابط فرد و جمع، جزء و کل را ترکیب و امتزاج می‌دهد.

چون تعلیم و تربیت را با جریان لایزال تکامل جمعی مطابقت دهیم نمی‌توانیم آن را از تکاپو و فراز و نشیب ارتباطات جمعی جدا دانیم. تعلیم و تربیت باید موجب آن شود که فرد صلاح خود را در آرامش و آسایش نوع انسان جوید، نه آنکه در شب طوفانی به تنهایی در ساحل نجات نشیند و دیگران را به خود واگذارد. تعلیم و تربیت حقیقی زمانی صورت می‌گیرد که انسان ترازوی هستی را تجربه کند، درد و غم را بشناسد و یاد بگیرد که چگونه رنج خصوصی را در قبال آرمان‌های بشر و تکامل نوع ناچیز داند.

۳- شرط سوّم برای یک نظام تربیتی جامع و فراگیر ایجاد تعادل مابین قوای فطری و درونی و تأثیرات محیطی و برون‌ی می‌باشد. در دیانت بهائی مسأله ذات و فطرت در انسان از دیدگاهی روحانی و متحوّل تعبیر گشته است. حضرت عبدالبهاء وجود اخلاق فطری انسان را تأیید می‌کنند و می‌فرمایند:

«اما اخلاق فطری، هرچند فطرت الهیه خیر محض است ولیکن اختلاف اخلاق فطری در انسان به تفاوت درجات است. همه خیر است اما به حسب درجات خوب و خوش تر است. چنان که جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوت است و این واضح است... پس معلوم شد که در اصل فطرت تفاوت درجات موجود و تفاوت

قابلیت و استعداد مشهود ولی این تفاوت نه از روی خیر و شر است، مجرد تفاوت درجات است.»^۲

دیانت بهائی اختلاف اخلاق فطری را مورد تأیید قرار می‌دهد ولی آن را همچون پیشینیان اسباب اختلاف نمی‌سازد و موجب برتری گروهی بر گروه دیگر نمی‌داند. این مطلب را به طور مجمل در پنج فقره مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

الف- در افکار کهن اختلاف اخلاق فطری در قالب تضادّ خیر و شرّ مطرح می‌گشت. تصوّر بر این بود که آنهایی که به موهبت ادراک و استعداد مخصوص بودند به صورت فطری معطوف به خیر هستند و کسانی که فاقد آنند به صورت فطری تمایل به شرّ دارند. این طرز تفکر به صورتی اجتناب‌ناپذیر انسان‌ها را از نظر روحانی به طبقات اعلی و ادنی تقسیم می‌کرد. دیانت بهائی این تصوّر را که طبیعت انسان به صورت طبیعی گناه‌آلود و شرّ است مطرود می‌داند. دیانت بهائی معتقد است که همه چیز در جهان، خلق قادر متعال و بالقوه خوب است. خیر و شرّ مفاهیمی نسبی و انعکاس حالات روحانی انسانند و بر دوری و نزدیکی نسبت به منبع کمال یعنی خداوند استوارند. بنا بر این اختلاف اخلاق فطری نه از روی خیر و شرّ است بلکه اصلی است که تکلیف هر مخلوق را در سلسله مراتب وجود معین می‌کند. در نظم عالم از هر وجودی به اندازه استعداد و توانائی او انتظار می‌رود که نقش خود را در روابط موزون حاکم بر هستی ایفا کند. پس شرّ نه در تفاوت استعدادات است بلکه در عدم توازن رابطه انسان با قوانین کلیه عوالم غیب و شهود است.

حضرت عبدالبهاء استعداد را بر دو قسم تقسیم می‌فرماید: استعداد فطری و استعداد اکتسابی و سپس می‌فرماید: «استعداد فطری که خلق الهی است کلّ خیر محض است. در فطرت شرّ نیست. اما استعداد اکتسابی سبب گردد که شرّ حاصل شود.»^۳ این تعبیر حضرت عبدالبهاء را می‌توان مبنای فکری سیستم تعلیم و تربیت جدید دانست چرا که این تعبیر انسان را به صورت فطری محکوم به سیر قهقرائی نمی‌داند. او را مجموعه‌ای بی‌کمران از قوا و استعدادات بالقوه می‌بیند که در جریان کسب کمالات انسانی در حرکت و تحوّل است. فقدان تربیت و یا تربیت غلط است که می‌تواند استعداد فطری را از جریان طبیعی رشد و تکامل منحرف سازد.

ب- در گذشته تفاوت استعدادات فطری در حیات اجتماعی به تبعیضات و تمایزات منجر می‌شد. این عقیده با سیر ایجاد و تحوّل طبقات اجتماعی در ارتباط نزدیک بوده است. در تاریخ کهن و جدید موارد بی‌شمار این تبعیض را می‌توان سراغ گرفت. مثلاً در هند سیستم طبقاتی «کاست» جامعه را بر اساس تفاوت و قابلیت و استعداد فطری به طبقات مختلف تقسیم می‌کرد. هر کودک که متولّد می‌شد به طبقه‌ای خاصّ تعلق داشت و آنچه که به او اجازه رشد می‌داد شعور طبقه‌ای بود که به او تحمیل می‌شد و نه میزان استعدادات ذاتیش. در هر جا که تبعیضی بوده است سعی شده که آن تبعیض را در قالب تفاوت اخلاق فردی توجیه و تفسیر کنند. تبعیضات نژادی و جنسی و ملی و تفکرات امپریالیستی دلایل استعمار و تبعیض را در تفاوت قابلیت و استعداد انسان‌ها می‌دانستند. در

دوران‌هایی این طرز تفکر به طرز آشکار و بی‌پرده رکن فلسفه سیاسی و اجتماعی جوامع بوده و زمانی با نقاب توجیحات ظاهر فریب ارزش‌های فرهنگی حاکم بر محیط را متأثر ساخته است. در قرن بیستم جلوه بارز و آشکار آن در فلسفه سیاسی فاشیسم ظاهر شد که به برتری فطری نژاد خاصی معتقد بود و آن را وسیله و عامل توجیه سیاست‌های تجاوزگرانه خود ساخت.

دیانت بهائی رفع تعصبات و تبعیضات را مبنای ایجاد مدنیت بهائی می‌داند. درک یگانگی فطری نوع انسان و استقرار وحدت عالم انسانی هدف غائی دیانت بهائی است. در نظم ارگانیکی بهائی اعضاء و جوارح هیکل انسانی با توافق و توازن برای حصول به هدف کلی که تعادل و وحدت زیستی وجود باشد می‌کوشند. هر کس با هر قابلیت و استعدادی نقشی یگانه در ایجاد مدنیت الهی دارد.

پ- در گذشته تفاوت استعدادات فطری امری ثابت و لایتغیر محسوب می‌شد. تصور بر این بود که هر فردی به میزان معین دارای قوه ادراک است. چون به انتهای آن میزان رسد حد اعلاى قوه ادراکش را به کار گرفته است.

در دیانت بهائی تنوع و تفاوت ادراکات از بُعدی پویا و تکاملی برخوردار است. یعنی در هر رتبه و درجه ادراک امکان رشد و پیشرفت و ظهور استعدادات بالقوه بی‌نهایت است، و جلوه قابلیت و استعداد بالقوه تنها از طریق تعلیم و تربیت امکان‌پذیر است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماند: «گل پنج پر از تربیت صد پر شود. امت متوحشه از تربیت متمدن‌گردد. حتی حیوان از تربیت حرکت و روش انسان یابد. این تربیت را باید بسیار مهم شمرد.»^۴

ت- ظهور قوا و استعداد و قابلیت انسان از طریق تعلیم و تربیت یک جریان روحانی و اخلاقی است. یعنی هدف حیات فردی و جمعی نفس حصول استعدادات فطری نیست بلکه کسب کمالات انسانی و صعود در مدارج روحانی هدف حیات است. پس اگر فرد و یا جامعه‌ای تفاوت ادراکات انسانی را اسباب تفاخر و تمایز قرار دهد و مدار پایگاه اجتماعی سازد هدف اصلی حیات خدشه‌دار شده و استعداد فطری معطوف به شرگشته است.

ث- دیانت بهائی معتقد است رشد و تکامل هر فرد انسانی ملازم ذاتی جریان رشد و تکامل نوع انسان می‌باشد. یعنی تکامل فرد تجلی تکامل جمع، و عالم صغیر نشانه عالم کبیر می‌باشد. پس چون تکامل لایزال نوع در کلیت پویای خود در تکامل فرد منعکس شود آن را نیز به صورت متقابل با خود هم‌آهنگ و موافق ساخته دامنه ادراکات و استعداداتش را در مراتب بی‌کران کمال افزون‌تر می‌سازد.

۴- شرط چهارم یک نظریه جامع تربیتی دائر بر ترکیب موازین مادی و روحانی در تحقیقات تربیتی است. آراء مادی و روش‌های مکانیکی شناخت علمی را از تطابق با واقعیت نظام هستی بازداشته است. شناخت علمی نیازمند اتکاء به حکمت الهی است و تجربه علمی در تبیین واقعیت هستی نیازمند ارزش‌های روحانی می‌باشد. از این رو شناخت علمی و فلسفی در دیانت بهائی مستلزم توافق علم و دین می‌باشد تا روابط عینی و ذهنی واقعیت به صورتی به هم پیوسته نظم و سازمان داده شوند و معرفت حقیقی حاصل گردد.

۵- شرط پنجم آن است که تمامیت علم و طبقات علوم و شاخه‌های مختلف دانش و حکمت متوجه غایتی شوند و تطورات علمی و تفکرات فلسفی از هدفی برخوردار گردند. از نظر دیانت بهائی معرفت الهی غایت مطلق و منتهی الیه علم و دانش است. یعنی سیر کمالیه شناخت در جریان لایزال حرکت به سوی خدا معنی و مفهوم می‌گیرد.

چنین غایتی را انسان از خارج به علم تحمیل نمی‌کند بلکه این غایت را در مطالعه تکاپوی هستی شناسائی می‌کند و بر اساس آن شناسائی، سلسله مراتب علوم را با سلسله مراتب وجود از مرحله ایستا (استاتیک) تا جنبه پویا (دینامیک) و ارگانیک همگام می‌سازد. چنین طرز تفکری با دیدگاه مادی‌گرای معاصر مغایرت دارد ولی از دیدگاه دیانت بهائی موافق با موازین دقیق علمی و فلسفی است. ادراک چنین دیدگاهی مستلزم تغییر بینش کلی و جهان‌بینی فلسفی است.

هدف کلی تعلیم و تربیت بهائی تطابق بینش کلی حیات است با غایت هستی یعنی معرفت الهی. در این حالت تعلیم و تربیت تنها شاخه‌ای از علوم اجتماعی نیست بلکه جریان پویای حیات و تحول است که در سلسله مراتب علوم بالا و پائین می‌رود و به کلیت شناخت هدف و مقصود می‌بخشد. علت وجودی هر شئی در عالم آن است که به میزان قوای بالقوه‌اش و مطابق قواعد کلیه حاکم بر ترکیب عناصرش انسان را در سلسله مراتب وجود هدایت و به غایت شناسائی هستی دلالت کند. یعنی از ماده بی‌جان گرفته تا انسان متفکری که به شناسائی خود می‌پردازد همه رموز و جلوه‌های واقعی یگانه‌اند. انسان بایستی در مراتب معرفت پرده‌های اسرار را به کنار زند تا شاید در این عالم محدود به میزانی نسبی پی به عالم نامحدود برد و به علت العلل تکاپوی هستی آگاهی یابد. بنا بر این در آینده مضمون تعلیم و تربیت تمام نموده‌های هستی از کوچک‌ترین ذره تا بزرگ‌ترین ستاره و عوالم غیب و شهود خواهد بود و روش تعلیم و تربیت با روش علمی که عامل ارتباط بخش طبقات علوم است مطابق خواهد شد. جریان تعلیم و تربیت از بدو تولد آغاز و تا لحظه آخر حیات ادامه خواهد داشت. چهارچوب مدرسه تنها بخشی از جریان کلی تربیتی خواهد بود که در تمامیت مؤسسات اجتماعی جاری خواهد گشت.

۶- شرط ششم آن است که در تحلیل مسائل تربیتی معاصر جریان تعلیم و تربیت را با مسائل انحطاط فرهنگی و تجزیه سیستم ارزش‌ها مرتبط و مقارن بدانیم. مشکل تعلیم و تربیت معاصر فرع مسأله اصلی است که عبارت باشد از اضمحلال بُعد روحانی و اخلاقی تمدن کنونی. تجزیه و تشتت ارزش‌های روحانی و اخلاقی که مرکز ثقل تمدن و فرهنگ به شمار می‌آیند تمام مؤسسات اجتماعی را از درون به از هم پاشیدگی سوق داده است. ریشه‌های بحران تعلیم و تربیت را باید در نفی ارزش‌های روحانی و اختلال نظام ارزش‌ها دانست که تمام ساختار تمدن فعلی و بنیادهای تثبیت شده آن را دچار تجزیه و از هم پاشیدگی ساخته است. از این رو هیچ شیوه و عمل تربیتی نمی‌تواند از جریان بازسازی تمدن جدا باشد، و طرح و تنظیم اهداف تربیتی طبیعتاً بایستی جزئی از فلسفه کلی تحول و تکامل فرهنگ منظور گردد.

کلام آخر

آیندهٔ تعلیم و تربیت از دیدگاه دیانت بهائی بسیار درخشان و باشکوه است. هرچند که در حال حاضر افکار عمومی در مورد تعلیم و تربیت دچار سرگیجه و اضطراب است و نظرات دانشگاهی در مورد آن دستخوش تجزیه و تشتت ولی دیدگاه دیانت بهائی تعلیم و تربیت را اساس تحوّل و تکامل فرد و جامعه محسوب داشته و آیندهٔ آن را ملازم ذاتی نشو و ارتقاء روحانی فرد و تطوّرات کمالیّهٔ مدنیت جهانی می‌داند.

تعلیم و تربیت بهائی نمونهٔ وحدت عمل و نظر خواهد بود. برهان عقلی را با طریق عرفانی آشتی می‌دهد. انضباط را با آزادی همگام می‌سازد. هم تواضع می‌آفریند و هم عظمت شخصیت. فرزندان عارف شرق را با بزرگان و عقلای غرب دست به دست می‌دهد. توحید فلسفی را با کثرت روش‌ها و دانش‌های بشری در هم می‌آمیزد.

یادداشت‌ها

- ۱- مفاوضات عبدالبهاء، قاهره، ۱۹۲۰ م، صص ۵-۷.
- ۲- همان مأخذ، ص ۱۵۰.
- ۳- همان مأخذ، صص ۱۵۱-۱۵۲.
- ۴- همان مأخذ، ص ۱۵۱.

حضور ایران در اسلام

دکتر فریدون وهمن

این مطلب که تا چه حدّ دیانت زردشتی و فرهنگ و تمدّن ایرانی بر دین اسلام تأثیر نهاده بیش از یک قرن است که مورد بحث و گفتگو است. قرن‌ها علما بر این تصوّر بودند که اسلام ناگهان پا به عرصه وجود نهاده است و آنچه در این دیانت هست از فرهنگ عربی و تعالیم خالص پیامبر سرچشمه می‌گیرد. مطالعات اساسی بعدی مخصوصاً بررسی جدی احادیث، برخی از پژوهندگان را متوجه گرایش‌های دیگر و نفوذ نیروها و عوامل خارجی کرد و از جمله در مورد ایران این نظریه پیش آمد که اسلامی که در ایران رایج است، مخصوصاً مذهب شیعه که مذهب رسمی مردم ایران می‌باشد تا حدّ زیاد از فرهنگ و تمدّن ایران پیش از اسلام مخصوصاً اعتقادات زردشتی بهره یافته است. نتیجه این پژوهش‌ها نشر مقالات و رسالاتی بود که ریشه برخی اعتقادات شیعی را در دین زردشتی پی‌یابی می‌نمود. این بحث تا امروز نیز ادامه دارد و موافقان و مخالفان دلایل خویش را در حضور چنین نفوذی و یا شدّت و ضعف آن عرضه می‌دارند.

برای مثال پروفیسور دارمستتر فرانسوی از جمله کسانی بود که شدیداً به نفوذ دیانت زردشتی بر اسلام اعتقاد داشت. وی می‌نویسد: «از سه عامل اصلی دین که عبارتند از اصول دین، آئین‌های نیایشی، و اعتقادات اساطیری و افسانه‌ای یک عامل را که مردم با سرسختی از خود دور نکرده و حتی وقتی تصوّر کنند به دین نوی گرویده‌اند با خود همراه خواهند داشت اساطیر و افسانه‌هاست.» و سپس ادامه می‌دهد: «ایران (زردشتی) تمامی این بخش از اعتقادات خود را به دین جدید (اسلام) منتقل ساخت.»^۱ وی تا آنجا پیش می‌رود که معتقد است: «اسلامی که در

ایران مورد عمل است اصلاً اسلام نیست بلکه دین کهن ایران است که در لباس اسلامی پیچیده شده است.^۲

دانشمندان اسلام شناس دیگری نیز هستند که با اینگونه نظریات موافقت ندارند. از جمله یان ریشارد اسلام شناس معاصر فرانسوی در کتاب خود زیر عنوان «شیعه اسلام» فصلی درباره ارتباط ایران با مذهب شیعه بنام «تقدیر پیوستگی با ایران» دارد و در آن می‌نویسد: «شیعه یک برداشت ایرانی از اسلام نیست و در این مذهب هیچ چیز یافت نمی‌شود که بتوان آن را به عنوان کوچکترین تمایل ایرانی تعبیر نمود. تمامی امام‌های شیعه عرب بودند و سوای امام رضا همگی در سرزمین اعراب فوت شدند. همه دعاها و متون شیعه به عربی است، مراکز دینی آنان و محل اصلی زیارت و حوزه علمی ایرانیان شیعه تا سال ۱۹۲۰ در نجف عراق بود. بدینترتیب مذهب شیعه این احساس را که ایران به یک جامعه زیر نفوذ و حاکمیت عرب تعلق دارد در آنان تشدید می‌کند... این که ایرانیان با افتخار به خود لقب سید می‌دهند و این لقب نسل پشت نسل از پدر به پسر می‌رسد نشان سرافرازی آنان در داشتن نسبت به خانواده پیغمبر و در نتیجه اجداد عرب خود می‌باشد.»^۳

بلوچه شرق شناس فرانسوی شاید از نخستین کسانی بود که بخشی از تحقیقات خود را متوجه این مطلب ساخت.^۴ پس از او ایگناز گلدزیهر در کتاب خود تحت عنوان «مطالعات اسلامی» بخشی را به این مطلب اختصاص داد و موارد نفوذ دیانت زردشتی را بر اسلام بررسی نمود.^۵ الساندر و باوزانی شرق‌شناس ایتالیایی در کتاب خود بنام «ایران دینی، از زردشت تا بهاء‌الله» موارد مشابهی را که بین برخی از آیات قرآنی و رسوم و آداب ایرانی یافته ذکر کرده است.^۶ از دانشمندان معاصر که مقالات متعددی در این زمینه نوشته شائلو شاکد است که چند سال پیش کتابی بنام «از ایران زردشتی تا اسلام» منتشر ساخت و در آن تعدادی از مقالات و تحقیقات خود را که در این زمینه در سال‌های پیش نوشته و به چاپ رسانده بود یکجا گرد آورد.^۷

برخی از دانشمندان غربی تا بدانجا پیش رفتند که حتی اصول و اعتقادات اخروی و آن دنیائی یعنی مسأله بهشت و دوزخ و پاداش و مجازات پس از مرگ را در ادیان یهودی و مسیحی از دیانت زردشتی مقتبس دانسته، و چون معتقدند اسلام و تعالیم آن تا حد زیادی تحت تأثیر آن دو دین بوده لذا نتیجه می‌گیرند که آنچه ازینگونه اعتقادات در این سه دین یعنی یهودی، مسیحی و اسلام هست ریشه‌اش همانا تعالیم و اعتقادات زردشتی است.^۸

گلدزیهر در مقایسه حکومت امویان با عباسیان معتقد است که به قدرت رسیدن عباسیان در واقع یک انقلاب دینی بود که بر اساس پیشه گرفتن آداب و سنن همان ساسانیان مغلوب به وجود آمد.^۹ عباسیان که پایتخت خود را در بغداد نزدیکی مدائن ساسانی قرار دادند دین و حکومت را یکی کردند و حکومت دینی الهی ایجاد نمودند. بجای تساهل و آسان‌گیری دینی که اساس سیاست اموی بود در حکومت عباسیان تعهد دینی مدار کار حکومت و روابط آن با افراد گردید. امویّه با سردی و بی‌علاقگی علمائی را که موی دماغشان بودند از خود می‌رانند. بر عکس عباسیان به

تقویت علما پرداختند و قدرت حکومت را در حفظ سنت دینی گذاشتند. به کشتن بی‌دینان و بددینان و زندیق‌ها و دیگر اندیشان پرداختند و یک نوع تفتیش عقاید دینی (انگزیسیون اسلامی) آغاز نهادند. خلفای عباسی یک حاکم معمولی نبودند بلکه در عین حال یک رهبر دینی نیز بشمار می‌آمدند. سندیّت حکومت آنان بر اساس «اولاد پیغمبر و آل رسول» بودن قرار داشت درست مشابه شاهان ساسانی که قدرت آنان پشتوانه‌ای الهی داشت و بیاد بیاوریم چگونه شاهان ساسانی خویشتن را روی سگ‌ها باگا، بغی бага (نام کهنی برای ایزد) بشمار می‌آوردند.^{۱۰} «حکومت با دین یکی است و دین است که بر مردم حکومت می‌کند» این اصول که بنظر اسلامی می‌آید از یک کتاب اسلامی نیامده بلکه از کتاب دینکرد که یک کتاب پهلوی زمان ساسانی است نقل گردیده است.^{۱۱}

دانشمندان ایرانی نیز در زمینه این نفوذ و ارتباط تحقیق نموده‌اند. از جمله استاد محمد معین در کتابی زیر عنوان «مزدیسنا و ادب پارسی» موارد نفوذ دیانت زردشتی مخصوصاً لغات و اصطلاحات دینی آن را بر فرهنگ و اعتقادات کنونی ما طی تحقیق عالمانه‌ای برشته، تحریر کشیده است.^{۱۲} همچنین آقای دکتر محمد محمدی کتابی که نمودار نفوذ تمدن کهن ایران بر فرهنگ و تمدن اسلامی است نگاشته که اخیراً چاپ جدید آن نشر شده است.^{۱۳}

پژوهشگران دیگری نیز هستند که در زمینه نفوذ اعتقادات زردشتی و ایرانی بر مذهب شیعه و اسلام مقالاتی نگاشته‌اند و البته فهرست بالا که فقط برای دادن سابقه و مقدمه‌ای در این زمینه به خوانندگان است بهیچوجه کامل نیست.

مشکل می‌توان پذیرفت که تمامی اصول مذهب شیعه از دین زردشتی سرچشمه گرفته باشد چه رسد به اینکه بخواهیم برای اسلام بطور کلی چنین چیزی فرض کنیم. معارف و اصول اسلامی اقیانوس بیکرانی است که در طی قرن‌ها هزاران محققان و دانشمندان علوم الهی و دینی و فلسفی با تألیفات خود بر غنا و توانائی آن افزوده‌اند. شیوه برخی از پژوهندگان غربی که رشحاتی از حکمت‌های یونانی یا فلسفه افلاطونی و تعالیم یهودی و مسیحی و یا دین مزدیسنا و فلسفه زروانی را در حکمت و فلسفه و اخلاق و تصوف اسلامی ردیابی می‌نمایند البته از لحاظ علمی جالب است و نشان تداوم افکار و اندیشه‌ها در قوم انسانی است که بر اساس باورهای همه ادیان جملگی ریشه واحد دارند، ولی مشکل می‌تواند دلیل وابستگی اسلام به آن افکار و ادیان باشد.

در عین حال نمی‌توان از این واقعیت چشم پوشید که هر دینی در هر فرهنگ و کشور رنگ و بوی خاص آن کشور را می‌گیرد. یعنی وقتی دینی از خارج بر مردمی وارد می‌گردد کسانی که در آن دین جاذبه‌هایی می‌یابند و به آن می‌گروند، بطور آگاه یا ناخود آگاه وسایلی فراهم می‌سازند که بتواند پذیرش آن دین را بر آنان گواراتر و راحت‌تر نماید و آن را بصورت جزئی از فرهنگ ایشان در آورد. آنچه این مردم به آن دین می‌افزایند همانا بقول دارمستتر که در بالا از او نقل شد اساطیر و افسانه‌ها و یا به عبارت ساده تر چیزی است که امروز به آن «دین عامیانه» می‌گوئیم. این امر مخصوص اسلام نیست. در مسیحیت عید میلاد مسیح (مقارن با شب یلدای خودمان) و

مراسم ایستر (عید پاک) (مقارن با جشن بهاری نوروز) و نیز برخی دیگر از جشن‌ها جملگی سابقه‌های کهن‌تری از دین مسیح دارد. عید میلاد مسیح را برگرفته از مذهب مهر که زمانی در جنوب اروپا رایج بود و رقیبی برای مسیحیت بشمار می‌آمد، و عید پاک را همان جشن بهاری بابلیان کهن و نیز جشن بزرگ اقوام هند و اروپائی می‌دانند. امروزه نیز مسیحیتی که در بین قبایل افریقائی رایج است و رقص‌ها و مراسم جادو جنبل آن که بطور رسمی بکار برده می‌شود موجبات نگرانی واتیکان و کلیساهای معتبر مسیحی را فراهم آورده بصورت ظاهر و باطن با آن مسیحیتی که در ایتالیا و ایرلند و امریکا جاری است فرق دارد.

قبل از آمدن عربان به ایران، ما ایرانیان دارای سنن کهن و دیرینه دینی بودیم و فرهنگی بسیار غنی و توانگر داشتیم. اعراب گرچه با خود دینی نو و آئینی جدید آوردند ولی از پایه فرهنگی تاب برابری با ایرانیان نداشتند به همین جهت شیفته‌وار به ترجمه کتابها و دواوین و قوانین از پهلوی به عربی پرداختند تا لااقل بتوانند کشور وسیع زیر سلطه خود را اداره نمایند. سواى آن پیچیدگی‌ها و ریزه‌کاریهای تعالیم رشد یافته دین ایرانی که حاصل قرن‌ها سلطه با قدرت مؤبدان زردشتی و تفسیرها و برداشتهای آنان از متون زردشتی بود و از تولد تا واپسین دقیقه حیات مؤمنان را در پنجه قدرت خود داشت نمی‌توانست يك شبه و با گفتن اشهد و اسلام آوردن از خاطرهما و قلبها زوده شود. این را نیز باید گفت که اسلام در دو سه قرن اول با تساهل و مدارا اجازه داد که سایر ادیان و اهل‌الکتاب در آرامش زندگی کنند. در همان سه قرن اول آتشکدههای زردشتی برپا بود و کتابهای زردشتی حتی در بحث و محاجه با دیگر آئینها تألیف می‌یافت و مؤبد مؤبدان در دربار خلیفه راه می‌یافت و با او هم‌صحبت می‌شد. لذا امکان تبادلات فکری و فرهنگی بسیار بوده‌است. چه بسا که افرادی به ظاهر اسلام می‌آوردند و در باطن به دین نیاکان خود پایبند بودند و کم‌کم در طول نسلها، با قدرت یافتن اسلام و ضعف تدریجی آئین زردشتی، در خلوت خانواده خود دینی داشته‌اند که مجموعه‌ای از هر دو آئین بوده‌است.

شرحی که گوینو از مشاهدات خود در يك قرن پیش در ایران نگاشته گویای روشن چنین کیفیتی است. او در کتاب سه سال در آسیا از مشاهدات خود در شهر طهران می‌نویسد: «در برخی خانواده‌ها وقتی کسی می‌میرد در اطاقی را که مرده در آنست می‌بندند و بسیار مواظبت می‌کنند که بیگانهای به آنجا راه نیابد. منقل آتشی که بر روی آن دانه‌های خوشبو بخار می‌شود کنار مرده می‌گذارند و وقتی بخارهای خوشبو همه اطاق را فرا گرفت کتاب بسیار کهنهای که همواره مخفی نگاه داشته می‌شود و فقط در چنین مواردی بکار می‌رود باز می‌کنند. این کتاب که چیزی جز اوستا نیست گاه ممکن است بیش از چند برگ نباشد. هیچ يك از حاضران نمی‌توانند این کتاب را بخوانند ولی به آن به عنوان مقدس‌ترین چیز دنیا می‌نگرند. وقتی این مراسم پایان یافت مرده را به آداب اسلامی دفن می‌سازند.»^{۱۴}

برای پی‌یابی اعتقادات و باورها و رسوم و آداب کهن ما (یعنی همان دین عامیانه) که در اسلام و مخصوصا مذهب شیعه راه یافته باید به آن دسته از کتب اسلامی که محتوای آن احادیث و

روایات است مراجعه کرد. لازم به یادآوری نیست که در این کتب و رسالات غث و ثمين با هم راه یافته و احادیث معتبر و مشکوک در کنار هم نشسته چنانکه برخی از این کتب و سندیّت این احادیث از نظر علمای اسلام نیز مردود است و دور از انصاف است که چنین کتبی را اساس اعتقادات اسلامی و یا حتی جزئی از آن بدانیم. اما از این واقعیت نیز نمی‌توانیم بگذریم که این مطالب قرن‌هاست که وجود داشته، مورد قبول و پذیرش عامّه بوده و اساس تفکر توده‌ها قرار گرفته است. از این دست کتابها می‌توان مخصوصاً به تألیفات ملا محمد باقر مجلسی در دوره صفویه اشاره کرد مثل مجلّدت ۲۶ جلدی بحارالانوار، عین الحیوة، مشکاةالانوار، حیات‌القلوب، حلیةالمؤمنین و غیره که برخی از آنها علیرغم نام عربی‌ش به زبانی فارسی و با نثری ساده و همه فهم نگاشته شده است تا همگان استفاده نمایند و کسی بخاطر عربی ندانستن از مندرجات آن محروم نماند. نظیر این کتابها را در دین زردشتی نیز می‌یابیم مثل سد در، شایست نا شایست، وندیاد، ارتای ویراز نامک و غیره. دین زردشتی که در این کتابها معرفی می‌شود طبعاً با آن آئینی که در گاتها و یا برخی از بخش‌های اوستا آمده متفاوت است.

معتقدات مذهبی عامّای را که ما از ایران کهن قبل از اسلام به ارث برده‌ایم به دو دسته می‌توان تقسیم کرد. یکی اعتقادات عمومی و اجتماعی، و دیگر تکالیف و وظایف دینی شخصی. برای روشن شدن موضوع در این مقاله به اختصار به چند مثال از هر کدام اکتفا می‌کنیم.

۱ - ازدواج شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی با امام حسین.

بر طبق احادیث و روایات پس از شکست سپاه ایران از اعراب شهربانو دختر یزدگرد ساسانی اسیر گردید و به مدینه در عربستان فرستاده شد. در آنجا به امر عمر خلیفه اسلامی به ازدواج فرزند حضرت علی و حضرت فاطمه، حسین که بعداً امام سوم شیعیان شد در آمد و از این ازدواج فرزندی بدنیا آمد که همانا حضرت سجّاد (زین العابدین) امام چهارم است. هنگامی که در جنگ کربلا امام حسین بدست یزید به شهادت رسید (۶۱ ق / ۶۸۰ م) شهربانو بر اساس وصیت شوهرش بر اسب حضرت بنام ذوالجناح سوار شد و بسوی ایران گریخت. کوشش سواران یزید که به او برسند بجائی نرسید و شهربانو یکسره از کربلا تا نزدیکی طهران اسب راند. در آنجا در حالی که نزدیک بود بدست اعراب اسیر شود برای کمک فریاد کشید ولی بجای آنکه بگوید «یا الله» فریاد «یا کوه» از گلویش بیرون آمد. در همین هنگام کوه شکافت و شهربانو با اسب خود وارد آن شد. بلافاصله شکاف کوه بجای خود برگشت درحالی که فقط گوشه، روسری شهربانو از آن بیرون مانده بود. ۱۵ این مکان قرن‌هاست که زیارتگاه زنان طهران است و پای هیچ مردی به آن نمی‌رسد. در این زیارتکده است که زنان و دختران خواستها و آرزوهای خود را طلب می‌کنند و با دلی پر امید به آن روی نیاز می‌آورند.

پروفسور بویس در تحقیقی تحت عنوان «بی بی شهربانو و بانوی پارس» ضمن نقل این داستان، معتقد است محلی که اکنون به عنوان مقبره بی بی شهربانو زیارتگاه زنان شهر طهران است یکی از پرستشگاههای قدیمی زردشتیان می‌باشد که آنجا به پرستش آنها می‌پرداخته‌اند.

نامبرده به چند مزار زردشتی دیگر که در کوههای اطراف یزد پراکنده‌اند اشاره کرده و داستانی که خود در هنگام اقامت در قریه شریف‌آباد اردکان یزد (در سال‌های ۶۳-۱۹۶۴) از زردشتیان آنجا شنیده نقل می‌کند به این شرح که پس از شکست ایران خانواده یزدگرد سوم یعنی همسر و دخترانش به دشت‌های اطراف یزد فرار کردند ولی آنجا نیز در امان نماندند و سپاهیان عرب به دنبال آنان آمدند، اما هر بار در آخرین لحظه حیات قبل از آنکه اسیر عربان گردند کوه و یا صخره سنگ بزرگی دهان باز کرد و یکی از آنان را در خود فرو برد. زن یزدگرد در دشتی در شرق یزد فرورفت. این محل‌ها اکنون زیارتگاه زردشتیان یزد است. پروفسور بویس این محل‌ها را نیز از جمله پرستشگاههای آنهایتا الهه زردشتی می‌داند که با نام‌هایی مثل پیر خضر، پیر سبز و یا پیر الیاس از خطر ویرانی و خرابی محفوظ مانده‌اند. در همین مقاله با توجه به احادیث اسلامی شیعه و سنی شرحی از چگونگی ازدواج امام حسین و نام همسر او و غیره آمده است.^{۱۶} نتیجه آنکه که بخش اول این داستان که ازدواج شهربانو با امام حسین باشد در آثار علماء شیعه بحث گردیده و تقریباً پذیرفته شده است در حالی که علماء غیر شیعی آن را نپذیرفته‌اند. اما در مورد بخش دیگر یعنی فرار به ایران و رفتن در دهان کوه، این موضوع یا از روی ایمان کامل پذیرفته می‌شود و یا درباره‌اش سکوت می‌گردد. لازم به توضیح نیست که این داستان نیز مانند اغلب وقایع بزرگ مذهب شیعه موضوع یکی از تعزیمهای طرفدار بنام «تعزیه» غائب شدن شهربانو» می‌باشد.^{۱۷}

اهمیت این ازدواج از نظر ایرانیان شیعه بیش از آن است که به حساب آید. یزدگرد سوم خودش پادشاه ضعیف‌النفسی بود اما بهر حال از سلسله شاهان ایران بود که نسب خود را به هخامنشیان و از آنجا به ویشتاسپ نخستین پادشاه ایرانی که دین زردشت را پذیرفت می‌رساندند و بسیار مهم بود که این سلسله ناگسسته در یکی از اساسی‌ترین ستون‌های دینی شیعه یعنی امامت پایدار بماند. مخصوصاً لازم بود فره ایزدی که به اعتقاد ایرانیان همواره با پادشاه بود به خانواده امامت منتقل گردد. در ایران باستان داشتن فره ایزدی برای آنکه پادشاهی بتواند مورد قبول مردم باشد و سلطنت کند از ضروریات بود. چند بار که در دوران ساسانیان برخی از بزرگان سر به شورش برداشتند و حتی بمانند بهرام چوبین کودتا کردند و به سلطنت چند روزه هم نشستند مردم مطمئن بودند که ایشان به این خاطر که از فره ایزدی برخوردار نیستند توفیقی در کارشان نخواهند داشت. عنوان شاه *ahu ratu cha* بود یعنی خدایگان، سرور، پیشوای این جهان و راهبر (مردمان) به جهان روحانی. یعنی همان عنوانی که ائمه و یا اکنون در ایران ولی فقیه از آن برخوردارند. در انتساب امامان به خانواده ساسانی ایرانی تا آنجا پیش می‌رویم که می‌بینیم در اشاره به برخی از امامان مخصوصاً امام رضا عنوان شاهزاده نیز بکار می‌رود.

از نظر تداوم پرستش معبد آنهایتا نیز این داستان حائز اهمیت است زیرا از این الهه زردشتی در آثار زردشتی به «بانو» یاد می‌شود. این معبد بدون تردید تا سال‌ها پس از نفوذ اسلام پرستشگاه زردشتیان بوده تا آنکه در قرن نهم چنین عاقبتی یافته و شناسنامه‌ای این چنین محکم

برای ادامه حیات خود پیدا کرده است. در زیارتنامه، بی‌بی شهربانو از او به عنوان «شاه زنان» و «جهان بانو» نیز یاد می‌شود که کلمه «شهربانو» به معنای «بانوی شهر (= ایران)» است.

۲ - موضوع نوروز و مذهبی کردن این جشن باستانی ایران یکی دیگر از موارد است که با توجه به شهرت آن به اختصار از آن می‌گذرم. علماء اسلام مخصوصاً از اهل سنت با از سر گرفتن هر نوع جشن و آئینی که به قبل از اسلام مربوط می‌شد مخالف بودند. از جمله حجت‌الاسلام غزالی (درگذشت ۵۰۵ ق) در کتاب کیمیای سعادت خود به صراحت این جشن را منع کرده و خرید و فروش اسباب بازی‌های کودکان مثل شمشیر و سپر چوبین و بوق سفالین را برای نوروز و سده از لحاظ آنکه اظهار شعار گبران است مخالف اسلام دانسته است، می‌نویسد: «نوروز و سده باید که مندرس شود و کسی نام آن نبرد.»^{۱۸} اما در آثار شیعی روایات و احادیث بسیار از ائمه در بزرگداشت این روز راه یافت و نوروز تا امروز پایدار ماند. از جمله، این احادیث چنین است: «چنین روایت کند معلی بن خنیس که در روز نوروز نزد منبع حقایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام رفتم. فرمود آیا می‌دانی امروز چه روزست؟ گفتم فدای تو شوم، روزی است که عجمان تعظیم آن می‌نمایند و هدیه به یکدیگر می‌فرستند. فرمود به خانه، کعبه سوگند باعث آن تعظیم امری قدیم است بیان کنم آن را برای تو تا بفهمی. گفتم ای سید من، دانستن این را دوست تر دارم از آنکه دوستان مرده، من زنده شوند و دشمنان من بپرند. پس فرمود ای معلی، نوروز روزی است که خدای تعالی عهدنامه‌ای از ارواح بندگان خود گرفته که او را بندگی نمایند ... روزی است که جبرائیل علیه‌السلام بر حضرت رسالت صلی‌الله علیه و آله نازل شد به وحی ... روزی است که حضرت رسالت صلی‌الله علیه و آله امر فرمود یاران خود را که با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کردند ... و روزی است که قائم آل محمد ظاهر می‌شود. آن حضرت بر دجال ظفر می‌یابد و آن ملعون را در کناسه که محلّای است در کوفه از گلو می‌کشد. و هیچ نوروزی نیست که ما توقع خلاصی از غم نداشته باشیم زیرا که این به ما و شیعیان نسبت دارد. عجمان حفظ کرده‌اند و شما ضایع کرده‌اید ...»^{۱۹}

نوروز از همان دوران اولیه اسلامی یعنی از زمان عباسیان شکوه خود را به دست آورد. ارسال نامه تبریک در نوروز و مهرگان یکی از رسوم عرب شد بطوری که حمزه اصفهانی کتابی بنام «الاشعار السائره فی النیروز و المهرجان» تألیف کرد، و امروزه شب چهارشنبه سوری در ایران از پرهیاهوترین و پرشورترین شبهای سال است و کتاب قرآن جزء ضروری سفره هفت سین می‌باشد.^{۲۰}

۳ - از دیگر مظاهر کهن ایرانی که در فرهنگ و افکار عامه چهره اسلامی گرفته رستم دستان قهرمان شاهنامه فردوسی است. رستم قرن‌ها مورد علاقه و ستایش مردم سرزمین ما بوده است. با آمدن اسلام و نفوذ مذهب شیعه، شخصیت قهرمانی حضرت علی و داستان‌هایی که از شجاعت‌های آن حضرت بر سر زبان‌ها بود محور و مرکز توجه قرار گرفت و طبعاً رستم وقتی می‌توانست مورد علاقه باشد که سایه مهر حضرت علی بر او بیفتد و این مهر پشتوانه شخصیت

و وجود او گردد. در کتاب با ارزش «مردم و شاهنامه» که به همت زنده یاد ابوالقاسم انجوی شیرازی چاپ شده و ده ها داستان عامیانه از سراسر کشور درباره شاهنامه جمع آوری شده مطالب جالبی راجع به رستم می‌یابیم که از جمله تشرّف او به دین اسلام و تبدیل یافتن او به یک قهرمان مسلمان است. چهارچوب اصلی این داستان‌ها بدین‌قرار است که رستم روزی گرز بسیار سنگین خود را بر می‌دارد و بر رخس سوار می‌شود و به عزم یافتن حضرت سلیمان که وصف قدرت و عظمت او را شنیده بود و نبرد با او براه می‌افتد. در بین راه در جاده بسیار تنگ بین دو کوه جوانی بسیار خوش چهره به او بر می‌خورد. رستم می‌خواهد با زور از آن تنگه بگذرد در نتیجه مهمیز اسب آن جوان و مهمیز اسب رستم به هم می‌خورد با چنان شدتی که کوه از دو طرف چند فرسخ عقب می‌نشیند. رستم جوان را که کسی جز حضرت علی نیست نمی‌شناسد. پس از گفتگویی تند از جانب رستم و پاسخ ملایم از طرف حضرت علی تصمیم به کشتی می‌گیرند. رستم چون نظر کرده حضرت علی است و تقدیر این است که کمر بسته ایشان باشد لذا حضرت بسیار با مدارا با او رفتار می‌کند و خامی او را می‌بخشد. از صبح تا ظهر حضرت علی بدون دفاع می‌ایستد و رستم هر شیوه‌ای می‌زند نمی‌تواند امیرالمؤمنین را به زمین بزند. از ظهر به بعد نوبت به حضرت علی می‌رسد. با دو انگشت کمر رستم را می‌گیرد و او را به آسمان پرتاب می‌کند. رستم به آسمان اول می‌رسد در آنجا با اشاره حضرت فرشتگان و ملائک او را وسط زمین و آسمان نگاه می‌دارند. حضرت به او می‌فرماید که کلمه شهادت بر زبان آورد و مسلمان شود وگرنه با سر چنان از آسمان اول بر زمین خواهد خورد که بدنش هزار تکه گردد. رستم البته نمی‌پذیرد. به اشاره حضرت ملائک رستم را رها می‌کنند و رستم که آنی بوده نقش زمین گردد امان می‌خواهد و اسلام می‌آورد.

استخوان بندی داستان همانست که در بالا آمد ولی این داستان‌ها در جزئیات با هم متفاوتند. وقتی رستم مسلمان شد همه کارهایش رنگ و بوی مسلمانی می‌گیرد. هنگام فرد آوردن گرز و زدن ضربه (حتی در نقل داستانهای شاهنامه) علی را یاد می‌کند و هنگام کشتی‌گیری با اکوان دیو وقتی کشتی به طول می‌انجامد می‌گوید ای نسناس حالا به من مهلت بده وقت نماز است باید بروم دو رکعت نماز بخوانم برگردم! روایت دیگری می‌گوید که رستم در ته چاهی در خواب است و هنگام ظهور قائم بیدار شده در رکاب آن حضرت شمشیر خواهد زد.^{۲۱}

۴ - از دیگر موارد انتقال الهما و قهرمانان اساطیری ایران به اسلام می‌توان به الهه نامدار آناهیتا اشاره کرد. بخش بزرگ اوستا که در زمان ساسانیان تألیف گشت بر اساس اساطیر کهن ایرانی و بزرگداشت الهه‌های مثل میترا و آناهیتا استوار است که همراه با اهورامزدا ستایش می‌شده‌اند. در متون اوستائی آناهیتا به روشن‌ترین صورت وصف شده است. وی دارای اندامی بلند است و جامه‌ای آکنده از انواع جواهرات در بر دارد، تاجی مرصع و درخشان بر سر و دو گوشواره از جواهرات آبدار بر گوش، گردن بندی گرانبها بر گردن و کفش‌های طلا بر پا دارد (یشت پنجم، آیات ۸-۱۲۶). برای این الهه معابد با شکوه برپا کرده بودند و مجسمه‌ای که نمودار او

بود در هر معبد قرار می‌دادند. ادامه رفتن به پرستشگاه آناهیتا را در ایران اسلامی در بالا در مورد بانوی پارس و سایر پرستشگاههای اطراف یزد دیدیم. اما در احادیث شیعه نیز می‌توانیم وصفی مشابه آناهیتا در مورد اول بانوی عالم اسلام حضرت فاطمه بیابیم: «آدم ابوالبشر هم نور زهرا را در بهشت مشاهده کرد. در بهشت قصری را دید که تختی در آنست و بر این تخت نور محبوبه خدا را دید، جمال دلربایش آدم را متوجه کرد دید تاجی بر سرش و قلادهای بر گردن و دو گوشواره در گوشهای اوست، آدم اشاره کرد که این کیست؟ گفتند دختر پیغمبر آخرالزمان است. تاجی که بر سر دارد اشاره است به پدرش خاتم الانبیا (ص) که تاج عزت اوست، قلادهای که بر گردن دارد اشاره به شوهرش علی (ع) و دو گوشواره او اشاره به فرزندان حسن و حسین است. غرض، اشباح نوریّه ائمه اطهار را خدا قبل از خلقت آنها خلق فرمود که در هر عالمی بصورتی تجلی می‌کردند.»^{۲۲}

*

۵ - اینک به اعتقادات مربوط به مرگ و سرنوشت روح در جهان بعد می‌پردازیم و موارد یکسان بین اعتقادات زردشتی و اعتقادات شیعه اسلام را بر اساس منابع زردشتی و احادیث موجود اسلامی بررسی می‌کنیم.

در ادبیات پهلوی کتابی بنام ارتای ویراز نامک (= اردا ویراف نامه) وجود دارد که سرنوشت روح را در بهشت و دوزخ بیان می‌دارد و ثوابها و گناهای که چنان پاداش یا مجازاتی را سبب شده بر می‌شمارد. بخشی از ارتای ویراز نامک صورت تکمیل یافته و مفصل شده‌ای از فصل ۱۹ وندیداد است و نکات اصلی که درباره سرنوشت روح در جهان دیگر در آن آمده از اوستا گرفته شده است.^{۲۳} این کتاب از محبوبیت خاصی در بین زردشتیان بهره‌مند بوده و در همان قرن‌های اولیه اسلامی ترجمه‌های مختلف به زبان‌های فارسی و گجراتی و غیره از آن به عمل آمده، در سال‌های اخیر نیز که متون پهلوی با روش تازه‌تری مورد طبع و ترجمه قرار گرفته متن پهلوی و ترجمه فارسی آن چند بار منتشر شده است.^{۲۴}

خلاصه کتاب از این قرارست که پس از حمله اسکندر گجستگ مقدونی به ایران آشوب و تزلزل در دین زردشتی رخ داد و مؤبدان برای اطمینان از اینکه دستورات و اصولی که اجرا می‌گردد موافق خواست یزدان است یا نه، تصمیم می‌گیرند مؤبدی را به آن جهان بفرستند تا او در بازگشت، آنان را از کیفیت کار آگاهی دهد. بدین منظور با تشریفات بسیار از میان هزاران مؤبد یکی را بنام ویراز که از همه پرهیزگارتر بوده بر می‌گزینند و در آتشکده به او مایعی از شراب و منگ می‌دهند تا بخواب رود. پس از یک هفته (که در عین حال مؤبدان در اطراف او اوستا می‌خوانده و بخارهای خوشبو دود می‌داماند) ویراز از خواب بر می‌خیزد و دبیری می‌خواهد که مشاهدات او را یادداشت کند.

در زیر هر مرحله از گفته‌های ویراز را با احادیث اسلامی می‌سنجیم. باید توجه داشت که موارد مشابه در کتاب‌های دینی که احادیث را نقل کرده‌اند فراوان است و در اینجا بخاطر اختصار فقط

به نقل یکی از آن شواهد اکتفا می‌شود :

ویراز می‌گوید : روز سوّم آن روان اهلوان (= نیکوکاران) در میان گیاهان با بوی خوش می‌گشت، و این بوی به نظر او از همه بوهای خوشی که در زمان زندگی به بینی او شده بود خوشتر می‌آمد و بوی و باد از سوی ناحیه جنوبی‌تر می‌آمد، از ناحیه ایزدان.^{۲۵}

خلاصه مضمون حدیث از حضرت صادق : « پس ملكالموت آید خوش رو و خوشبو با جامه‌های نیکو بر در خانه او ایستد ... و پانصد ملك با خود دارد و دسته‌های ریحان و بسته‌های مشک جنان، آنگاه ندا کند او را که سلام الهی بر تو باد ای دوست خدا ... و ریحان جمیع بوهای خوش است از بهشت و آنها را بر ذقن او گذاشته شمیم آنها به مشام جاننش می‌رسد و در راحت و لذّت است ... »^{۲۶}

ویراز می‌گوید : « و دین او و کُنش او به شکل دوشیزه زیبای نیک دیدار پیش آمد، خوش برآمده، یعنی که در راستی زیسته است، فراز پستان یعنی که او را پستان برجسته است، از دل و جان خواستنی ... و پرسد آن روان اهلوان از آن دوشیزه که : تو کیستی؟ و از آن کیستی؟ که من هرگز در دوران زندگی هیچ دوشیزه‌ای با شکلی نیکوتر و زیباتر از تو ندیده‌ام ... پاسخ داد که : من کُنش توام، جوان خوب اندیشه خوب گفتار خوب کردار خوب دین ... »^{۲۷}

مجلسی می‌نویسد : « پس اگر دوست خدا باشد شخصی به نزد او می‌آید از همه کس خوشبو تر و خوش‌رو تر و جامه‌های فاخر پوشیده و می‌گوید بشارت باد ترا به نسیم و گل‌های بهشت و نعمت ابدی، خوش آمدی. می‌پرسد تو کیستی؟ می‌گوید من عمل صالح توام ... »^{۲۸} مجلسی مشخص نمی‌دارد که « شخصی » زن است یا مرد، در برخی احادیث از « جوانی » نام برده می‌شود.

ویراز می‌گوید اگر شخص گناهکار باشد « دین و کُنش خویش را می‌بیند (به صورت) زنی روسپی برهنه، پوشیده، آلوده که زانو در پیش و مقعد در پس دارد ... همچون ناپاک ترین و بدبوترین خرفستری (= جانور زیانبار) که زیان رساننده ترین است. پس روان دروند (دروغگو، گناهکار) می‌گوید تو کیستی ... گوید من کُنش بد توام. جوان بداندیشه بدگفتار بدکردار بددین ... »^{۲۹}

شیه این شخص را در دوزخ اسلامی نیز می‌یابیم. ملك الموت وقتی شخص گناهکاری را قبض روح می‌کند مردی است « سیاه، با موهای راست ایستاده، در نهایت بد بوئی، با جامه‌های سیاه از دهان و سوراخ‌های بینی او آتش و دود بیرون می‌آید » ... و باز « اگر دشمن خدا باشد شخصی به نزد او می‌آید در نهایت زشتی و بدبوئی، گوید بشارت باد ترا به جهنم. »^{۳۰}

دوزخ زردستی سیاه و عمیق است « چون فرازتر رفته دوزخ ترسناک را دیدم ژرف همچون سهمگین‌ترین چاه که در تنگتر و بیمگین تر جایی فرو شده باشد. » « پس اندیشیدم، آن به نظر من همچون چاهی آمد که هزار آرش (= ذراع) به بن آن نرسد و اگر همه هیزمی را که در جهان هست در دوزخ بسیار گندیده تاریک بر آتش نهند هرگز بوی (خوش) ندهد. »^{۳۱} دوزخ اسلامی نیز چاهی بسیار عمیق است، بر اساس حدیث از حضرت صادق : « حضرت رسول (ص) فرمود

شبی که به معراج می‌رفتم در عرض راه صدای مهبیی شنیدم که از آن خایف شدم. جبرئیل گفت شنیدی یا محمد (ص) گفتم بلی. گفت این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودند اکنون به قعرش رسیده است.»^{۳۲}

مطالعه ارتای ویراز نامگ نشان می‌دهد که در هنگام تدوین این کتاب جامعه روحانی زردشتی با زنان و رفتار اجتماعی و خانوادگی آنان مشکلات زیاد داشته است زیرا بیشتر مجازات‌ها و مخوف‌ترین و فجیع‌ترین آن‌ها مربوط به زنان و گناهان آنانست. گناهان زنان را می‌توان در موارد زیر خلاصه و طبقه بندی کرد: خیانت به همسر، زنا، غیبت و دروغ‌گویی، دعوا با شوهر و حقیر داشتن او، شیر ندادن طفل خود، عدم هم‌پستری با همسر، در موقع عادت ماهیانه خود را از اجتماع دور نگاه نداشتن، سقط جنین، گریه و زاری فراوان کردن، جادو و جنبل نمودن. در دوزخ اسلامی نیز زنان بخاطر چنین گناهانی مورد مجازات‌های مشابهی قرار می‌گیرند ولی در این دو دوزخ گناه و مجازات یکسان نیست بلکه مجازات يك گناه در دین زردشتی برای مجازات گناه دیگری در اسلام بکار رفته است. به دادن چند مثال در این زمینه اکتفا می‌شود:

ویراز روان زنی را می‌بیند که همواره فریاد می‌کشد و پوست و گوشت پستان خود را می‌کند و می‌خورد/ زیرا در زندگانی کودک خود را گریان و گرسنه نگاه داشته بود.^{۳۳} و روان زنی را دیده بود که با شانه، آهنی سینه و پستانهای او را می‌کنند / شوهر و سرور خود را خوار داشته بود و با او بد رفتاری می‌کرد. خود را آرایش می‌کرد و با دیگر مردان کار بد کرد.^{۳۴} و روان زنی را دیده بود که با زبان خود اجاقی گرم را می‌لیسید و دست خود را زیر آن اجاق می‌سوزاند/ در گیتی به شوهرش پاسخ داد و سگ زبان بود و نافرمانی کرد و به میل او تن به هم‌خوابگی نداد و خواسته از شوهر دزدید و نهانی اندوخته، خود کرد.^{۳۵} زنی را در حال رفتن و آمدن دیده بود. از بالا بر سر او باران و تگرگ می‌ریخت و زیر پایش رودی از فلز مذاب روان بود و با دشنه سر و صورت خود را زخمی می‌کرد / از مرد زن دار دیگری حامله شده و بچه را تباه کرده بود.^{۳۶} روان زنی را دیده بود که زبان خود را بیرون کشیده بود و ماران بر زبان او نیش می‌زدند / تمامی و غیبت کرده بود و مردم را به جان یکدیگر انداخته بود.^{۳۷} روان زنانی را دیده بود که از سر آویزان بودند و چیزی مانند تیغ آهنی بر تن آنها فرو می‌رفت و بیرون می‌آمد و کشف و ریم و چرکی در دهان و بینی آنها ... فرو می‌ریخت / به همسرانشان خیانت کرده بودند، هرگز خشنود نبودند و با آنان هم‌پستر نمی‌شدند.^{۳۸} ویراز روان زنانی را دید که از خونابه، دوران عادت ماهیانه، خود می‌خوردند / زیرا در جهان در دوران عادت ماهیانه از خود مواظبت نمی‌کردند و آب و آتش را آلوده کردند و به ماه و خورشید نکریستند و گلّه را و نیز مرد نیکوکار را آلوده ساختند.^{۳۹}

مأخذ ما از دوزخ اسلامی بحارالانوار مجلسی است که چون به آن دسترسی نبود لذا از کتاب معراج، تفسیر سوره نجم اثر آیت‌الله دستغیب که مطالب بحارالانوار را نقل نموده مطالب مربوط به این مجازات‌ها را می‌آورم:

« خلاصه روایت شریفه آنکه حضرت فرمود دیدم زنی را که به مویش آویزان کرده‌اند در حالی

که مغزش می‌جوشد و دیدم زنی را که به زبانش آویزان شده و در حلقش حمیم جهنم می‌ریزند، و دیدم زنی را که به پستانش آویزان کرده‌اند و دیدم زنی را که دست و پایش را بسته و مارها بدان می‌پیچند و دیدم زنی را که سرش خنزیر (خوک) و بدنش شکل الاغ است ... آن زنی را که به مویش آویزان کرده‌اند و مغزش می‌جوشد زنی است که مویش را نامحرم ببیند ... آن که را به زبانش آویزان کرده بودند و در گلوی او از حمیم جهنم می‌ریختند زنی است که به شوهرش جسارت کند، بی ادبی کند (در روایت دارد که کمترین اذیت زن نسبت به شوهر آنست که بگوید من در خانه، تو خیری ندیدم، پس شما متوجّه باشید هر کدام دختر دارید سفارش کنید زبانش را نکه دارد والا اگر کلمه درشتی به شوهرش بگوید اینست عقوبتش. [مطالب داخل این پراکنش که احتمالاً از بیانات مؤلف کتاب معراج است در متن بدون گذاردن پراکنش بدنبال حدیث آمده است]) ... آنکه را به پستانش آویزان کرده‌اند آن زنی است که بدون علت شوهرش را از هم‌پستری با او مانع شود، فرمود آن زنی که به پاهایش آویزان شده زنی است که بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود. دیگر آنکه حضرت فرمودند زنی را دیدم که گوشت‌های بدنش را با مقراض می‌چیدند و مجبورش می‌کردند بخورد این زنی است که برای مرد بیگانه آرایش کند ... فرمود آن زنی که دست و پایش را به هم بسته و اطرافش را مارها و عقرب‌های برزخ احاطه کرده‌اند زنی است که رعایت پاکی بدن و لباس خود را نمی‌نماید و غسل حیض و جنابت نمی‌کند و نماز را خفیف می‌شمارد ... فرمود اما زنی را دیدم که صورتش صورت خوک و بدنش به شکل الاغ است این زن تمامه است ... فرمود زنی را دیدم که سر تا پایش شکل سگ است و آتش از پائینش داخل و از حلقش خارج می‌شود، این زن آوازه خوان است و فرمود دیدم زنی را که کر و کور و گنگ می‌باشد و آن زنی است که بچه از زنا بیاورد و به شوهرش ببندد، و فرمود دیدم زنی را که گوشتش را با مقراضها قطع می‌نمودند و آن زنی است که خود را به مرد اجنبی عرضه بدارد و فرمود زنی را دیدم که صورت و بدنش می‌سوزد و امعاء خود را می‌خورد و آن زنی است که قواده بوده است (یعنی دو نفر را به حرام به هم می‌رسانده).»^{۴۰}

*

مقایسه، دیگر احادیث اسلامی با متون کتاب‌های فقهی زردشتی می‌تواند موضوع مقالات دیگری باشد. از ذکر این نکته‌گیری نیست که نقل و مقایسه این احادیث که در بسیاری کتب راه یافته فقط برای نشان دادن استمرار و تداوم افکار و اندیشه‌ها در فرهنگ ایرانی است. اینکه آیا اینگونه احادیث از چه اعتباری برخوردارست بحث دیگری است که از صلاحیت این نویسنده خارج می‌باشد. نکته، دیگری که اینگونه مقایسه‌ها روشن می‌سازد آنست که بسیاری از اعتقاداتی که در جامعه ایرانی بنظر خرافی می‌رسد و برخی از روشنفکران ما اسلام را مسئول آن دانسته و می‌دانند ریشه و اساسش در باورها و اعتقادات قبل از اسلام است که ما آن را به ارث با خود به این دین آورده‌ایم.

این بررسی کوتاه جای رسیدگی به تمامی کتب و آثاری که در این زمینه نگارش یافته ندارد.

طبعاً بحارالانوار مجلسی که این احادیث از آن نقل گردیده و در دوره صفویّه (۱۵۰۱-۱۷۳۲م/۹۰۷-۱۱۴۵ هـ-ق) تألیف گردیده مرجعی متأخر است و برای یافتن چگونگی استمرار و تداوم افکار و عقاید پیش از اسلام باید به کتب احادیث قدیمی‌تر رجوع کرد. یعنی وقتی قریب به هزار سال پس از آمدن اسلام به ایران اینگونه احادیث و اخبار رایج بوده و مجلسی آنها را جمع آوری نموده باید پذیرفت که قرن‌ها قبل از او یعنی در سراسر تاریخ اسلامی ما، در تمام گیرودارها و جنگ و جدالها و فتنها و آشوبها و حملات مغولان و ترکان و غیره ما ایرانیان کما بیش این اعتقادات و باورها را با خود داشتیم و با علاقه و وسواس به نسل بعد سپرده‌ایم. این اعتقادات در مجموعه احادیث و در گروه دیگری از کتابهای دینی که خواص آیات را نقل نموده و یا بصورت نصیحت و اندرز (باز بر شیوه اندرزنانه‌های پهلوی) نگاشته شده آمده که برخی منتشر شده به آن دسترسی داریم و تعداد بیشتری هنوز به صورت نسخ خطی در کتابخانه‌های عمومی یا خصوصی یافت می‌شود.

از جمله تألیفات قابل اطمینان تر باید به آثار ابن بابویه ملقب به شیخ صدوق (۳۰۵-۳۷۱ ق/ ۹۱۷-۹۹۱م) و نیز تألیفات پدرش علی بن بابویه (۲۳۹ ق/ ۹۴۱ میلادی) اشاره نمود که قدمت آنها لااقل ششصد سال از کتب مجلسی بیشتر است. این دو از محدثان و فقهاء مشهور زمان خود بودند و مخصوصاً شیخ صدوق در عالم حدیث نه به عنوان ناقل بلکه به عنوان نقاد احادیث و آگاه به رجال مشهور است. در آثار چاهی شیخ صدوق از جمله *نواب الاعمال* و *عقاب الاعمال*، *صفات الشیعه* و *فضائل الشیعه*، *المصائل مطالبی* که دارای شباهتهائی با فقه زردشتی است یافت می‌شود.

در این پژوهش‌ها هم‌چنین نباید کتب خطی را که هنوز به چاپ نرسیده از نظر دور داشت. از جمله *دجال* نامه به قلم محمد بن طاهر سنجری که در کتابخانه ملی در پاریس موجود است و نسخ دیگری از آن در هند و سنت پترزبورگ و پاکستان یافت می‌شود. در فهرست کتابهای فارسی کتابخانه گنج‌بخش پاکستان که به همت آقای منزوی تهیه شده نیز به چندین کتاب در زمینه رستاخیز و شرایط بهشت و دوزخ بر می‌خوریم از جمله *تحفة الکلام* در ده فصل، عجایب قیامت، و سه جلد قیامت نامه که یکی را طاهر سنجری نگاشته و دو دیگر مؤلفین ناشناس دارند.^{۴۱}

یادداشت‌ها

- 1- J. Darmesteter, *Persia A Historical and Literary Sketch*. Here quoted from G. K. Nariman: *Persia and Parsis*, part 1, Iran League, Bombay 1925, pp. 18-19

۲- همانجا، ص ۱۷

- 3- Yann Richard, *Shi'ite Islam*, tr. by Antonia Neivill, Blackwell Publishers, Cambridge, Massachusettes 1995, p. 77.

4 - E. Blochet, "Études sur l'histoire religieuse de l'Iran I" *RHR* 38, Paris 1898, pp. 26-63.

---- "Études sur l'histoire de l'Iran II" *RHR* 40, Paris 1899, pp. 1-45, 203-236.

---- "Études sur l'éstoérisme musulman" *JA* 19, Paris 1902, pp. 489-531; *JA* 20, pp. 49-111.

---- *Études sur le gnosticisme musulman* (Extrait de la RSO 2,3,4,6), Rome 1913.

5 - Ignaz Goldziher. *Muhammadanische Studien*. 1, Halle a. S. 1889. English version: *Muslim Studies (Muhammadanische Studien)*, I, ed. S.M. Stern, Allen and Unwin, London 1967.

ترجمه انگلیسی این بخش را همچنین می‌توان در کتاب زیر یافت:

G. K. Nariman: *ibid.*, pp. 39-68.

6 - Allesandro Bausani, *La Persia Religiosa, Da Zarathustra a Baha'u'llah*, Milano 1959.

7 - Shaul Shaked, *From Zoroastrian Iran to Islam*, Studies in Religious History and Intercultural Contacts, Varorium, London 1995.

8 - Shaul Shaked, "The Persian Period" Iranian Influence on Judaism: First Century B.C.E. to Second Century C.E., *Cambridge History of Judaism*, Cambridge University Press 1984.

۹- نک. گلدزیهر Ignaz Goldziher که در بالا از آن نام برده شده. وی به عوامل دیگری از جمله تماس‌های بین اعراب یمن و ایرانیان زمان ساسانی نام می‌برد و دلایلی از آگاهی‌های کامل برخی از اعراب از اصول و مبانی دیانت زردشتی سالها قبل از ظهور اسلام می‌آورد. همچنین نک. به مقاله دارمستتر (پاورقی بالا) که شباهت‌های گوناگونی را بین دو دین ارائه می‌دارد و نتیجه می‌گیرد: «برای توده مردم (ایران) هیچ چیز عوض نشده بود، نه در آسمانها و بهشت، نه روی زمین و نه در جهنم زیر زمین. آنچه می‌بایست بیاموزند دو نام «الله و محمد» بود و گفتن اشهد - اقرار به وحدانیت خدا و پیامبری [حضرت] محمد - که جایگزین دعای بیست و هشت هجائی (زردشتی) اهورنور می‌شد (ص ۱۹).

۱۰ - نک. به مأخذ بالا Ignaz Goldziher. در کتاب زردشتی شکند گمانیک و یچار از شاپور ساسانی به عنوان بغ (= ایزد) پسر اهورامزدا نام می‌برد. نک. *Sacred Books of the East*, XXIV, p. 171.

۱۱- نک. به مقاله شاکد تحت عنوان «دیانت و حکومت توأم‌اند، نظریه حکومت ابن المقفع»: در کتاب *From Zoroastrian Iran...* یاد شده در بالا، بخش VI ص ۶۷-۶۸. به عقیده شاکد دو سه قرن اول هجری دوره مهمی برای انتقال افکار و عقاید ایرانی در اسلام بشمار می‌رود. برجست‌ترین پیروان دین جدید از سلاله خاندانهای کهن ایرانی بودند و از آن میان ابن مقفع (که هنوز معلوم نیست از زردشتی به اسلام گروید یا از مانویت) با ترجمه‌هایی که از پهلوی به عربی نمود نقش بسیار مؤثری در انتقال افکار ایرانی به اسلام داشت.

ابن مقفع (۱۰۶-۱۴۲ ق / ۷۲۴-۷۵۹ م) که قبل از اسلام آوردن داذبه یا روزبه نام داشت خود پایه‌گذار نثری توانا و شیوا در زبان عربی است و او را از بزرگترین کسانی که توانستند این زبان را توانمند کنند می‌دانند. وی بیش از ده سال در اسلام نماند و سرانجام بدست سفیان بن معاویه با وضعی فجیع به قتل رسید. اندام او را یک یک بریدند و در آتش تنور سوزاندند. می‌گویند سفیان در هنگام قتل ابن مقفع می‌گفته است «ای زندیقه پیش از آنکه به آتش جهنم بسوزی به آتش دنیایت بسوزانم». به قراری که طه حسین تحقیق نموده سبب قتل ابن المقفع سابقه زندیق بودن او نبوده بلکه کتابی بوده است بنام

رسالت‌الصحابه که در آن دستورهائی به خلیفه در مورد حکومت می‌دهد و می‌نویسد شاه یا خلیفه باید مقام‌های بزرگ فرماندهی را به طبقه اشراف عرب واگذارد و دبیران و پرده داران را مقام‌های اجرایی دهد. ساختار ایرانی این شیوه حکومت که یادآور روش شاهان ساسانی است کاملاً آشکار است. این نظریه خلیفه را نگران ساخت و کمر به قتل او بست نه از لحاظ فکر ایرانی که پشت سر آن قرار داشت بلکه از بیم آنکه عمّ عسیناگر و مدعی خلافتش که به ابن مقفع نزدیک بود قدرت یابد و او را از حکومت خلع کند. در مورد ابن مقفع از جمله نک. دائرة المعارف بزرگ اسلامی جلد چهارم، طهران ۱۳۷۰

۱۲ - محمد معین، مزدیسنا و ادب فارسی، انتشارات دانشگاه طهران شماره ۵۵۲، طهران ۱۳۳۷

۱۳ - محمد محمدی، فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عرب. چاپ سوم، طهران ۱۳۷۲

14- J.A. Gobeineau, Comte de. *Trois ans en Asie* (De 1855 à 1858), Paris 1859, p. 144.

۱۵ - نک. سید جعفر شهیدی، چراغ روشن در دنیای تاریخ، طهران ۱۳۳۲ که در آن تحقیق عالمانه‌ای در فصل «بחי در باره شهریانو» در این زمینه ارائه گردیده است.

16-Mary Boyce, Bībī Sharbānū and the Lady of the Pārs, *BSOS*, vol. III, 1, 1969.

۱۷- متن بخش‌هایی از تمزیه را ادوارد براون در جلد اول کتاب تاریخ ادبیات ایران به آوانویسی لاتین آورده است از تمزیه‌ای به همین نام (چاپ طهران ۱۳۱۴ ه. ق.). آنچه براون آورده است در اینجا نقل می‌کنیم. براون مطلب را از جایی نقل کرده که شهریانو برای فرار به ایران از فرزندش امام چهارم اجازه می‌گیرد و ضمن آن شرح احوال خود را بیان می‌کند:

ز نسل یزدجرد شهریارم
ز نوشیروان بود اصل نزارم
در آن وقتی که بختم کامران بود،
بدان شهر ریام* اندر مکان بود.
شبی رفتم بسوی قصر باهم،
بیامد حضرت زهرا به خوابم.
بگفت «ای شهر بانو با صد آئین،
ترا من با حسین آرم به کابین.»
بگفتم «من نشسته در مدائن،
حسین اندر مدینه هست ساکن،
محال است این سخن» فرمود زهرا:
«حسن آید به سرداری در اینجا.
تو می‌گرددی اسیر ای بی قرینه،
برندت از مدائن در مدینه.
به فرزندم حسین پیوند سازی،
مرا از نسل خود خرسند سازی.
ز نسلت نه امام آید بدوران،
که نبود مثلشان در دار دوران.»

(براون می‌نویسد: چند خط پائین تر بخشی شروع می‌شود که نشان دهنده نفرت ایرانیان به عمر و عشق آنان به [حضرت] علی است و من نمی‌توانم از نقل آن در اینجا بگذرم. شهریانو را در تخت روانی، آنچنان که شایسته شاهزاده خانی است توسط [امام] حسن به مدینه می‌آورند اما اینجا گرفتاریهای او آغاز می‌شود:

ولی چون شد مدینه منزل ما،
غم عالم فزون شد در دل ما.

یکی گفتا که این دختر کنیزست،
 یکی گفتا به شهر خود عزیزست.
 به مسجد مرد و زن بر بام محضر،
 مرا نزد عمر بردند مادرا!
 کلامی گفت کز او در خروشم،
 بگفت این بی کسان را می فروشم.
 علی جدت چو بر آمد خروشان،
 بگفتا لب ببند ای دون نادان.
 نشاید بردن ای ملعون غدار،
 بزرگان را سر عریان به بازار.
 پس از آن خواری ای نور دو عینم،
 ببخشیدنت بر بابت حسینم.
 حسین کرده وصیت بر من زار،
 تمام در میان آل اطهار.
 اگر مانم اسیر و خوار کردم،
 برهنه سر به هر بازار کردم.
 تو چون هستی امام و شهریارم،
 به دست تست مادر اختیارم.
 اگر گوئی روم دردت بجاتم،
 صلاحم گر نمی دانی بجاتم.

* قرار دادن شهر ری در مدائن نزدیک تیسفون برای توجیه این مطلب است که چرا از همه جای دنیا شهریانو باید شهرری را برای فرار به آنجا انتخاب کند. براون می گوید که این امر نشان خاصیت تودهای و مردمی تعزیه‌هاست که بیش از آنچه علمی و موافق با موازین درست دینی یا تاریخی باشد میهنی و عوامانه است.

۱۸ - کیمیای سعادت، چاپ طهران، کتابخانه مرکزی، ص ۴۰۷

۱۹ - مفاتیح الجنان، تألیف حاج شیخ عباس قمی، در ادعیه، تنقیه و تهذیب آنها از حشو و زوائد، ترجمه شیخ مهدی قمشعای الهی، طهران، بدون تاریخ.

۲۰ - دانشمند ارجمند دکتر محمد جعفر محبوب که چند سال است روی در نقاب خاک کشیده در مقاله‌ای در کیهان چاپ لندن درباره نوروز (ویژه سال ۱۳۷۱)، به این حدیث اشاره کرده و می نویسد: «هنگام سکونت در پاریس نسخهای از مفاتیح الجنان مرحوم حاج شیخ عباس قمی که محدث ثقه و استاد بعضی از آیات کهن سال عظام است در دست داشتم. در آن (به مناسبت اختصار کتاب) یکی دو حدیث در فضیلت نوروز و آداب آن آمده بود که آن را در گفتاری که برای مجله روزگار نو نوشته بودم انتشار دادم. آن نسخه اکنون در اختیار نگارنده نیست اما وقتی در امریکا دوستی نسخهای دیگر از مفاتیح الجنان (به خط آقای مصباح زاده، چاپ چهارم، بهار ۱۳۶۸ دفتر نشر فرهنگ اسلامی) به بنده هدیه داد، در این نسخه حدیثهایی که در فضیلت نوروز آمده بود حذف شده و درباره اعمال عید نوروز چنین آمده است: "و اما اعمال عید نوروز، پس چنان است که حضرت صادق علیه السلام به معلى بن خنیس تعلیم فرمود که چون روز نوروز شود غسل کن و پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را بپوش و به بهترین بوهای خوش خود را خوشبو گردان و در آن روز روزه بدار. پس چون از نماز پیشین و پسین و نافله‌های آن فارغ شوی چهار رکعت نماز بگذار (اصل: بگذار - و آن غلط واضح است) یعنی هر دو رکعت به یک سلام، و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیم بعد از حمد ده مرتبه قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخوان و بعد از نماز به سجده شکر برو و این دعا را بخوان (متن دعا) چون چنین کنی گناهان پنجاه ساله تو آمرزیده شود و بسیار بگو یا ذوالجلال و الاکرام... تمام شد اعمال عید نوروز.» (کیهان

چاپ لندن، پنجشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۷۰ خورشیدی، ص ۱۸).

در همین روزها که این مقاله نوشته می‌شود یعنی حدود نوروز سال ۱۳۷۶ خورشیدی (ماه مارس ۱۹۹۷ میلادی) در روزنامه‌ها خواندم که طالبان سنی در افغانستان که اکنون حکومت را در کابل در دست دارند و شدیداً موازین اسلامی را رعایت می‌نمایند نوروز و جشن‌های مربوط به آن را ممنوع ساختند، (حتماً به این خاطر که اظهار شعائر کبران است).

21-S. Soroudi. "Islamization of the Iranian National Hero Rostam as reflected in Persian Folktales", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* II, 1980, pp. 365-383.

۲۲- آیت الله دستغیب، معراج، تفسیر سوره نجم، شیراز بدون تاریخ، مؤسسه القرآن الحکیم، صص. ۲-۶۱

23- Modi, J.J., *Dante and Viráf and Gárdis and Kàus*, Bombay 1892, p. 13.

24- M. Haug, E. West, *The Book of Ardâ Virâf*, Bombay 1872.

رحیم عقیفی، اردا ویراف نامه یا بهشت و دوزخ در آئین مزدیسنی، مشهد ۱۲۴۲ (۱۹۶۴)

Ph. Gignoux, *Le Livre d'Ardâ Virâz*, Institut français d'iranologie de Téhéran, Paris 1984.

F. Vahman, *Ardâ Virâz Námag*, "The Iranian Divina Commedia", Curzon Press, London and Malmö, 1986.

ترجمه فارسی همین اثر به اهتمام دکتر ژاله آموزگار: ارداویراف نامه (ارداویرازنامه)، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، گنجینه نوشته‌های ایرانی شماره ۳۰، طهران ۱۳۷۲

۲۵- آموزگار، پاورقی بالا، ارداویراف نامه، ص ۴۸

۲۶- محمد شفیق ابن محمد صالح، مجمع المعارف و مخزن العارف، طهران، بدون تاریخ، ص ۲۵

۲۷- آموزگار، پاورقی بالا، ص ۴۹

۲۸- ملا محمد باقر مجلسی، عین الحیوة، چاپ طهران، بدون تاریخ، صص. ۶-۱۶۵

۲۹- آموزگار، ص ۶۱

۳۰- محمد شفیق...، مجمع المعارف...، پاورقی بالا، ص ۱۴

۳۱- آموزگار، صص. ۶۲ و ۷۶

۳۲- مجلسی...، عین الحیوة، پاورقی بالا، ص ۴۲۳

۳۳- آموزگار، ص ۷۸

۳۴- آموزگار، ص ۷۹

۳۵- آموزگار، ص ۸۱

۳۶- آموزگار، ص ۸۰

۳۷- آموزگار، ص ۸۱

۳۸- آموزگار، ص ۸۳

۳۹- آموزگار، ص ۸۴

۴۰- آیت الله دستغیب، معراج...، پاورقی بالا، صص. ۹-۵۴؛ همچنین نک. سراج القلوب، اثر ابی‌نصر محمد بن

قطان، انتشارات کتابچی، طهران ۱۳۷۳، ص ۱۳۹

۴۱- نک. دانش پژوه، کتابداری، جلد نهم، انتشارات دانشگاه طهران شماره ۳۰، ص ۲۵۳؛ منزوی، احمد،

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش، جلد دوم، انتشارات مرکز مطالعات فارسی ایران و پاکستان،

صص. ۴۹۱-۵۲۰-۵۲۷

نظم نوین جهانی و تحولات فکری عصر جدید

دکتر بهروز ثابت

تعریف دقیق جزئیات نظم نوین جهانی در دیانت بهائی در تصوّر ذهن محدود بشری ما نمی‌گنجد. تنها می‌توانیم جنبه‌های کلی و جلوه‌های عمومی آن را، آن هم به صورتی ناقص در ذهن خود تصویر کنیم و امیدوار باشیم که شاید ذهن ما قابلیت و ظرفیت درک نسبی این امر عظیم را داشته باشد.

بهائیان معتقدند که با ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله نیروی عظیم روحانی در ارکان عالم به وجود آمد و کمالات بالقوه‌ای را ظاهر ساخت که موجب پیدایش عصر جدیدی در تحوّل و تکامل مادی و روحانی انسان گردید. این عقیده تنها بر اساس ایمان به ظهور حضرت بهاءالله نیست بلکه شواهد عینی و تحولات بی‌سابقه فکری نیز ظهور یک نظم نوین جهانی را تأیید و تصدیق می‌کند. درک حقائق مکنونه در نظم نوین بهائی مستلزم مطالعه طبیعت ارگانیک آن می‌باشد. منظور از نظم ارگانیک چیست؟ خصوصیات هر نظم ارگانیک را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- ۱- نظم ارگانیک بر خلاف نظم مکانیکی دارای جنبه‌های حیاتی است. نظم مکانیکی را می‌توان به یک ماشین و یا ساعت تشبیه کرد و نظم ارگانیک را به بدن انسان.
- ۲- در نظم مکانیکی اجزاء متشکله آن به صورت آحاد مستقل عمل می‌کنند ولی در نظم ارگانیک اجزاء سیستم تنها در کلیت روابط ضروریّه حاکم بر آنها قابل تعریف و شناسائی هستند.
- ۳- نظم مکانیکی از رشد و تکامل بی بهره است ولی در نظم ارگانیک رشد و تکامل خاصیت

ضروری آن است. از این رو نظم مکانیکی ناظر به بی‌نظمی است. ناظر به تحلیل و تجزیه است. ولی نظم ارگانیکی ناظر به تحوّل و ترکیبات پیچیده‌تر و ارتباطات سازمان‌یافته‌تر می‌باشد. البته در نظم ارگانیکی نیز علائم ضعف و نابودی آشکار می‌شود ولی تحلیل و تجزیه آن ریشه‌نظمی کامل‌تر را در خود دارد.

۴- نحوه جمع اجزاء در نظم مکانیکی با مکملیت ناشی از امتزاج عناصر در ترکیب ارگانیکی متفاوت است. مثلاً چون اجزاء یک ساعت بر طبق قاعده و ترتیب خاصی در کنار هم چیده شوند ساعت به حرکت می‌افتد ولی در مورد جلوه‌های حیات تنها با کنار هم گذاشتن اجزاء نمی‌توان جرعه حیات را افروخت. تعاون و تعاضد ارگانیکی اجزاء در مراحل وجود معطوف به ظهور صفات مکنونه‌ای است که کیفیت آن ماوراء کمیت عناصر و مقادیر اجزاء است.

نظم ارگانیکی از قوانینی پیروی می‌کند که بالقوه در نظام عالم نهفته است و به مرور آثار و اشکال متنوعه خود را ظاهر می‌سازد. پس نظم ارگانیکی معطوف به جریان تکاملی ظهور حقائق مکنونه در سلسله مراتب تطورات کمالی عالم وجود می‌باشد. بر مبنای این مشخصات می‌توان دریافت که چرا درک حقائق مکنونه در نظم ارگانیکی دیانت بهائی بر ما پوشیده است. این نظم در حال حاضر در مرحله جنینی است. باید در ظرف زمان جاری شود تا ثمرات و نتایج آن بارور و شکوفا گردد.

همچنین بر اساس مشخصاتی که ذکر کردیم می‌توان گفت نظم نوین جهانی دارای جنبه‌ها و جلوه‌های حیاتی می‌باشد. یعنی قوه نباضه‌ای در بطن آن در جریان است. این نظم یک ماشین غول‌آسای مکانیکی نیست که بایستی در آینده‌ای دور توسط بهائیان تعبیه گردد. آلتی نیست که در کارخانه‌ای تولید شود و سپس یک‌شبه بر حیات اجتماعی انسان‌ها در سراسر کره ارض استقرار یابد. نظمی است که روح حیات در آن دمیده شده است. این قوه حیاتی را می‌توان به روح فرهنگی تشبیه کرد که موجب تجدید حیات تمدن می‌شود. همان روحی که پویائی تاریخ منبعث از آن است. همان روحی که نوع انسان را از عالم توخس به سوی تمدن و فرهنگ سوق داده است. همان روحی که ممد حیات است و عامل نشو و ارتقاء حیات فردی و جمعی. اگر این روح حیاتی را از نظم ارگانیکی بهائی حذف کنیم دیگر تفاوتی بین دیانت بهائی و سایر نظام‌ها نمی‌توان مشاهده کرد و دیانت بهائی نیز مانند سایر آراء و عقاید می‌تواند جائی برای خود در موزه متروک عقاید کهن پیدا کند ولی نخواهد توانست نوسازی و تکامل جامعه بشری را موجب گردد. از اثرات خلافت این جنبه حیاتی است که معتقدیم وحدت نوع انسان و نفی تعصبات و برابری حقوق رجال و نساء و تعدیل معیشت و محکمه کبرای بین المللی و وحدت لسان و خط و تعلیم و تربیت عمومی امکان‌پذیر است.

پس عظمت نظم نوین جهانی تنها در احکام پیشرفته آن نیست بلکه در روح و قوه‌ای است که به آن احکام حیات و خلاقیت می‌بخشد. و همین روح است که مثل قوه جاذبه، تمام احکام و تعالیم امر بهائی را به صورتی "متعادل و متحد القوی" در یک نظام عمومی جهان‌شمول به گرد هم آورده است. اگر این روح را از تعالیم جدا کنیم ناگهان همه تعالیم به پراکندگی و تجزیه دچار می‌شود و ارتباطات ضروریّه حاکم بر آنها قطع می‌گردد. از این رو بایستی به این نتیجه اساسی رسید که نظم نوین جهانی

یک مجموعه مکانیکی از تعالیم پراکنده و مجزا نیست. بلکه نظامی است حیاتی که تعالیم آن دارای ارتباطات متقابل بوده و بارقه حیات در تمام ارکان آن در جریان است. همچون انرژی حیات که آثارش در هر سلول جلوه گر می شود روح وحدت آفرین نظم بهائی را نیز می توان در تمام اعضا و ارکان آن مشاهده کرد. بر همین اساس قادر نیستیم هیچ تعلیمی را جدا از تعالیم دیگر و خارج از منظومه حیاتی تمامیت سیستم مورد مطالعه قرار دهیم. اگر چنین کنیم وحدت ارگانیک نظم بهائی را دچار اختلال و اغتشاش خواهیم ساخت. آن وقت هر تعلیمی برای خود مکتب جدا و مستقلی خواهد شد و از ارتقاء به هدف غائی این نظم باز خواهد ماند. پس نظم جدید جهانی تنها در مورد تساوی حقوق زن و مرد نیست؛ تنها در مورد رفع تعصبات نژادی نیست؛ تنها در مورد تعدیل معیشت و عدالت اقتصادی نیست. روح مقدسی را که در نظم جهانگیر الهی تجسم یافته نمی توان به هیچ یک از تعالیم آن تقلیل داد. همان طور که کلیت وجود انسان را نیز نمی توان به یک توانائی و استعداد خاص محدود کرد.

نظم نوین جهانی چون نظامی ارگانیک است پس در حال رشد و ترقی مداوم است و استعدادات نهفته در این نظم به مرور واقعیت و صورت خارجی خواهد یافت. رشد و تکامل نظم نوین جهانی منوط به تضادّ خلاّقه میان دو جریان سازنده و مخرب می باشد. جنبه سازنده آن معطوف به همان روح خلاّقه ای است که تجدید حیات فرهنگ و تمدن را نشانه گرفته است و جنبه مخرب آن در ارتباط با جریاناتی است که منجر به تحلیل و تجزی نظام های کهن و مؤسسات عتیقه خواهد شد. در تضادّ خلاّقه این دو جریان ما شاهد نشو و نمای نظم نوینی هستیم که با سرعت در حال گذشتن از مرحله جنینی و ورود به مراحل رشد و کمال است. همان طور که رشد و تکامل در عالم وجود وابسته به تضادّ ابدی حیات و ممات می باشد، در حرکت انسان به سوی بلوغ و کمال، احیای وجود و خلق جدید نیز مستلزم زوال نفس قدیم است.

حقائق و واقعیات و تشخصات نظم نوین جهانی ریشه در تحوّل دو جریان تاریخی دارد: جریان ظهورات تکاملی ادیان الهی و جریان تکامل فکری و علمی و فرهنگی نوع بشر. جریان اوّل را می توان به کتاب الهی یا کتاب تدوین و جریان دوّم را به کتاب طبیعت و یا تکوین تشبیه کرد. کتاب الهی را ظهورات کلیّه الهیه به روی بشر گشوده اند و کتاب طبیعت را قوای فکری و عقلی انسان کشف و آشکار نموده است. این دو جریان از یک منشأ واحد الهی و مصدر مطلق سرچشمه گرفته اند.

خداوند از طرفی نوع انسان را به قوه عقل و اراده قادر به کشف روابط ضروریّه طبیعی ساخته است. این نیرو که به صورت بالقوه در بطن خلقت انسان موجود بوده در جریان تکامل شکوفا گشته و انسان را محیط بر طبیعت و مؤید بر خلق فرهنگ و تمدن نموده است. از طرف دیگر خداوند با ارسال پیامبران زمینه را برای تحقق نیروهای بالقوه انسان مهیا ساخته، بلوغ فکری و فرهنگی را راهنما گشته، اکتشافات علمی و فنی را با ارزش های روحانی و اخلاقی به ثمر مطلوب رسانیده و با میزان روح القدس عقول و ادراک را قادر ساخته است تا پی به حقائق ماوراء الطبیعه برند و از نفحات رحمانی استفاضه کنند. از این رو جریان تاریخ تکامل از دو سو شکل و واقعیت خارجی یافته است.

اول در اثر جریان تحولات فکری و علمی انسان قادر به اکتشاف قوانین هستی و وجود گشته و تمدن مادی را پایه‌ریزی کرده است. دوم در اثر جریان ظهورات متابعه الهی قوه روح القدس اراده آزاد انسان‌ها را به متابعت از قانون و ناموس اعظم الهی فراخوانده و تمدن ملکوتی را ایجاد فرموده است. نظم نوین جهانی ترکیبی از بلوغ این دو جریان است؛ نظم بدیعی است که هدف آن ادغام ارزش‌های معنوی و مادی و ایجاد یک تمدن متکامل و یک واحد ارگانیکی روحانی-علمی می‌باشد. نظم نوین جهانی از جهتی ناظر بر استقرار ملکوت الله بر بسیط زمین است که در آن کل بشریت به مرحله بلوغ و کمال نائل می‌شود و آینه تمام‌نمای عوالم و ارزش‌های روحانی می‌گردد. از جهت دیگر استقرار این نظم مستلزم ارزش‌های علمی و مشروعات مادی است که ثمره تکامل فکری و تحولات علمی می‌باشد.

پس نظم نوین جهانی هرچند که واقعی‌تری جدید در سیر تکامل انسان است ولی ریشه‌های آن را باید در تاریخ اندیشه و تحولات روحانی و فلسفی و علمی جست‌وجو کرد که از نظر روحانی این نظم بر اساس شرایع قبل استوار است و از نظر علمی و فلسفی بر سیر تکامل فکر و اندیشه انسان. در هر ظهور کلی الهی حقائق کهن در قالب نوین و مطابق مقتضیات فرهنگی هر عصر جلوه‌گر می‌شود. متقابلاً ذهن انسان نیز قادر می‌شود تا حقائق کهن علمی را به صورت انگاره‌های نوین تنظیم و ترتیب دهد و شناسائی دقیق‌تری را از ماهیت روابط طبیعی تحقق بخشد. پس عرفان مذهبی و شناسائی علمی به اشتراک مساعی می‌پردازند تا جامعه بشری را تجدید حیات بخشند و نظم نوینی را استوار سازند. هر تمدن جامعی از چنین ترکیبی تشکیل و سازمان یافته است. هر بار که تمدن از جلوه روحانیت و یا شناسائی علمی بی‌نصیب مانده علائم بحران در آن ظاهر شده و متعاقباً به تدنی و اضمحلال معطوف گشته است. برای درک مشخصات و تعینات نظم نوین جهانی نیز دارا بودن چنین دیدگاه تکاملی و تاریخی ضروری است. بایستی تمامیت تاریخ و کلیت جلوه‌های الهی و علمی را در کنار هم گذاشت تا تصویر دقیقی از نظم در حال ظهور پیدا کرد. بدون چنین دیدگاه تاریخی نظم نوین جهانی به صورت یک معمای لاینحل در می‌آید. همان طور که رشد هر سیستم ارگانیکی در مسیر زمان جاری است نظم ارگانیکی بهائی نیز همچون جریانی سیال گذشته را به آینده پیوند می‌زند و تصویری یکدست و یک‌پارچه از تحولات تاریخ به دست می‌دهد. در تاریخ علم به نحو روشن این جریان تکاملی را می‌توان مشاهده کرد. مفاهیم علمی در قالب ابتدائی آن تصویری محدود و نارسا از روابط ضروری حاکم بر حقائق اشیا به دست می‌دهد ولی همان تصویر محدود و نارسا زمینه‌ای می‌شود تا تئوری جامع‌تری در ذهن علماء و دانشمندان نقش بندد. نظریات ارسطو که پایه مفاهیم و تفکرات علمی را در غرب گذاشت برای قرن‌ها از اعتبار برخوردار بود و در قرون وسطی با آمیزش با الهیات مسیحی سیستم فکری جامعی را پایه گذاشت. این نظریات با تحولات علمی دوران رنسانس و سرانجام در نظریات نیوتن اعتبار علمی خود را از دست داد ولی باید گفت که نظریات نیوتن صورت تکامل یافته آراء و عقائد ارسطو بود، به همان ترتیب که فیزیک جدید جلوه کمال یافته نظریات نیوتن است.

اشاره‌ای به اندیشه‌های فلسفی و علمی در غرب ما را در درک واقعیت ارگانیک تحولات فکری یاری می‌رساند.

نیم‌نگاهی به تحولات فلسفی و علمی در غرب

در غرب اولین نشانه‌های تحقیقات جدی و سازمان‌یافته در مورد کشف قوانین حاکم بر نظام گیتی در یونان در حدود شش صد سال قبل از میلاد مسیح آغاز شد. فلاسفه یونان معتقد بودند که اشیاء و جریانات طبیعی از روحی برخوردارند که جلوه‌ای جزئی از روح ماوراء طبیعی حاکم بر کل عالم وجود می‌باشد. ریاضیات و ستاره‌شناسی از جمله علمی محسوب می‌شدند که اسرار وجود را مکتشف می‌سازند. ارسطو (Aristotle) که روش مطالعه تجربی و منطق او پایه‌گذار تفکرات علمی شد عقائدی را در مورد نظام عالم مطرح ساخت که در سراسر قرون وسطی و تا زمان رنسانس بر آراء و اندیشه‌های مذهبی - فلسفی و علمی حاکم بود. بر اساس تفکرات ارسطو خالق و یا محرک اولیه عالم آسمان‌ها و زمین را به وجود آورده و حرکتی ابدی به سمت کمال را در آنها جاری ساخته است. خورشید و ماه و ستارگان و سایر اجرام فلکی در هشت حوزه‌ی کروی بلورین به گرد زمین که مرکز عالم است در گردشند. مابین این اجرام فضای خالی و تهی نیست بلکه وجود خالق همه چیز را در بر گرفته و فواصل اشیاء از قوه الهی مملو و سرشار گردیده. ارسطو معتقد بود که همه اشیاء و پدیده‌های عالم چه در صور جمادی و چه در جلوه‌های حیاتی از قوانین کلی و نظم جهان‌شمولی اطاعت می‌کنند و به سمت مقصد و سرنوشت معینی در جریانند که به دست خالق عالم و یا علت العلل همه موجودات در آنها به ودیعه گذاشته شده است. هر شیئی در حرکت است تا جا و رتبه مخصوص خود را در دوائر وجود مشخص سازد و چون مکان خود را یافت ساکن می‌ماند تا زمانی که نیروئی خارجی او را به حرکت بیندازد. مثلاً چون سنگی را پرتاب می‌کنیم به هر حال به زمین باز می‌گردد تا حالت طبیعی بی‌حرکتش را دوباره به دست آورد. ارسطو مابین زمین و اجرام بلورین آسمانی تفاوت می‌گذاشت. او باور داشت که طبیعت این دو از یکدیگر جداست. آسمان‌ها کامل و بی‌تغییر هستند اما زمین متغیّر و محکوم به تحلیل و زوال است. در آسمان‌ها حرکت به صورت دوائر می‌باشد که خود نشانه‌ای از کمال است ولی در زمین حرکت به صورت خطوط مستقیم است چرا که حالت طبیعی وجود مادی سکون و تعطیل است. ارسطو معتقد بود که قلمرو فیزیکی اشیاء کمال خود را در متافیزیک می‌جوید. و همین سیر کمالی موجد حرکت اجسام می‌شود. در حقیقت دنیای ماوراء طبیعی ارسطو ریشه در دنیای طبیعی دارد. یعنی در عالم طبیعت ماده اولیه بی‌صورت دارای قوه مکونه و یا انرژی بالقوه‌ای است که صور مختلفه متعالیه وجود در آن موجود است و این نیروی درونی که از ماده به روح و از طبیعت به ماوراء طبیعت و از زمین به سمت آسمان‌ها معطوف است عامل حرکت اشیاء و موجودات می‌گردد.

در قرون وسطی جهان‌بینی ارسطو با اندیشه مسیحی از در سازش و دوستی درآمد. در حقیقت فلسفه ارسطو مبنای فکری و علمی الهیات مسیحی شد. مسیحیت جدائی زمین و آسمان‌ها را با

آغوش باز پذیرفت چه که زمین و عناصر ناسوتی که از نقص ذاتی برخوردارند نمی‌توانند با کمال آسمان‌ها ترکیب شوند. در عین حال نفس این فرضیه که دوائر آسمانی به گرد زمین در دوران قدرت و نفوذ اصحاب کلیسا را از دیدگاه الهی و فلسفی توجیه می‌کرد. از این رو دوائر فلک ارسطویی با طبقات بهشت مسیحی تطابق پیدا کرد و اساس نظام مذهبی و فلسفی و علمی جامعی شد که تأثیر و نفوذ خود را تا قرن هجدهم حفظ کرد.

آنچه که از نفوذ فلسفه ارسطو کاست مطالعات و مشاهداتی بود که با ظهور تحولات فکری عهد رنسانس پایه تصورات کهن را در مورد نظام گیتی متزلزل ساخت. از جمله افرادی که با تحقیقات تجربی خود به رشد اندیشه‌های نوین دامن زدند ریاضی‌دان لهستانی کپرنیک (Nicolaus Copernicus) بود. وی در سال ۱۵۴۳ میلادی اعلام داشت که زمین مرکز عالم نیست بلکه خورشید از مرکزیت برخوردار است و زمین مثل سایر کرات به گرد خورشید در حرکت است. چنین نظریه‌ای با جهان‌بینی ارسطو مغایرت داشت و فلسفه اسکولاستیکی مسیحی را نیز مستقیماً به مبارزه می‌طلبد. همچنین جیوردانو برونو (Giordano Bruno) راهب و فیلسوف ایتالیایی در سال ۱۵۸۴ به تأیید عقائد کپرنیک پرداخت و با استفاده از استنتاجات فلسفی و به کارگیری مدل‌های ریاضی به این حقیقت دست یافت که خورشیدهای بی‌شماری موجودند که به دور آنها تعداد بی‌نهایتی از کرات همچون کره زمین در حرکتند. نظریات علمی و اندیشه‌های سیاسی برونو در دوران تفتیش عقائد سرش را بر باد داد. او را به جرم کفر محکوم به مرگ ساختند و در سال ۱۶۰۰ سوزانده‌اند. اما جریان تحولات فکری نمی‌توانست از حرکت باز ماند. هنگامی که گالیله (Galileo Galilei) با تلسکوپ به مشاهده مستقیم آسمان‌ها پرداخت و آراء کپرنیک و برونو را تأیید کرد دیگر توقف رشد توفنده نظریات جدید به سختی امکان‌پذیر بود. گالیله را می‌توان اولین دانشمندی دانست که نظریاتش را بر مشاهدات تجربی استوار ساخت. تا آن زمان نظریات علمی صرفاً بر مبنای تفکرات ذهنی و مجرد شکل می‌گرفت. فقدان تجربه و آزمایش فلسفه را از واقعیت تجربی عالم جدا می‌ساخت. با تجربه گالیله به مرور بنیان تفکرات فلسفی جهت خود را تغییر داد و از مدار تجسمات درونی به حوزه مشاهدات برونی کشیده شد. نظریات جدید نه تنها مدار فلسفی را متغیر ساخت بلکه به صورتی جدی الهیات مسیحی را مورد سؤال قرار داد. دیگر جهان‌بینی مسیحی نمی‌توانست ماده زمین و جوهر آسمان را از دو مقوله مجزا محسوب دارد چه که معلوم شد تمامیت عالم از ماده واحدی تشکیل شده و قوانین حاکم بر روابط پدیده‌ها و حرکت اشیاء چه در زمین و چه در آسمان یکسان می‌باشد. عواقب سیاسی و اجتماعی این نظریات نیز پایه‌های قدرت کلیسا را دچار تزلزل و اضطراب می‌ساخت و همان طور که می‌دانیم گالیله نیز مورد سوء ظن و غضب و توییح و تنبیه بساط تفتیش عقائد قرار گرفت.

تجربیات گالیله و مشاهدات ستاره‌شناس دانمارکی تیکو براهه (Tycho Brahe) و مطالعات دانشمند آلمانی یوهان کپلر (Johannes Kepler) و فلسفه دکارت (René Descartes) زمینه را برای رشد یک انقلاب علمی آماده ساخت. در قرن هجدهم نظریات نیوتن (Isaac Newton)

تحولات فکری را به نوعی بنیادی منقلب ساخت. نیوتن جنبه‌های نظری و تجزیه و تحلیل‌های ریاضی و مشاهدات تجربی را در هم آمیخت و قوانین حرکت و جاذبه را در یک چهارچوب جدید فکری به صورتی مرتبط و موزون در کنار هم قرار داد. نیوتن با دقت ریاضی ثابت کرد که اجسام در منظومه شمسی تابع قوانین حرکت و جاذبه عمومی می‌باشند. نظریات نیوتن که جانشین عقائد ارسطو شد برای مدت دوستانه سال با قاطعیت علمی و منطق فلسفی و مشاهدات تجربی به عنوان تنها روش شناخت علمی عالم به کار گرفته شد. در جهان‌بینی نیوتنی فضا واقعی مطلق و بدون تغییر است که بی توجه به عوامل خارجی و یا آنچه در آن صورت می‌گیرد مطلقیت خود را حفظ می‌کند. بعد زمان نیز واقعیت مطلق است که در ماورای عالم ماده و پدیده‌های مادی از گذشته به آینده در جریان است. عالم از اجزاء جامد محکم و فناپذیری تشکیل شده که عناصر اولیه اجسام و اشیاء را تشکیل می‌دهد. این اجزاء را می‌توان به تعریف اتم در تئوری اتمی تشبیه کرد با این تفاوت که نیوتن باور داشت همه اجزاء و یا اتم‌های تشکیل‌دهنده عالم از ماده واحد و یگانه‌ای به وجود آمده‌اند. آنچه که اجزاء جهان را به حرکت می‌اندازد نیروی جاذبه است که به صورت متقابل مابین اجسام عمل می‌کند و موجب انتظام گیتی می‌شود. تأثیر نیروی جاذبه بر اجسام که با فرمول‌های ریاضی توضیح داده شد اساس مکانیک نیوتنی را تشکیل می‌دهد. نظریات نیوتن دنیائی را ترسیم می‌کرد که قوانین لایتنی طبیعت بر آن فرمانرواست. جهان همچون ماشین عظیمی است که تمام اجزاء متشکله آن به صورت ساعت تنظیم شده و با نظم و دقت از پیش تعیین شده‌ای در حال حرکت است. هرآنچه که رخ می‌دهد علت مشخصی دارد که تمام جزئیات آن می‌تواند در حوزه شناسائی انسان قرار گیرد. دنیای مادی و تفکر به دو قلمرو مجزا متعلقند و تحولات مادی فارغ از نفوذ قوه ادراک و شناسائی تحقق می‌پذیرند.

شناخت علمی جریانی متغیر و پویاست. زمانی که انسان تصور می‌کرد علم به تسخیر طبیعت پرداخته و قوانین لایتنی عالم را کشف کرده است زمزمه‌های تازه‌ای یک بار دیگر از جانب علمای فیزیک یقین و اطمینان علمی و فلسفی را دچار تزلزل ساخت. تحولات فکری انقلابی عجیب در مطالعه علمی روابط وجود ایجاد کرد و انسان در آستانه رستاخیز و تکامل قرار گرفت. از نیمه دوم قرن نوزدهم تحولات فکری و یافته‌های علمی جهان‌بینی مکانیکی نیوتن را مورد سؤال قرار داد. تئوری داروین (Charles Darwin) که به دنیائی اشاره می‌کرد که در حال دگرگونی و تکامل است با دنیای مکانیکی نیوتن متضاد بود. از طرف دیگر قوانین ترمودینامیک دریچه تازه‌ای را در فیزیک جدید گشود.

با آغاز قرن بیستم دو نظریه علمی در فیزیک یعنی تئوری کوانتم و تئوری نسبیت انشتین پایه و اساس فیزیک جدید را ریختند و تصورات انسان را از ماهیت هستی به طرز بنیانی منقلب ساختند. فیزیک کوانتم در نیمه اول قرن بیستم توسط دانشمندانی نظیر ماکس پلانک (Max Planck)، آلبرت انشتین (Albert Einstein)، ورنر هایزنبرگ (Werner Heisenberg)، اروین شرودینگر (Erwin Schrödinger) و کسان دیگر عنوان شد و تمام نظریات پیشین را در مورد فضا، زمان، ماده و اجسام

و روابط علت و معلولی دگرگون ساخت. و از همه جالب تر این بود که علمای فیزیک و دانشمندان طراز اول فیزیک کوانتم سؤالات و مسائلی را مطرح کردند که تا آن زمان تنها در حوزه الهیات و فلسفه طرح گشته بود. سؤالاتی که همواره مابین دو دیدگاه فکری یعنی دیدگاه ذهنی‌گرایی و دیدگاه عینی‌گرایی معلق مانده بود.

فیزیک جدید از دو سو به تعمیم جهان‌بینی بشر پرداخت. از یک سو با نفوذ به عمق کوچک‌ترین ذرات مادی عالم یعنی اتم‌ها و از سوی دیگر با نگاه به بزرگ‌ترین ترکیبات مادی عالم یعنی کرات و ستارگان و کهکشان‌ها. و در هر سو قوانینی را مشاهده کرد که با فیزیک نیوتن مغایرت داشت. فیزیک جدید مشاهده کرد که چون از هر دو سو از واقعیت عادی و روزمره فاصله می‌گیریم رفتار ترکیبات مادی دچار دگرگونی می‌شود. مثل نقاشی معروفی که در کتب روانشناسی بسیار مورد استفاده قرار گرفته و در آن از زاویه‌ای دختری جوان و از زاویه دیگر زنی سالمند را می‌توان مشاهده کرد. به همین ترتیب نیز چون به واقعیات روزمره نظر افکنیم قوانین کلاسیک فیزیک را در کار می‌بینیم و چون به عالم ذرات نظر اندازیم قوانین فیزیک کوانتم را مشاهده خواهیم کرد.

بعضی از نتایج مهم فیزیک جدید را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- فیزیک کوانتم واقعیت ماده را مورد تردید قرار داد. در سطح اتمی ماده از حیاتی اسرارآمیز برخوردار می‌گردد و بیشتر شبیه عالم ارواح می‌شود تا واقعیت محسوس و محکم و جامد نیوتن از تعریف ماده. شرویدینگر که به خاطر تحقیقاتش در فیزیک کوانتم برندهٔ جایزهٔ نوبل شد با قاطعیت می‌نویسد: «من بدون اندک تردیدی با صراحت اعلام می‌کنم که قبول وجود عالم مادی پذیرش اسرارآمیز و ماوراء الطبیعه است. قوهٔ شناسائی است که موجب ظهور و بروز عالم می‌شود. جهان مرکب از عناصر تفکر و ادراک است.»^۱ اکثر پیش‌قراولان فیزیک جدید نلس بور (Niels Bohr)، ولفگانگ پالی (Wolfgang Pauli)، اروین شرویدینگر، ورنر هایزنبرگ، پاسکوال جوردان (Pascual Jordan)، یوجنی ویگنر (Eugene Wigner)، آلبرت انشتین، سر جیمز جینز (Sir James Jeans)، ماکس پلانک و سر آرتور ادینگتن (Sir Arthur Eddington) مفضلاً در مسائل ماوراء طبیعی، جنبه‌های اسرارآمیز هستی، فلسفه و تاریخ علم، رابطهٔ ذهن و عالم مادی، و توافق علم و دین آثار جاویدان از خود به یادگار گذاشته‌اند. آنچه که در آثار این علماء مشترک می‌باشد اولویت معقولات بر محسوسات در نظم عالم هستی است. تحولات علمی جدید مفهوم ماده و تبیینات مادی عالم را مورد سؤال قرار داد و فیزیک جدیدی را پایه‌ریزی کرد که مبتنی بر مفهوم نیرو است که به عنوان مادهٔ حواس ما را متأثر می‌سازد. فیزیک جدید با صراحت اعلام کرد که دخالت قوهٔ ادراک در جریان شناسائی ضروری است تا حالت نامعلوم و شبح‌گونهٔ ذرات اتمی به واقعیت آشکار و ملموس تبدیل گردد.

۲- فیزیک جدید از تعریف عالم بر مبنای دوگانگی عین و ذهن و یا دنیای برونی و دنیای درونی و یا عالم مادی و قوهٔ تفکر چشم پوشید. دنیا را نمی‌توان به عوالم مستقل غیب و شهود تقسیم کرد. همهٔ عوالم و ارکان وجود در رابطهٔ متقابل و اجزاء یک کلیت واحد می‌باشند. ماده و ستارگان و

کهکشانشان‌ها که ما را احاطه کرده‌اند از وحدتی اساسی برخوردارند. چون به جهان نظاره می‌کنیم درمی‌یابیم که جهان ذرات خرد و دنیای اشیای کلان موضوع واحدی را تشکیل می‌دهند و خبر از یگانگی وجود می‌دهند. فیزیک جدید به اصل عدم قطعیت در مشاهده ذرات اتمی اشاره کرد و تنها چاره‌رہائی از دوگانگی فکری را در مکملیت هر دو جنبه واقعیت دید که بر حواس ما تأثیر می‌گذارند.

۳- علم تا مرحله فیزیک جدید باور داشت که قادر به درک و شناسایی عالم است. اعتقاد بر آن بود که چون اسباب و ابزار پیچیده‌تری اختراع گردد علم قادر به نفوذ در قلمرو هر ناشناخته‌ای می‌باشد. ولی فیزیک جدید امکان کشف کامل واقعیت عالم را مورد سؤال قرار داد. تحقیقات تجربی در ذرات اتمی دانشمندان را با پدیده اسرارآمیزی رو به رو ساخت. واقعیت هستی بیشتر به صورت هوای گرگ و میش سحر مشاهده شد تا به صورت مطلق تعاقب روز و شب. دانشمندان دریافتند که قادر به نفوذ به کنه واقعیت هستی نیستند و روش تفکر و زبان علمیشان قادر نیست که به توضیح تمامیت واقعیت تجربی پردازد. فیزیک کوانتم تنها می‌توانست زبان مجرد ریاضی را به کار گیرد تا پیچیدگی قضایایش را توضیح دهد چرا که به زبان معمولی که بر تجربیات روزمره استوار است واقعیت کوانتم به صورتی عجیب جلوه می‌کند.

۴- فیزیک جدید مفاهیم مطلق زمان و مکان را از اعتبار انداخت. مفهوم سنتی مکان سه بُعدی و زمان به عنوان عاملی مجزا مورد تجدید نظر قرار گرفت. زمان و مکان در یک حوزه چهاربُعدی به یکدیگر پیوستند. زمان و مکان تنها مفاهیمی تلقی شدند که برای بیان پویائی و حرکت اشیاء به کار می‌روند. یعنی زمان و مکان جلوه‌های نسبی یک واقعیت یگانه می‌باشند که در تکاپوی هستی به یکدیگر می‌پیوندند و در یکدیگر جاری می‌شوند. مهم‌ترین تحوّل فکری فیزیک جدید آن بود که حجم اجسام در عوض توده‌ای از ماده به نوعی از انرژی پویا و پرتکاپو تعبیر گشت. نظریات جدید در مورد زمان و مکان به قدری تحوّل‌ساز و بنیادی بود که تمامیت شناخت علمی از روابط ضروریّه حاکم بر طبیعت را دچار دگرگونی و تعدیل ساخت.

۵- تحوّلات علمی جدید دیدگاهی تکامل‌گرا و معطوف به نظم را در نظام گیتی می‌جوید. طبیعت را نتیجه اتفاقی یک سلسله جریانات بی‌معنی و بی‌هدف نمی‌داند بلکه نظم مشخصی را در تکامل عالم می‌بیند که از مراحل ابتدائی به سوی مدارج پیچیده‌تر و ترکیبات کامل‌تر در حال حرکت است. در میان انبوه گسستگی‌ها و اتفاقات و صور تصادفی نظم و ترتیبی در ترکیب و ساختمان عالم نوشته شده که قادر است تمام تاریخ عالم را روشن کند.

تحوّلات فکری تجربی و تبیینات فلسفی مادی

تا قرن نوزدهم مدل مکانیکی نیوتن سایر شاخه‌های علوم و تحوّلات فکری و روش‌های مطالعه را زیر نفوذ خود داشت. همزمان با بسط دامنه نفوذ نظریات گالیله و کپلر و برونو و نیوتن تحوّلات علمی بیشتر و بیشتر به سمت تجربه‌گرایی معطوف شد و در قرن نوزدهم با استنتاجات فلسفی مادی به

صورت یک ایدئولوژی فکری پرهیمنه ظاهر شد.

همان طور که اشاره کردیم مطالعات دانشمندان دورهٔ رنسانس بر مطالعات نظری و منطقی و مدل‌های ریاضی استوار بود و به مرور به سمت مطالعات تجربی و مشاهده‌ای و آزمایشی کشیده شد. تلسکوپ گالیله در حقیقت دروازهٔ جدیدی را در شاهراه تمدن و علوم گشود و برای اولین بار انسان قادر شد انگاره‌های ذهنی‌اش را مستقیماً با مشاهدات عینی مورد آزمایش و امتحان قرار دهد. روش مطالعات تجربی در نظریات نیوتن بیشتر مورد تأیید قرار گرفت. این تحوّل در مطالعات فلسفی متفکرانی چون دیوید هیوم (David Hume) و اگوست کونت (August Comte) جلوهٔ شدیدی یافت و دامنهٔ تسلّطش بر مطالعات فلسفی و علمی افزوده گشت تا جایی که به عنوان تنها روش شناخت مقبولیت وسیع یافت. هیوم برای تجربیات حسی اهمیت فراوان قائل شد و مطالعهٔ تجربی را از حوزهٔ فیزیک خارج ساخت و به سایر شاخه‌های علوم منتقل کرد. کونت نیز مشاهدات حسی و مطالعات علمی و تجربی را غایت تحوّلات فکری انسان دانست.

قابل توجه این است که یک نظر اجمالی به عقائد پیش‌فراوان علمی دوران رنسانس و بعد از آن و به خصوص آراء و عقائد نیوتن به خوبی نشان می‌دهد که ایشان عمیقاً به جنبه‌های معنوی هستی معتقد بوده و تمایلات عرفانی شدیدی داشتند. اما آراء فلسفی که از بطن نظریات علمی ایشان متولّد شد با تأکید بر لزومیت مطالعات حسی آغاز شد و به مرور به جایی رسید که تمام جنبه‌های معنوی و ذهنی عالم را یا به کلی منکر شد و نتیجهٔ فعل و انفعالات مادی دانست و یا یکسره از مطالعهٔ آنها دست کشید و اعلام کرد که مطالعات ذهنی قاعدتاً نمی‌تواند علمی باشد و لذا تنها الهیون و یا فلاسفهٔ خیال‌پرست می‌توانند در مورد آنها خیال‌پردازی کنند.

مادی‌گرایی فلسفی مبنایی مادی برای عالم قائل می‌شود و جنبه‌های ذهنی حیات را نتایج فرعی تحوّل و تکامل مادهٔ محسوب می‌دارد و استدلال می‌کند که تنها روش حسی به یقین علمی می‌انجامد. نمی‌توان گفت که مادی‌گرایی فلسفی منتج از روش تجربی است بلکه تفکرات مادی فرض اول را بر اصالت مادهٔ می‌گذارد و سپس استدلال می‌کند که تنها روش اکتشاف حقائق عالم مشاهدات حسی و مطالعات تجربی است. چون عالم مادی است شناخت حقیقی از طریق شناخت حسی حاصل می‌شود. آنچه از این حوزه خارج شود قاعدتاً غیرعلمی و از مقولهٔ اوهام و خیالات است. مادی‌گرایی مذهب و روحانیت و مفاهیمی از این قبیل را از مقولهٔ باورهای غیرعلمی می‌داند که انسان در ذهن خود ساخته و پرداخته تا پاسخ‌گویی نیاز طبیعی‌اش به دانستن و اکتشافات باشد. اما انسان نوین که به سلاح اندیشهٔ علمی مجهز است نیازمند این اوهام نیست. می‌تواند با روش علمی به اکتشاف ناشناخته‌ها پردازد و درک حقائق اشیا کند. هرچه از میزان ناشناخته‌ها کم‌تر شود انسان بال و پر وسیع‌تری می‌یابد تا در افق‌های وسیع دانش مرغ اندیشه‌اش را پرواز دهد و در مدارج تحوّل و تکامل ارتقاء یابد.

روش مشاهده‌ای تنها روشی است که ناشناخته‌ها را از دنیای اسرار به دنیای حقائق شناخته‌شده می‌آورد. پس شناخت مترادف تجربهٔ حسی است. اگر حس نشود پس شناخت صورت نگرفته و

ناشناخته‌ها همچنان در حجاب اسرار پنهان مانده‌اند.

پیدایش و تحوّل روش مشاهده‌ای و اعتبار ملاحظات حسّی در حقیقت یک واقعیت الزامی تاریخی بود که همگام با تحولات فکری و علمی و ادبی در اروپا رونق گرفت. آن را یک واقعیت تاریخی می‌نامیم چراکه نتیجه غیرقابل اجتناب اندیشه متحوّل انسان بود که در ارتباط متقابلش با محیط پیوسته روش‌های تازه‌تری را در شناخت عالم و روابط حاکم بر پدیده‌ها می‌جوید.

استفاده از روش تجربی تنها در مطالعات فیزیکی باقی نماند بلکه به طرز وسیع در بیولوژی (علم الحیوة) و روانشناسی و علوم اجتماعی نیز به کار گرفته شد. در بیولوژی و روانشناسی و اقتصاد استفاده از روش علمی موجب شد که این علوم به صورت مستقل رشد کنند و کوله‌بار فلسفی و ملاحظات مذهبی را بر زمین گذارند. هرگونه پیش‌درآمد فکری به کنار گذاشته شد و کتاب طبیعت با روشکافی مورد مطالعات تجربی قرار گرفت. ذهنیات و مجردات صورت تعمیم یافته تأثیرات طبیعی و مادی فرض شد. واقعیات ذهنی انسان از قبیل قوه تفکر به صورتی تقلیلی به تحقیق در عمل‌کرد مغز و سیستم اعصاب معطوف گردید. این فکر در اذهان فلاسفه تمکن یافت که انسان نتیجه تکاملی جریان انتخاب طبیعی است. یعنی چون انواع موجودات به جهت تنازع بقا به رقابت با یکدیگر می‌پردازند برخی تنوعات و اختلافاتی که در ترکیب و ساختمان موجودات زنده موجود است به جهت بقای انطباق سودمند و نافع می‌افتد و در جریان تکامل منجر به ایجاد نوع تازه‌ای از موجودات می‌شود. انسان نیز یک پدیده تصادفی در تکامل طبیعی بوده و تفاوت نوعی مابین انسان و حیوان نیست.

نظریات مادی و نفوذ مطالعات حسّی از حوزه بیولوژی فراتر رفت و به قلمرو روانشناسی وارد شد. روانشناسی تا انقلاب علمی نیوتن همچون سایر علوم در حوزه نفوذ فلسفه ارسطو و ملاحظات ماوراء طبیعی مسیحیت قرار داشت. انسان در سلسله مراتب خلقت از جایگاه خاصی برخوردار بود. نفوذ و توسعه روش علمی در مطالعه رفتار انسان و جنبه‌های ذهنی او موجب شد که در قرون نوزده و بیست روانشناسی به صورت علمی مستقل درآید و با نظریه‌ها و آراء جدید به تعبیر رفتار انسان پردازد.

روانشناسی فروید (Sigmund Freud) به جنبه‌های ناخودآگاه درونی پرداخت. روانشناسی رفتاری به مطالعه تأثیرات محیطی تمایل نشان داد و در مجموع اکثر مکاتب روانشناسی بعد از انقلاب علمی با وجود تضادها و اختلافاتشان در این مورد اتفاق نظر داشتند که مطالعه رفتار انسان بایستی از قشری‌گرایی مذهبی و قیود فرهنگی آزاد شود و با روش مطالعه علمی آشتی جوید. بدین صورت روانشناسی به مدد تئوری تکامل رفت و در کنار هم ناقوس مرگ ماوراء الطبیعه را به صدا درآوردند. اما در روانشناسی یک جنبه اساسی طبیعت انسان از پذیرفتن روش مشاهده‌ای سر باز زد و آن جنبه عبارت بود از قوه شناخت و آگاهی که طبیعت ذهنی انسان را تشکیل می‌دهد. روانشناسی در سلسله مراتب دانش و طبقات علوم مابین علوم تربیتی و علوم اجتماعی و انسانی قرار دارد. یعنی یک گام در علوم طبیعی دارد و گام دیگر در علوم انسانی. و این ناشی از دوگانگی طبیعت انسان است که

معمای آن در طول تاریخ همواره علما و فلاسفه را به خود مشغول داشته است. جنبه طبیعی انسان همچون سایر پدیده‌های بیولوژیک قابل مشاهده و آزمایش با روش‌های حسی است اما جنبه ذهنی او نمی‌تواند تنها با روش‌های حسی مورد مطالعه قرار گیرد. روانشناسی در صدد آن برآمد که یافته‌های مادی در مطالعه رفتار حیوان را به رفتار انسان تعمیم دهد. لازمه چنین مطلبی آن بود که از اساس منکر جنبه روحانی و غیرمادی انسان شود و تفاوت نوعی انسان و حیوان را رد کند و متحد طبیعی تئوری تکامل شود. روانشناسی فرض قبلی و پایه استدلال را بر مادیت انسان گذاشت و سپس در صدد تسخیر جنبه‌های ذهنی او برآمد اما روش حسی تنها انعکاسات شرطی را می‌توانست توضیح دهد و لذا معمای فکر و قوای انتزاعی همچنان پابرجا ماند. روانشناسی صلاح را در آن دید که به صورتی محافظه کارانه از کنار این مطلب به آهستگی رد شود و آن را به طور موقتی در اختیار فلاسفه گذارد به امید آنکه آینده علم گره این مشکل را بگشاید و با پیشرفت‌های علمی و فنی در مطالعه مغز و سلسله اعصاب و فعل و انفعالات شیمیایی بدن، سرانجام قوه ادراک نیز به تسخیر علم درآید.

تبیینات مادی از جهان و طبیعت انسان چون بیولوژی و روانشناسی را به قلمرو خود درآورد، به حوزه علوم اجتماعی رسوخ کرد و اقتصاد و تاریخ و جامعه‌شناسی را نیز اساساً تعبیرات مادی بخشید. مثلاً کارل مارکس (Karl Marx) بر اساس ماتریالیسم تاریخی عوامل زیربنائی مادی را محرک تحولات تاریخی دانست. در فلسفه مارکس مادی‌گرایی به اصطلاح زنده با تئوری تکامل هم‌آهنگ شد و سپس از حوزه تفکرات فلسفی به قلمرو عمل تاریخی وارد گشت. اندیشه مادی هیچ‌گاه در طول تاریخ به این صورت تحقق و تحول نیافته بود.

ارتباط تحولات فکری ماتریالیستی با پیدایش نظم نوین جهانی مسأله غامض و هیجان‌انگیزی است که علماء امر بهائی در آینده با دیدگاهی روحانی، علمی و تاریخی به بررسی جامع آن خواهند پرداخت. در حال حاضر تنها می‌توان گفت که این تحولات را نمی‌توان از "مقدرات عظیمه و میزان قضای لایتنهای هستی و وجود" جدا دانست. این تحولات در تنش خلأقه نیروهای مادی و روحانی که در قرن نوزدهم به اوج خود رسید موجب زوال نظام‌های فکری کهنه شد و زمینه را برای احیای نظمی جامع مهیا ساخت. هرچند که فرآیند مادی کردن جهان موجب اختلال وسیع در ساختار عمومی جهان شد اما در جهش اولیه‌اش به صورت یک تحول تاریخی ظاهر شد که واکنشی بود در مقابل خرافه‌گرایی مذهبی. این تحولات اندیشه مذهبی را وادار ساخت تا به مثابه علم تحول را به عنوان زمینه اساسی خود بپذیرد.

مثلاً تئوری تکامل از زاویه‌ای منجر به تبیینات فکری مادی‌گرایانه در مورد پیدایش انسان گشت ولی از طرف دیگر انقلاب فکری جدیدی را موجب شد که تصورات ابتدائی و تفسیرات مذهبی و فلسفی کوتاه‌بینانه را از اعتبار انداخت و تاریخ تحول نوع انسان را به صورتی ارگانیک و پویا مورد مطالعه قرار داد. تصور معنی و مفهوم سیستم‌های ارگانیک بدون تئوری تکامل امکان‌پذیر نمی‌بود. از طرف دیگر روانشناسی علمی مطالعه رفتار انسان را از موهومات و قشری‌گرایی رها ساخت. مثلاً تا قرن هجدهم تصور بر آن بود که بیماران روحی توسط ارواح پلید تسخیر شده‌اند و تنها راه نجات

آنها آن است که سوراخی در جمجمه ایشان ایجاد کنند تا روح شیطان از آن سوراخ خارج شده و فرد بیچاره را رها سازد.

مارکسیسم نیز یکی از جنبش‌های مادی‌گرای قرن نوزدهم است که علناً و عملاً دین و روحانیت را به مبارزه طلبید و تفسیری کاملاً مادی از جهان ارائه داد. ولی همین فلسفه مادی در عین حال قالب‌های قشری چندین هزارساله در مورد روابط بشری و بنیادهای اقتصادی و علل تحوّل جوامع انسانی و ریشه‌های ظلم و ستم اجتماعی و سیاسی را به زیر سؤال کشید و وعده عصر جدیدی را در تاریخ داد. مارکس فلسفه و ایدئولوژی را با تئوری عمل و تحوّل آشتی و تفاهم داد و فلاسفه را به مبارزه طلبید تا در عوض تعبیر و تفسیر دنیا به تغییر و تحوّل آن پردازند. از دیدگاه تاریخی انتقاد او را از مذهب نمی‌توان از جریان زوال و فساد که دامن‌گیر ادیان شده بود جدا دانست. چون عنصر فساد در مذهب متبلور می‌شود نیروهائی متولد می‌شوند که به تخریب و انحلال آن می‌پردازند. دیانت چون خلّاقیت خود را از دست می‌دهد عامل تخدیر افکار و احساسات می‌شود و بایستی بر اساس قانون لایتغیر حیات و ممات احیا شود.

به همان ترتیب وقتی نیچه (Friedrich Nietzsche) مرگ خدا را اعلام کرد شاید بتوان گفت که اشاره او به مرگ خدای زائیده خیال و توهم بود. نیچه از طرفی مفهوم سنتی خدا را به مبارزه طلبید و از طرف دیگر به وجهی بی‌گونه از "رجعت" سخن به میان آورد. پیام او هم طغیان بر علیه خدا بود و هم مرگ خدا را با اضطراب و وحشت جنون مترادف می‌دانست.

تحولات فکری قرن نوزدهم جلوه‌ای از بحران روحانی عصر جدید بود، عصری که اعلام می‌کرد دوران روحانیت به مفهوم سنتی آن به سر آمده و زمان تحوّل رابطه خدا و بشر فرا رسیده است. حتی در تعریف ماده پدیده‌ای نوین قابل مشاهده بود. یعنی تعریف ماده از یک امر ثابت و مطلق و ازلی خارج شد و مفهومی متغیر و در حال تطوّر پیدا کرد. تعبیر مادی از جنبه‌ای پویا و حیاتی برخوردار گشت و دارای غایت و هدف شد. بسیاری از جهان‌بینی‌های قرن نوزدهم هرچند مقید در عقائد مادی بود مع‌هذا شباهت به آرمان‌های مذهبی داشت و از رستگاری نهائی و تعالی انسان سخن می‌گفت.

نتایج انقلاب تکنولوژیک عصر جدید

تحولات فکری عصر جدید و نضج ارزش‌های علمی موجب اختراعات و اکتشافات علمی و صنعتی شد و به انقلاب تکنولوژیک قرن حاضر انجامید. نتایج این تحوّل بی‌سابقه را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱- اختراعات و اکتشافاتی که منجر به نظم تکنولوژیک معاصر گشت موانع و مرزها را در ارتباطات متقابل بین المللی از هم گسست و زمینه را برای تحقق وحدت عالم انسانی مهیا ساخت. نظم تکنولوژیک معاصر لزوم ذاتی تحولاتی است که بشر خسته و مجروح را در شاهراه تکامل به سوی استقرار مدنیت جهانی هدایت می‌کند. در حقیقت رابطه‌ای متقابل مابین ارزش‌های معنوی امر بهائی و ارزش‌های علمی که پایه نظم تکنولوژیک معاصر را تشکیل می‌دهد برقرار است. بدین

صورت که طلوع امر بهائی محرک رشد ارزش‌های علمی شد. رشد ارزش‌های علمی به استقرار نظم تکنولوژیک انجامید. نظم تکنولوژیک ارتباطات بین‌المللی را در ابعاد سیاسی-اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی افزون ساخت. و افزونی ارتباطات بین‌المللی زمینه را برای قبول ارزش‌های معنوی مدنیت جهان‌شمول بهائی مهیا و در حقیقت اجتناب‌ناپذیر ساخت. تکنولوژی جدید حیات مادی و اداره امور فردی و ناحیه‌ای و ملی انسان را چنان با مصالح بین‌المللی در هم آمیخته که انسان چاره‌ای ندارد جز اینکه ارزش‌های روحانی و اخلاقیش را مطابق مقتضیات جهانی متحد احیا کند.

۲- تکنولوژی همواره ابزار پیشرفت اجتماعی و اقتصادی را فراهم کرده است. انسان چون ابزارسازی را فراگرفت قادر گشت پایه تمدن و فرهنگ مادی را برقرار سازد. کامپیوتر را می‌توان ابزار تکنولوژی جدید دانست. کامپیوتر بیشتر از همه اختراعات و اکتشافات و ابزار فنی در قرون گذشته محرک فکر و مشوق تحول می‌باشد. وسیله‌ای است که مستقیماً فکر انسان را در پرواز در فضاهای نامتناهی علم و شناسائی یاری می‌رساند. از همین روست که بعضی از متفکرین کامپیوتر را جلوه‌ متعالی انقلاب تکنولوژیک می‌دانند که از سه مرحله تاریخی گذشته و به کمال رسیده است. انقلاب تکنولوژیک اول زمانی صورت گرفت که جوامع انسانی ابزار و آلای را اختراع کردند که ایشان را تا حدودی از بند طبیعت رها ساخت و قادر نمود تا به صورت دسته‌جمعی به کشاورزی و دامداری بپردازند. این سیستم تا زمان انقلاب صنعتی به قوت خود باقی بود و اگر هم تحولاتی صورت گرفت آن چنان اساسی نبود که روند تولید و روابط گروه‌های انسانی و محیط طبیعی را دچار انقلاب سازد. انقلاب تکنولوژیک دوم انقلاب صنعتی و تولید ماشینی بود که حیات اقتصادی و اجتماعی را سرعت و پویائی بخشید و تمدن‌های شهری را جایگزین زندگی روستائی کرد. اما در پرتو انقلاب سوم که در قرن حاضر به وجود آمد شبکه ارتباطات الکترونیک همچون سیستم عصبی موجب اشاعه تراوش‌های فکری و فرهنگی شده و جهان به یک ذهن بزرگ اندیشمند شباهت پیدا کرده است. اصولاً در سیر تکاملی انقلابات تکنولوژیک می‌توان جریانی را مشاهده کرد که از ماده به فکر و از محسوس به معقول و از تحولات و نتایج عینی به سمت تحولات و نتایج ذهنی معطوف بوده است.

۳- سومین نتیجه انقلاب تکنولوژیک جدید ذهن انسان را از محدوده جغرافیائی کره ارض رها کرد و متوجه فضاهای لایتناهی عالم هستی ساخت. سفینه‌های جستجوگر فضائی منظومه شمسی را قلمرو کاوش و تحقیق خود ساخته‌اند و دوربین‌های پیشرفته مجهز به کامپیوتر همچون انگیزترین عکس‌ها را از دورترین ابعاد فضای مادی و از جریان تحلیل و ترکیب ستارگان به زمین می‌فرستند. برای اولین بار بشر قادر شده که با مشاهده این پدیده‌ها فرضیاتش را در مورد پیدایش حیات در کره ارض و احتمالاً در سایر منظومه‌ها و کهکشان‌های فضاهای بی‌نهایت عالم به آزمایش گذارد. اکنون دیگر احتمال وجود حیات خارج از کره زمین تنها باور گروه‌های حاشیه‌نشین و دوستداران داستان‌های فضائی نیست بلکه جریان اصلی مطالعات علمی به صورتی جدی این فرضیه را مد نظر قرار داده است. آنتن‌های قوی گوش خود را به سمت فضاها و آسمان‌ها متوجه ساخته تا امواج

صوتی را که احتمالاً توسط موجودات متفکر غیرزمینی به زمین ارسال شده دریافت کنند. به طور خلاصه تکنولوژی جدید انسان زمینی را موجود آسمانی ساخته است. فکر جدید و معنویت جدیدی که در عالم زائیده شده نمی‌تواند با تسخیر کرهٔ ارض به استراحت و سکون پردازد. لازمه‌اش پویائی و تحوّل مداوم است. چون رابطهٔ خلاقهٔ فکر و محیط مادی را در نظر بگیریم پی می‌بریم که فکر محرک بسط دامنهٔ محیط مادی و بسط دامنهٔ محیط مادی به تعالی فکر می‌انجامد. چون این رابطه متقابل است تعالی فکر انسان ایجاب می‌کند که محیط مادی او از محدودهٔ جغرافیائی کرهٔ ارض رها گردد و با ابدیت بی‌متهای فضاهای عالم شهود و هستی همگام شود.

کلام آخر

در مطالعهٔ سیر تحولات فکری مشاهده کردیم که هر نظریهٔ علمی جلوهٔ کمال یافتهٔ نظریات قبلی است و تعریفی جامع‌تر از گذشته از روابط ضروریّهٔ منبث از حقائق اشیا به دست می‌دهد. این جریان را می‌توان به رشد فکری و ذهنی یک فرد تشبیه کرد. مشاهدات یک فرد از واقعیت بیرونی در مرحلهٔ اول مشاهده‌ای کاملاً حسی و ابتدائی است. سپس همین مشاهده مبنای تعاریف کلی‌تر و شناسائی جامع‌تر می‌شود. مثلاً یک کودک شناسائی اولیهٔ اش از برخورد با محیط پیرامونش و مشاهدهٔ اشیا و پدیده‌ها ناشی می‌گردد. در مرحلهٔ بعد شناسائی، کودک همان مفاهیم اولیهٔ را که در حافظه سپرده از طریق تشبیه‌سازی تعمیم می‌بخشد، یعنی مفاهیم قبلی را معانی جدید می‌بخشد و شناسائی خود را به صورتی مداوم اصلاح می‌کند تا با واقعیت تجربیات جدید تطبیق کند. لذا وقتی سخن از تحولات فکری نوین می‌کنیم به این معنی نیست که بایستی گذشته را کاملاً به دور انداخت و طرحی کاملاً نوین را پایه ریخت. چنین تفکری ظاهر تجدیدگرایی دارد ولی در حقیقت تفکری غیر علمی است. می‌توان گفت که پایهٔ تفکرات علمی بر یک مرکز کلی که هدف آن شناسائی حقیقت باشد استوار است. در سیر تکامل اندیشه دوائر متحد‌المركز این شناسائی افزون‌تر گشته ولی نقطهٔ اولیه بر جای خود باقی است. از همین روست که می‌بینیم تحولات فکری جدید هرچند که تصور انسان را از واقعیت هستی کاملاً دگرگون ساخته، در مواردی ناچار به تأیید حقائق و ارزش‌هایی شده که در تفکرات علمی و فلسفی کهن مطرح بوده است. مثلاً برخی از مفاهیم کلی که در آثار ارسطو مطرح شد در فیزیک و بیولوژی و روانشناسی جدید نیز مورد مطالعهٔ مجدد قرار گرفت و اعتبار برخی از جنبه‌های آن به رسمیت شناخته شد. همان طور که دیانت بهائی نیز نظریهٔ ارسطو را در مورد مادهٔ اثیری و عدم خلأ مطلق تأیید می‌کند. مادهٔ اثیری یا به قول قدما مادهٔ افلاک که فقط تظاهرات آن توسط حواس قابل درک است مدت‌های مدید مورد قبول بود و در قرون اخیر پس از ورود فرضیهٔ انشتین کنار گذاشته شد، ولی امر وجود آن را تصدیق می‌کند. حضرت عبداله‌اء می‌فرمایند: «... انوار عبارت از تموّجات مادهٔ اثیری است...»^۲ و نیز می‌فرمایند: «... مادهٔ اثیری که قوایش را در حکمت طبیعیهٔ حرارت و نور [و] کهربا و مغناطیس گویند آن نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه.»^۳

یک نظم متعادل متحد القوی که به صورتی ارگانیک رو به ترقی و پیشرفت است هیچ‌گاه به طور

کامل از گذشته گسسته نمی‌گردد. در مفاهیم فلسفی و علمی مطروحه در آثار بهائی این مطلب روشن است. در قلب این تعالیم یک تمایل درونی و جهت تحوّل‌گرا امر را در مسیر پویائی حیات به جلو می‌برد. این جهت هرچند رو به آینده است ولی تمام گذشته را نیز شامل می‌شود. از این روست که فلسفه بهائی گاه به فلسفه کهن اعتبار می‌دهد و زمانی تحولات فکری عصر جدید را مورد تأیید قرار می‌دهد. مبادی عرفانی را با روش علمی آشتی می‌دهد و تفکرات شرق و غرب را مزوج می‌سازد، چرا که نظم بهائی واحدی است جامع و کامل و ثمره ارگانیک شجره حیات.

همان طور که شناسائی علمی به صورتی ارگانیک تحوّل می‌یابد حقیقت ادیان الهی نیز به صورتی تکاملی ظاهر گشته و در هر ظهور مفاهیم کهن جلوه‌ای جدید یافته و راهبر بشریت به سمت ایجاد مدنیته جهانی گشته است. پس نظم نوین جهانی را نمی‌توان از احکام مسیح و تعالیم اسلام و یا ادیان شرقی منفصل دانست. تحقّق نظم نوین جهانی که دیانت بهائی به عالم آورده است هدف غائی تمام ادیان و شرائع قبل بوده است. این هدف که عامل وحدت آفرین تحولات روحانی می‌باشد به صورت عنصری زنده و پویا در جریان ظهورات متابعه نیروهای بالقوه خود را ظاهر ساخته و زمینه را برای تحقّق چنین نظامی مهیا کرده است. انتظار به ظهور منجی عالم و استقرار ملکوت الهی بر زمین و رستخیز انسان که در تمام ادیان مشترک است مفاهیمی به جهت آرامش خاطر و تسکین قلوب دردمند نبوده بلکه اشاره به تحقّق مدنیته است که جهت و پیکان تحوّل به سوی آینده‌ای را که مقدرات الهی در سرنوشت انسان قرار داده مشخص ساخته است.

تطوّرات روحانی و تحولات فکری و علمی هر دو به صورت ارگانیک رشد می‌کنند و با هم دارای ارتباطات متقابل هستند. نظم نوین جهانی و مدنیته الهی نتیجه ترکیب و کمال این دو جریان می‌باشد. توافق علم و دین در دیانت بهائی نیز اشاره به چنین امتزاجی است که تجدید حیات تمدن منوط و وابسته به آن است.

تحوّل ارگانیک دارای دو جنبه عمومی و خصوصی و یا جمعی و فردی می‌باشد. مثلاً تکامل نوع انسان جنبه عمومی و جمعی تحوّل است و تکامل هر فرد انسان جنبه خصوصی و فردی آن. تحولات روحانی و فکری نیز دارای این دو جنبه می‌باشند. از طرفی حلقات یک جریان متناوب کلی هستند و از طرف دیگر دارای فردیت بوده و هدف و غایت خاص تاریخی دارند. زمان چون بر جنبه عمومی تعلق می‌گیرد به صورت متوالی در هستی جاری می‌شود و چون بر جنبه خصوصی تعلق می‌گیرد به صورت مقاطع زمانی مشاهده می‌شود. پس هر دیانتی از نظر عمومی متصل و وابسته به ادیان گذشته است و در جریان زمان روان است و از نظر خصوصی دیانتی مستقل می‌باشد و قطعه‌ای از زمان را به خود تخصیص می‌دهد. برای درک تحولات روحانی و فکری، انسان نیازمند آن است که این دو جنبه را مکمل یکدیگر بداند چرا که خود انسان نیز نتیجه ترکیب تکامل جمعی و خصوصی می‌باشد. امر بهائی نیز از طرفی ادامه سیر کمالیه ظهورات متابعه است و از طرف دیگر در سال ۱۸۴۴ م. به صورت آئینی مستقل پایه نظم بدیعی را در عالم گذاشت. در مطالعه مقتضیات این سال شواهد متعدّد حاکی از آن است که در این لحظه تاریخی نیروهائی در عالم متولد شد که به طرز عجیب چهره

عالم را دچار تحوّل و انقلاب ساخت. در عین حال در تبیین عظمت و اسرار نهفته در این سال بایستی از تعبیرات مکانیکی پرهیز کرد. نباید تصوّر نمود که تا قبل از ۱۸۴۴ م. عالم نهی از هرگونه تحوّل و دگرگونی بود، چه همان طور که اشاره شد دین و علم هر دو جریان تحوّل خود را بر اساس آراء و اندیشه‌های قبل استوار می‌سازند. نقشه الهی هرچند که جریانی وابسته و ارگانیک و تکاملی است و گذشته و آینده را به یکدیگر پیوند می‌زند، در عین حال به نظر می‌رسد که وقوع تحوّل‌ات روحانی و تاریخی در مقاطع خاصّ زمانی تحقّق می‌یابد و تأخیر در آن حتی اقلّ از آنی ممکن نیست.

هدف خاصّ و تاریخی نظم جهانی بهائی تحقّق وحدت و یگانگی نوع بشر است. تمام تحوّل‌ات فکری که از قرن نوزدهم به بعد آغاز شد از اصل جهانی شدن روابط انسان‌ها نشأت می‌گرفت. ایجاد یک مدنیّت جهانی نیازمند امتزاج ارزش‌های روحانی و تحوّل‌ات فکری و علمی است. همه ادیان آثار و نتایج ثمرات فکری و علمی را با ارزش‌های روحانی منطبق ساخته و آنها را به صورت اهرم تحوّل و پیشرفت مورد استفاده قرار داده‌اند. پس آن چنان که برخی گمان می‌کنند، تمدّن روحانی محدود به جنبه‌های ذهنی و عقائد مجرّد ماوراء طبیعی نیست. تمدّن روحانی به طرز پویا از علم و فلسفه بهره می‌جوید و هر دو را با حقائق روحانی در هم می‌آمیزد و موجب تنویر افکار می‌گردد. در طول تاریخ این تجربه به کرات ثابت شده است. مثلاً مسیحیّت چون بر تمدّن مادی رم غالب آمد دست‌آوردهای علمی و فکری آن تمدّن را با ارزش‌های روحانی احیا کرد و سپس آنها را در ایجاد جامعه‌ای نوین به کار برد.

به همین ترتیب نظم نوین بهائی نیز جنبه‌های ذهنی و روحانی تحوّل را با جنبه‌های عینی و مادی تحوّل آشتی داده و باب عصر جدیدی را در تکامل ارگانیک نوع انسان گشوده است. کدام تحوّل عصر جدید را می‌توان در نظر گرفت که قادر گشته باشد به صورتی "متعادل و متحد القوی" مفاهیم کهن را با شناخت نوین آشتی دهد و اسباب یگانگی فرد و جمع و موجبات وحدت بنیادهای مادی و معنوی را تأسیس کند؟ کدام تحوّل عصر جدید را می‌توان در نظر گرفت که از شرق و زادگاه ارزش‌های معنوی برخیزد ولی با شدّت و حدّت بیشتر در قلب تمدّن و تحوّل‌ات علمی غرب شعله زند؟

یادداشت‌ها

1- Robert G. Jahn and Brenda J. Dunne, *Margins of Reality* (San Diego: Harcourt Brace Jovanovich Publishers, 1987), p. 61.

۲- حضرت عبدالباها، مفاوضات عبدالباها، قاهره، ۱۹۲۰ م، ص ۱۰۶.

۳- همان مأخذ، صص ۶۱-۶۲.

میرزا ابراهیم عکاس باشی نخستین فیلم بردار ایرانی*

فَرخ غفّاری

ابراهیم نخستین سینماگر ایرانی در رجب ۱۲۹۱ ه. ق. / مرداد ۱۲۵۳ ه. ش. / اوت ۱۸۷۴ م. در طهران به دنیا آمد.

پدر او میرزا احمد (متولد ۱۲۶۴ ه. ق. / ۱۸۴۸ م.) مرد صنعتگری بود که از ناصرالدین شاه لقب "صنّیع السلطنه" گرفت. این شخص برای اولین بار به توسط دوست علی خان نظام الدوله برای آموختن فنّ عکاسی به اروپا فرستاده شد. چند سال بعد در حدود ۱۲۹۹ ه. ق. / ۱۸۸۱ م. میرزا احمد به پسر نظام الدوله، دوست محمّد خان معیرالممالک که داماد ناصرالدین شاه بود پیشنهاد سفر دیگری به اروپا کرد و او هم بدون کسب اجازه از شاه "فراراً" به اتفاق میرزا احمد به اروپا رفت.^۱ معیرالممالک در محرم ۱۳۰۲ ه. ق. / نوامبر ۱۸۸۴ م. به طهران برگشت ولی ظاهراً میرزا احمد هفت سال تمام برای فراگرفتن فنون عکاسی، چینی‌سازی و گراور در اروپا ماند. طی این اقامت در شوال ۱۳۰۱ ه. ق. / ژوئیه ۱۸۸۴ م. به عضویت لژ فراماسونری (فراموش‌خانه) "گراند اوریان" فرانسه درآمد. چهار سال بعد به ایران بازگشت و ابراهیم پسر ۱۴ ساله‌اش را برای فراگرفتن عکاسی و گراورسازی با خود به فرنگ برد. سال بعد در ۱۳۰۶ ه. ق. / ۱۸۸۹ م. ناصرالدین شاه برای سومین بار سفری به اروپا انجام داد و در سفرنامه خود چند بار از میرزا ابراهیم با لحن مهربانی سخن می‌گوید.^۲ در اوّل ذی‌حجه ۱۲۹۰ / ژوئیه ۱۸۸۹ م. شاه می‌نویسد: «میرزا احمد عکاس با پسرش که گفته بودیم پاریس حاضر باشد برای خرید عکس و همراهی با عزیزالسلطان [ملیجک] حاضر بود. پسرش آمد پیش

* این مقاله بخشی از سخنرانی آموزنده‌ای است که آقای فرخ غفّاری کارشناس و منقد هنری معروف در باره سینمای ایران در تابستان سال ۱۹۹۶ م. در دوره سالیانه انجمن ادب و هنر (لندگ) ایراد کردند.

عزیزالسلطان. خیلی از ملاقات او عزیزالسلطان خوشوقت گردید. بعد از شام عزیزالسلطان، میرزا احمد و پسرش و آدم‌های عزیزالسلطان رفتند به اکسپوزیسیون [نمایشگاه بین‌المللی پاریس]. چهار روز بعد (۵ ذی‌حجه/۲ اوت) باز شاه می‌نویسد: «عزیزالسلطان اینجا جمعی با خودش دارد و بازی می‌کند. مثل طهران بازی می‌کند. از جمله پسر میرزا احمد است.» می‌بینیم که ابراهیم ۱۵ ساله چقدر با ملیجک عزیز دُر دانه شاه که ۹ سال داشت دوست و نزدیک بود. این علاقه را نیز پس از بازگشت شاه و میرزا احمد و ابراهیم به ایران می‌یابیم. شاه در جلد سوم سفرنامه‌اش می‌نویسد که ضمن گردش به افجه از بیلاقات طهران در ذی‌قعدة ۱۳۰۷ ه. ق. / ژوئیه ۱۸۹۰ م. «عزیزالسلطان رفته بود خانه میرزا احمد عکاس، میرزا احمد اینجا بیلاق آمده و خانه او را پیدا کرده بود. آن زیرها خانه‌ای گرفته و مانده است. عزیزالسلطان هم رفته بود آن زیرها و خانه او را پیدا کرده بود، رفته بود پیش او!»^۳ در مراجعت به ایران میرزا احمد عکاس‌باشی ناصرالدین شد.^۴ احتمالاً در حدود ۱۳۱۰ ه. ق. / ۱۸۹۲ م. میرزا احمد با [حضرت] عبدالبهاء وارد مکتبه شد و به دین بهائی درآمد و لقب "مصور رحمانی" گرفت که بعداً نام خانوادگی تبار او شد.

عکاس‌باشی و آوردن سینما به ایران

در بازگشت به ایران میرزا ابراهیم را نزد مظفرالدین میرزا ولیعهد به تبریز فرستادند و چون در ۱۳۱۳ ه. ق. / ۱۸۹۶ م. مظفرالدین شاه به سلطنت رسید، زیورالسلطان "طلعت السلطنه" خواهر زن خود را به وصلت میرزا ابراهیم درآورد و طبق فرمانی به تاریخ جمادی الثانی ۱۳۱۵ ه. ق. / آبان ۱۲۷۶ ه. ش. / نوامبر ۱۸۹۷ م. لقب "عکاس‌باشی" را به او بخشید.

مظفرالدین شاه در ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ ه. ق. / ۱۲۷۹ ه. ش. / ۱۹۰۰ م. نخستین سفر فرنگ خود را آغاز کرد و در میان "ملتزمین رکاب" میرزا احمد صنیع السلطنه و پسرش میرزا ابراهیم عکاس‌باشی را همراه خود برد. تعداد زیادی از عکس‌های این سفرنامه از میرزا ابراهیم است.^۵ در اینجا من با کنار گذاشتن مطالب دیگر این کتاب که با نثر خاص و رسم الخط آن زمان و غلط‌های زیادی نوشته شده، فقط به نکات مربوط به برخوردهای اولی ایرانیان با سینما و آوردن آن دستگاه به ایران می‌پردازم.

قصد عمده شاه از سفر دیدن نمایشگاه بین‌المللی پاریس (اکسپوزیسیون) و استفاده از آب‌های معدنی فرانسه در شهر کنترکسویل بود. به تاریخ ۳ ربیع الاول ۱۳۱۸ ه. ق. / ۱۰ تیر ۱۲۷۹ ه. ش. / ۱ ژوئیه ۱۹۰۰ م. در سفرنامه می‌آید: «بعد از ناهار میرزا ابراهیم عکاس‌باشی را خواسته فرمودیم به پاریس برود و پاره دستورالعمل‌ها به او داده شد که چند عدد دوربین عکاسی ابداع نماید.»^۶ میرزا ابراهیم هم ظاهراً با پدرش صنیع السلطنه ترتیب کار را می‌دهد و چند روز بعد به کنترکسویل برمی‌گردد. به تاریخ ۱۰ ربیع الاول ۱۳۱۸ ه. ق. / ۱۷ تیر ۱۲۷۹ ه. ش. / ۸ ژوئیه ۱۹۰۰ م. در سفرنامه نوشته شده:

«طرف عصر به عکاس‌باشی فرمودیم آن شخص که به توسط صنیع السلطنه از پاریس

«سینموفتگراف» و «لان‌ترماژیک» آورده است اسباب مزبور را حاضر کند که ملاحظه نمائیم. رفتند نزدیک غروب او را حاضر کردند. رفتیم به محلی که نزدیک مهمانخانه است که نوک‌های ما در آنجا شام و ناهار می‌خورند. نشستیم، اطاق را تاریک کردند. هر دو اسباب را تماشا کردیم. بسیار چیز خوبی است. اغلب امکنه اکسپوزیسیون را به طوری در عکس به شخص تماشا می‌دهد و مجسم می‌نماید که محل کمال تعجب و حیرت است. اکثر دورنماها و عمارات «اکسپوزیسیون» و حالت باریدن باران و رودخانه سن و غیره و غیره را در شهر پاریس دیدیم و به عکاس‌باشی فرمودیم که همه آن دستگاه را ابتیاع نماید.^۷

غلط‌های معمولی سبک فارسی سفرنامه و اشتباه نوشتن «سینموفتگراف» به جای «سینماتوگراف» و «لان‌ترماژیک» به جای «لان‌ترن‌ماژیک» برکنار، این متن شگفتی و حیرت شاه و اطرافیان را در برابر نمایش فیلم یعنی تصاویر متحرک که تا آن زمان ندیده بودند به خوبی نشان می‌دهد، خاصه حالت باریدن باران و مسیر روان رودخانه یعنی آنچه سینمای متحرک را از عکس‌های بی‌حرکت سابق متمایز می‌سازد. سند دیگری از همین نمایش اول موجود است. علی‌خان ظهیرالدوله مردی وارسته و آزادی‌خواه و عارف که خود از ایل قاجار بود، از میان همراهان، در سفرنامه خود می‌گوید: «یکشنبه دهم در کنترکسویل. نزدیک غروب تماشای سینماتوگراف مشغول بودیم.»^۸ آشکار است که ظهیرالدوله مانند شاه لغت سینماتوگراف را غلط می‌نویسد. در مراجعت به پاریس سینماگران فرانسوی برای فیلم‌های خبری خودشان از شاه فیلم‌برداری می‌کنند و در سفرنامه مبارکه به تاریخ ۳ ربیع الثانی ۱۳۱۸ ه. ق. ۳۱/ ژوئیه ۱۹۰۰ م. آمده: «امروز صبح آن عکاس ریش سفید اسباب عکس «سینموفتگراف» را آورده بود. در بین راه رفتن ما با همراهان اقسام مختلف عکس انداخت.»^۹ به تاریخ ۷ ربیع الثانی ۳/ مرداد ۱۲۷۹ ه. ش. ۴/ اوت ۱۹۰۰ م. شرح مفصل‌تری در سفرنامه شاه داریم:

«ساعت ۹ بعد از ظهر به اکسپوزیسیون و تالار جشن رفتیم که در آنجا سینموفتگراف که عکس مجسم و متحرک است نشان می‌دهند... پرده بزرگی در وسط تالار بلند کردند و تمام چراغ‌های الکتریکی را خاموش و تاریک نموده عکس سینموفتوگراف را به آن پرده بزرگ انداختند. خیلی تماشا دادند. من جمله مسافرین افریقا و عربستان را که در صحرای افریقا با شتر راه می‌پیمایند نمودند که خیلی دیدنی بود. دیگر اکسپوزیسیون و کوجه متحرک و رودخانه سن و رفتن کشتی در رودخانه و شناوری و آب‌بازی مردم و انواع چیزهای دیگر دیده شد که خیلی تماشا داشت. به عکاس‌باشی دستور العمل داده‌ایم همه قسم آنها را خریده به طهران بیاورند که انشاءالله همانجا درست کرده به نوک‌های خودمان نشان بدهم. به قدر سی پرده امشب تماشا کرده.»^{۱۰}

باز هم عوامل حیرت شاه و تماشاچیان ایرانی همان حرکت عکس‌ها و راه‌پیمایی مردم و شترها و جریان رودخانه و کشتی و شناگران و آب‌بازان است. این نمایش در تالار جشن نمایشگاه پاریس اجرا شد و نه به طوری که در بعضی از تاریخ‌های سینمای ایران آمده در عمارت «ایلوزیون» که نوعی

تالار آئینه‌های شگفت با دگرگون کردن ریخت و اشکال مردم بود. در ضمن مقصود شاه از "پرده" فیلم‌های موضوع‌های مختلف است.

در سفرنامه‌ی ظهیرالدوله توصیف دقیق‌تر و فهمیده‌تری از همین نمایش مهم داریم:

«علیحضرت شاه و سایرین وارد این اطاق شدیم. کسی بی‌وعده نیامده بود. زیاده از صد ایرانی و فرنگی نبودیم. همه نشستیم. رو به روی ما در یک طرف دیگر پارچه سفیدی به روی چهارچوبه کوبیده به عرض و طول هفت هشت ذرع از سقف آویزان بود. پنج شش دقیقه بعد از نشستن، یک مرتبه تمام چراغ‌ها خاموش و فقط در آن تاریکی آن پارچه سفید آویزان روشن بود. رئیس این اطاق پیش آمده از تماشای بهترین و آخرترین سینموتگراف‌های خوب پاریس خبرمان داد. همه چشم به آن پرده سفید روشن دوختیم. صحرای خشک بی آب و علفی نمایان شد که از دور چند قطار شتر باردار می‌آمدند و صدای زنگ شترها کمی می‌آمد و هرچه شترها نزدیک می‌شدند صدای زنگشان بیشتر می‌شد تا به اندازه‌ای که شترها به قدری نزدیک آمدند که به قدر جسم شتر بزرگ پیدا بودند و صدای زنگ‌های بزرگ شتری و های و هوی بعضی از ساریان‌ها که می‌دیدمشان به عینه مثل آن بود که در همین اطاق است. همان وقت که عکس این کاروان را در معبری انداخته است با دستگاه "فونوگراف" هم داشته. همان طور که سینموتگراف عکس متحرک رفتار آنها را ضبط کرده "فونوگراف" حبس صوت هم گفتارشان را نگاه داشته، با هم که معمول دارند. اینست که شخص مستمع و ناظر هم آنها را می‌بیند و هم صدایشان را می‌شنود. دو سه پرده دیگر هم نشان دادند. پس از آنکه تقریباً یک ساعت مشغول این تماشا بودیم، اطاق روشن شده برخاستیم»^{۱۱}

توصیف هیجان‌انگیز و گرانبهای مرحوم ظهیرالدوله نکات جالب فنی را با دقت در آورده است و مانند یک منتقد امروزی شرح صحنه‌های فیلم را می‌دهد. باید دانست که "فونوگراف" همان شکل اولیه‌ی گرامافون است که توأم با سینما از همان آغاز کار برای ناطق کردن تصاویر به کار می‌رفت ولی چون این انطباق کار فنی دشواری بود کنار گذاشته شد تا سنه ۱۹۲۸ م. که سینمای گویا به وجود آمد. اصطلاح "حبس صوت" نیز به توسط ظهیرالدوله چهل و چهار سال پیش از اختراع ضبط صوت کاری بدیع است.

چند روز بعد (۱۲ ربیع الثانی ۹/ اوت ۱۹۰۰ م.) باز ظهیرالدوله در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «عصر علیحضرت شاه احضارم کرده رفتیم. یک دستگاه "سینموتگراف" یعنی عکس متحرک آورده بودند. در همان عمارت تماشا می‌دادند. چندان تعریفی نداشت»^{۱۲} مقصود از عمارت، کاخی است که به مناسبت نمایشگاه پاریس دولت فرانسه به نام "هتل ده سوورن" (مهمانخانه پادشاهان) در شماره ۴۳ "آونو دو بوا" (خیابان "فوش" امروزی) آماده کرده بود. اکنون به جای این ساختمان بنای دیگری موجود است.

مسیو کوریلن فرانسوی مجموعه‌ای از مقالات مطبوعات فرانسه را در باره سفر اول مظفرالدین

شاه گرد آورده بود و این رساله به زبان فارسی زیر عنوان بدایع وقایع ترجمه شده است و در آن چندین جا در باره آزمایش دستگاه سینماتوگراف به توسط شاه و دیدن فیلم و فیلم برداری از او به توسط یک خانم فرانسوی اشاره شده است.^{۱۳} گرچه قصد شاه صرفاً فراهم آوری وسیله‌ای تفریحی است اما فی النفسه وارد کردن این گونه اشیاء تازه به ایران خود به خود نوعی تشویق از تجدّد را می‌نمایاند.

با او امر شاه میرزا ابراهیم خان برای خرید آلات و ادوات فیلم برداری و نمایش دست به کار شد و از شرکت معروف فرانسوی گومن (Gaumont) که در ۱۸۹۵ م. به توسط لئون گومن تاجر فهمیده‌ای تأسیس شده بود دستگاه‌ها و لوازم متعدّد خریداری کرد. کمپانی گومن سازنده دوربین فیلم برداری بود و در ۱۹۰۵ م. نخستین استودیوی بزرگ جهانی را (۴۵ متر طول در ۳۲ متر ارتفاع) در پاریس (یک سال پیش از کارگاه‌های آمریکائی) ساخت. این استودیو تا سال ۱۹۸۹ م. به پا بود و شرکت گومن با همتای فرانسوی‌اش کمپانی پاته تا سال ۱۹۱۴ م. معتبرترین دستگاه تولید جهان بودند. تا امروز هم پس از صد سال گومن در بازار سینمائی اروپا به تولید و بهره‌برداری و امور تلویزیون می‌پردازد.

پس از فرانسه مظفرالدین شاه به دعوت لئوپولد دوم پادشاه بلژیک به آن کشور رفت و در شهر ساحلی معروف اوستاند (Ostende) مورد پذیرائی گرمی واقع شد. در سفرنامه مبارکه به تاریخ شبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۱۸ ه. ق. ۲۷ مرداد ۱۲۷۹ ه. ش. ۱۸/ اوت ۱۹۰۰ م. آمده است:

«امروز عید گل است. تمام کالسکه‌ها را با گل مزین کرده و توی کالسکه و چرخ‌ها را پر از گل نموده بودند که کالسکه‌ها پیدا نبود و خانم‌ها سوار کالسکه‌ها شده با دسته گل‌ها جلوی ما عبور می‌کردند و عکاس‌باشی هم مشغول عکس سینموتگراف اندازی بود... دسته‌های گلی بود که پی در پی به طرف ما می‌انداختند. ما هم به طرف آنها گل می‌انداختیم... در فرنگستان این ترتیب را عید گل و جنگ گل می‌گویند و معمول دارند...»^{۱۴}

تاریخ این روز را (۲۷ مرداد ۱۲۷۹ ه. ش. ۱۸/ اوت ۱۹۰۰ م.) باید ثبت کرد چون این نخستین سند کتبی است که ما از اولین فیلم برداری یک نفر ایرانی داریم. دو روز بعد از شرکت گومن هم نامه‌ای به تاریخ ۲۰ اوت ۱۹۰۰ م. بدین مضمون رسید:

«اوستاند، بلژیک. جناب میرزا ابراهیم خان، عکاس اعلیحضرت پادشاه ایران. همان طوری که دستور فرمودید دو دستگاه فیلم برداری ۳۵ و ۱۵ میلیمتری که سفارش دادید برایتان می‌فرستم. ما ۱۵ صندوق را به شماره ۴۳ آونو دو بواو بولون همان روزی که معین کرده بودید تحویل دادیم. برای اینکه دو صندوقی را که قبلاً قرار شده بود بدهند با سیزده صندوق بعدی اشتباه نشود رنگشان را سیاه زده‌اند. یکی از فیلم برداران ما در اوستاند بلژیک حضور دارد و وسائل فیلم برداری و همچنین خودش در اختیار پادشاه ایران است. در ضمن می‌توانیم به شما اطلاع

بدهیم که شرکت حَمّام‌های موناکو به ما اجازه داده که به طور استثنائی به پادشاه ایران در صورتی که مایل باشند نوارهای پوزیتیف جایزه و مسابقه سال سینمائی ۱۸۹۹ را بدهیم.»

قسمت آخر مربوط به جایزه سینمائی شهر مونت کارلو است که نمی‌دانم آن فیلم‌ها را خریدند یا نه؟ در بازگشت شاه به هنگام استفاده از آب‌های معدنی شهر مارین‌باد (که آن زمان جزو امپراطوری اتریش بود و امروز در خاک کشور چک است) به تاریخ ۹ جمادی‌الاول ۱۳۱۸ ه. ق. ۴/ سپتامبر ۱۹۰۰ م. باز آمده: «عکاس باشی هم سینموگراف حاضر کرده بود. تا نیم ساعت به نصف شب مانده پاره‌ای به صحبت و پاره‌ای به تماشای عکس‌های خودمان مشغول بودیم.»^{۱۵} این مطلب می‌رساند که فیلم‌ها یا به قول شاه عکس‌های زیادی به توسط عکاس باشی یا به وسیله خارجی‌ها از این سفر شاه برداشته شده بود.

ظهرالدوله در سفرنامه‌اش در مسیر مراجعت نیز بار دیگر در شهر بادکوبه از عکاس باشی صحبت می‌کند.^{۱۶}

در ایران

پس از بازگشت به طهران دو نامه بی تاریخ از شاه خطاب به میرزا ابراهیم خان داریم. اولی به خط یکی از درباریان است: «برادر مکرم، بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه می‌فرمایند که صبح زود اسباب "سینموگراف" را برداشته و در سبزه میدان از تمام دستجات قه‌زنها و سایرین عکس بیندازید.» از آنجا که این مراسم برای عزای ماه محرم بود دو تاریخ احتمالی این فیلم برداری پس از مراجعت از سفر اول یکی محرم ۱۳۱۹ ه. ق. (بهار ۱۲۸۰ ه. ش. / آوریل ۱۹۰۱ م.) و دیگری محرم ۱۳۲۰ ه. ق. (بهار ۱۲۸۱ ه. ش. / آوریل ۱۹۰۲ م.) بوده است. البته می‌توان هم حدس زد که این فیلم‌ها در محرم‌های دیگر تا فوت مظفرالدین شاه به سال ۱۳۲۴ ه. ق. (۱۲۸۵ ه. ش. / ۱۹۰۷ م.) گرفته شده باشد.

نامه دیگر ظاهراً به خط خود شاه است. روی کاغذ رسمی مارک‌دار "قصر دوشان‌تپه": «عکاس باشی، فردا صبح دوربین سینموگراف را با دو سه رولو زود بیاور که عکس شیرها را بگیریم.» البته مقصود فیلم برداری از حیوانات باغ وحش سلطنتی فرح آباد است. بدبختانه تاریخی برای این نامه هم نداریم. جمال امید بدون ذکر مأخذ خود نوشته است ۱۳۲۰ ه. ق. یعنی ۱۲۸۱ ه. ش. یا ۱۹۰۲ م..

تا آنجا که من اطلاع دارم این دو فیلم از بین رفته است. اصولاً یافتن فیلم‌های عکاس باشی در میان صحنه‌های موجود از سفر مظفرالدین شاه (که بعضی‌ها هم در فیلم «ناصرالدین شاه آکتور سینما» از محسن مخملباف دیده می‌شود) و تشخیص دادن اینکه کدام از آنها کار فیلم برداران اروپائیت و کدام کار میرزا ابراهیم عمل بسیار دشوار است و تنها افراد خبره تاریخ‌دان وارد به عکس‌های آن دوران و آشنا به چهره رجال می‌توانند چنین کاری را بکنند.



میرزا ابراہیم عکاس باشی



میرزا احمد صنع السلطنہ

عکاس‌بازی پس از بازگشت به طهران ظاهراً نخستین ایرانی است که در ایران فیلم نمایش داده است. وی هم در دربار و هم در خانه اعیان با آپارات خود بعضی از فیلم‌های خریداری شده در فرنگ را نشان داد.

جهانگرد و نویسنده انگلیسی ساوج لندر (H. Savage Landor) که در ۱۹۰۱ م. به ایران آمد در ضمن تماشا از کاخ گلستان یک دستگاه سینماتوگراف گومن در آنجا می‌بیند.^{۱۷} البته این یکی از دوربین‌های خریداری شده است.

چاپ سفرنامهٔ اول مظفرالدین شاه و عکس‌های متعدّد آن کار میرزا ابراهیم بود و عامل خریداری این چاپخانه همانا «خانه‌زاد دولت جاوید مدّت احمد صنّیع السلطنه» یعنی پدر عکاس‌بازی بود که در مقدمه می‌نویسد: «چرخ و اسباب و لوازمات آن را با کمال دقّت و ملاحظهٔ ابتیاع نمود و به سعی و اهتمام غلام خانه‌زاد سلطانی فرزندی میرزا ابراهیم خان عکاس‌بازی این چرخ دایر شده».

عکاس‌بازی در سفر دوّم مظفرالدین شاه به اروپا (۱۳۲۰ ه. ق. / ۱۲۸۱ ه. ش. / ۱۹۰۲ م.) باز هم عکس‌های متعدّد و خوبی گرفت که در سفرنامهٔ دوّم به چاپ رسید. من جمله عکس از خود او در ویرانه‌های کولیزه در شهر رم. مقدمهٔ این کتاب هم مانند سفرنامهٔ قبلی از صنّیع السلطنه است و چاپ کتاب هم از کارهای خود عکاس‌بازی.^{۱۸}

در این سفر نیز میرزا ابراهیم یک چاپخانهٔ سیّار برای خودش خریداری کرد و در طهران مطبّع خورشید را راه انداخت و کتاب‌های گوناگونی در زمینهٔ اخلاق (اخلاق مصوّب)، ورزش و خانه‌داری یا نوشت و یا ترجمه کرد و به چاپ رسانید.

پس از فوت مظفرالدین شاه (ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ه. ق. / دی ۱۲۸۵ ه. ش. / ژانویهٔ ۱۹۰۷ م.) عکاس‌بازی دربار را ترک کرد و عمدهٔ وقت خود را در ملکی که با برادر کوچکش تقی خان صنّیع السلطان در ولدآباد نزدیک کرج داشت به امور کشاورزی گذارید. در بعضی مواقع هم در خانه‌اش نمایش فیلم برای دوستانش ترتیب می‌داد. همچنین املاک ساعدالدوله را در قزوین اجاره کرد و بعداً به گیلان رفت و کشاورزی را در آنجا ادامه داد تا آنکه در سال ۱۳۳۳ ه. ق. / ۱۲۹۴ ه. ش. / ۱۹۱۵ م. در قهوه‌خانه‌ای در چابکسر در مرز ولایت گیلان و مازندران کنار دریای خزر سکنه کرد و فوت شد. میرزا ابراهیم چهار فرزند داشت: یک پسر و سه دختر. از میان دخترها یکی ملوک خانم است؛ ایشان در ۱۳۲۹ ش. در طهران با گشاده‌دستی و لطف بسیار مدارک اصیل و گرانبائی را در بارهٔ کارهای پدرشان به وسیلهٔ دوست عزیزم دکتر سیاوش شقاقی به من مرحمت کردند که شالودهٔ اصلی این شرح حال را تشکیل داد. این اسناد را من به آقای جمال امید نشان داده بودم و ایشان هم نامه‌های فرمایشی مظفرالدین شاه و نامهٔ شرکت گومن و فرمان لقب و عکس خود میرزا ابراهیم^{۱۹} را به چاپ رساندند. البته قبلاً نیز خود من عکس میرزا ابراهیم را روی کارت تبریک سال نوی کانون فیلم ایران در سال ۱۳۴۰ ش. و هم در رسالهٔ سینما در ایران (وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲ ش.) به چاپ رسانده بودم. مقالهٔ حاضر دربرگیرندهٔ اطلاعات جدیدی است که در دوازده سال اخیر در بارهٔ نخستین فیلم‌بردار ایرانی یافته‌ام. بدبختانه اسناد مرحمتی سرکار ملوک خانم در وقائع بهمن ۱۳۵۷ ش. طیّ

تاراج خانه من در طهران ربوده شد.

یک دختر دیگر میرزا ابراهیم معصومه خانم بود که زن جعفر پیشه‌وری یکی از سران مهم کمونیست ایران شد. همسرش احتمالاً به دست شوروی‌ها از بین رفت.

میرزا ابراهیم عکاس‌باشی که در سن ۴۱ سالگی فوت شد، مردی همه فن حریف بود. وی نه تنها نخستین فیلم‌بردار ایرانی و عکاس برجسته و صنعت‌گری ماهر بود که فوت و فن چاپ کتاب و امور کشاورزی را خوب می‌شناخت، بلکه ذوق فراوانی برای امور ادبی و نویسندگی و ترجمه و نشر هم داشت. تجلیل از این مرد زنده‌دل از وظائف واجب فرهنگ‌دوستان است.

یادداشت‌ها

- ۱- ر.ک. دوست علی معیزالممالک، رجال عصر ناصری، طهران، ۱۳۶۱ ش.، صص ۴۲، ۱۴۴ و ایرج افشار، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، طهران، ۱۳۵۶ ش.، ص ۳۲۷.
- ۲- روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوّم فرنگستان، به کوشش م. ا. رضوانی و ف. قاضی‌ها، طهران، ۱۳۷۱ ش.، کتاب دوّم، صص ۱۸۲، ۲۰۶.
- ۳- همان مأخذ، کتاب سوّم، طهران، ۱۳۷۳ ش.، ص ۳۸۹.
- ۴- عکس او در کتاب ایرج افشار، گنجینه عکس‌های ایران، طهران، ۱۳۷۱ ش.، ص ۳۷۵ مندرج است.
- ۵- ر.ک. مهدی وزیر همایون غفاری، سفرنامه مبارکه، چاپ جدید، با مقدمه علی دهباشی، ۱۳۶۱ ش.، ص ۹۳.
- ۶- همان مأخذ، ص ۹۳.
- ۷- همان مأخذ، صص ۱۰۰-۱۰۱.
- ۸- سفرنامه ظهیرالدوله، به کوشش م. ا. رضوانی، طهران، ۱۳۷۱ ش.، ص ۲۰۱.
- ۹- سفرنامه مبارکه، ص ۱۳۶.
- ۱۰- همان مأخذ، صص ۱۴۶-۱۴۷.
- ۱۱- سفرنامه ظهیرالدوله، صص ۲۴۵-۲۴۶.
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۲۵۳.
- ۱۳- ر.ک. کوریلین، بدایع وقایع سفر مظفرالدین شاه، ترجمه نیرالملک، طهران، ۱۳۵۰ ش.، ص ۱۶۰.
- ۱۴- سفرنامه مبارکه، ص ۱۶۰.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۱۷۸.
- ۱۶- سفرنامه ظهیرالدوله، صص ۳۵۶-۳۵۷.
- ۱۷- ساوج لندر، «عبور از سرزمین‌های دلبسته» (انگلیسی)، لندن، ۱۹۰۲ م.، ج ۱، ص ۲۳۳.
- ۱۸- دوّمین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ (چاپ جدید)، طهران، ۱۳۶۲ ش.، ص ۱۹۹.
- ۱۹- ر.ک. جمال امید، تاریخ سینمای ایران، طهران، ۱۳۷۴ ش.، ص ۱۹۹.

ملاحظاتى در بارهٔ موسيقى مى ايران

و يادى از چند موسيقى دان بهائى

مهندس عبدالحميد اشراق

موسيقى ايرانى از ذوق مردم و اقوام مختلفى كه در اين كشور پهناور زندگى مى‌كنند سرچشمه گرفته، اكثر دهات و مراکزى كه تمدن جديد كم تر به آن رسوخ کرده هنوز موسيقى محلى يا منطقه‌اى خود را حفظ کرده و با صفا و دلپستگى خاصى اجرا مى‌كنند. در تاريخ پژوهش‌هاى موسيقى ايرانى افرادى كه همت کرده موسيقى نواحى مختلف با سازهاى محلى و نواها و ريتم‌هاى مختلف را از جوانب گوناگون بررسى کرده باشند بسيار نادرند. از سوى ديگر اين نوع موسيقى نيز كم و بيش با گذشت زمان و نفوذ راديو و تلويزيون در دهات و قصبات، اصالت خود را از دست داده، لذا تشخيص ميزان اصالت اين گنجينه فرهنگى كار ساده‌اى نيست.

اكثر كشورهاي ديگر كار ضبط و تنظيم و ترتيب موسيقى فولكلوريك خود را از ديرباز به انجام رسانده‌اند و پديده‌هاى قرن اخير نتوانسته در فرهنگ موسيقى قديمى آنها اثرى داشته باشد. در سال‌هاى اخير موسيقى دانان ايران نيز در اين زمينه فعاليت‌هاى را آغاز کرده‌اند ولى به علت وسعت كشور و تعدد نغمه‌هاى محلى نتوانسته‌اند همه آنها را جمع آورى و ضبط كنند.

اين نغمه‌ها در مجموعه دستگاه‌هاى موسيقى ايرانى يعنى هفت دستگاهى كه داريم نيز اثر گذاشته كه خود بحث جداگانه‌اى دارد. منشأ تعدادى از گوشه‌هاى دستگاه‌ها آهنگ‌هاى محلى است كه توسط هنرمندانى تنظيم و در دستگاه‌هاى ايرانى وارد شده است. دستگاه‌هاى ايرانى از مجموعه نغمه‌هاى تشكيل شده است كه از قديم سينه به سينه براى نسل‌هاى بعد به يادگار مانده است. نام اين نغمه‌ها يا دستگاه‌ها را در تاريخ ساسانيان و شرح هنرمندى باربد، موسيقى دان دربار خسرو پرويز مى‌يابيم. دستگاه‌هاى موسيقى ايرانى به روايتى هفت دستگاه بوده: راست پنجگاه - نوا - چهارگاه - ماهور - همايون - سه‌گاه - شور، كه به آن پنج دستگاه ديگر به نام‌هاى بيات ترك - افشارى - ابو عطا - بيات اصفهان و دشتى مى‌افزايند و مجموعه دوازده دستگاه را رديف موسيقى مى‌نامند. در

مورد تعداد دستگاه‌ها یعنی هفت یا دوازده، تاکنون علمای موسیقی ایرانی به توافق نرسیده‌اند و گروهی که عاشق موسیقی سنتی هستند مباحث علمی مربوط به آن را نادیده گرفته به کار خود ادامه می‌دهند و آنچه را از سینه به سینه می‌آموزند کافی می‌دانند. به نظر آنها تعداد هفت یا دوازده و یا پنج دستگاه اصل کار را عوض نمی‌کند؛ موسیقی ایرانی این است و لاغیر.

هر دستگاه با یک "پیش درآمد" یا مقدمه که از زمان درویش خان رائج شد شروع می‌شود و سپس به تدریج گوشه‌هایی در همان دستگاه که نام‌هایی دارند اجرا می‌شود. گوشه‌ها هر یک حالت خاصی دارند که نوازنده با تکرار ده‌ها بلکه صدها بار آن را به سینه سپرده است. در اینجا باید گفت که برخی از پیش‌کسوتان موسیقی معتقدند که گوشه‌ها و ردیف‌های موسیقی ایرانی را فقط از راه "سینه به سینه" می‌توان آموخت و نت به هیچ وجه جوابگوی فرهنگ موسیقی ایرانی نیست. آقای محمّد شجریان خواننده معروف و استاد ایشان آقای نورعلی برومند در این نظریه بسیار پافشاری می‌کنند.

سه نت در هر گوشه بیشتر شنیده می‌شود: نت اولیّه که آغاز هر گوشه است. نت تأکید که نوازنده بر روی آن بسیار مکث و بازی می‌کند، و بالاخره نت سوم نئی است که از دیگر نت‌ها وظیفه مهم‌تری دارد و بیشتر به گوش می‌رسد.

برای اینکه حالت گوشه‌ها برای شاگرد تازه کار روشن شود و زود آن را فراگیرد استادان قدیم برای هر گوشه که مشکل بوده شعری پیش‌بینی کرده بودند و شاگرد با خواندن آن شعر گوشه مربوطه به یادش می‌آمد و آن را اجرا می‌کرد.

دستگاه‌های موسیقی ایرانی ریتم ندارند و بدون ریتم اجرا می‌شوند. وقتی شاگرد حالت دستگاه و یا گوشه را فراگرفت آن را با سلیقه خود خواهد نواخت به شرط اینکه حالت گوشه‌ها را رعایت کند. این شیوه را در موسیقی ایرانی "بداهه‌نوازی" می‌نامند، یعنی اینکه یک نوازنده می‌تواند یک گوشه را در چند نوبت با چند اجرای مختلف بنوازد در صورتی که روحیه آن را حفظ کند.

بداهه‌نوازی که منحصر به موسیقی ایرانی نیست این است که نوازنده بی هیچ نوشته بتواند با توجه به محدودیت‌هایی که برای او قائل شده‌اند بداهتاً یک اثر را خلق کند. این محدودیت‌ها ظرافتی خاص دارد و فقط و فقط به مرور زمان می‌توان به آن حالت‌های خاص خو گرفت و گوش را به آنها عادت داد. به این سبب است که در موسیقی ایرانی موسیقی‌دانان برجسته‌ای که در عنفوان جوانی باشند کم‌تر دیده شده‌اند، مگر اینکه نوجوان آهنگ‌های ضربی را بنوازد که آنها از روی نت زده می‌شوند و نوازنده بر اثر تمرین زیاد قطعه را خوب اجرا می‌کند. بنا بر این پیاده کردن احساس درونی یک نوازنده روی پرده‌های تار با درآمیختن تعدادی نت که بتواند به نحوی زیبا، دل‌نشین، مطلوب حالت موسیقی سنتی را بیان کند نیاز به فراگیری در زمانی طولانی دارد.

موسیقی ایرانی تک‌صدائی و بدون وزن است. بخش‌هایی که دارای وزن می‌باشند عبارتند از: پیش‌درآمد چهار مضراب، رنگ و بالاخره تصنیف که با شعر توأم است. این موسیقی در سه حالت بیشتر اجرا می‌شود: در مجالس جشن و شادمانی، در مجالس مذهبی و بالاخره در محافل عرفانی و

شکل گرفتن موسیقی ایرانی ابتدا در زمان سلطنت ناصرالدین شاه که نسبتاً علاقه‌ای به امور هنری داشت آغاز شد و بعد در زمان مظفرالدین شاه که موسیقی‌دان‌ها را بیشتر تشویق می‌کرد قوت گرفت. اولین مؤسسه رسمی برای تعلیم موسیقی در سال ۱۲۶۵ ش. در ایران تأسیس شد و توسط شخصی فرانسوی به نام مسیو لومر (Le Maire) اداره می‌شد. در این مدرسه موسیقی نظامی تعلیم می‌دادند و از موسیقی ایرانی خبری نبود. اولین جزوه‌ای که در مورد موسیقی علمی با چاپ سنگی انتشار یافت توسط همان مسیو لومر تدوین شده بود. این جزوه حاوی قواعد اولیه موسیقی غربی بود. نخستین کتاب موسیقی ایرانی دستور تار اثر کلنل وزیر بود که به فارسی در برلن چاپ شد. این مؤسسه بعدها موجب تأسیس هنرستان عالی موسیقی کلاسیک شد که ارکستر سمفونیک طهران ثمره آن است. پیش از به وجود آمدن ارکستر سمفونیک، به ابتکار شهرداری طهران یک ارکستر بزرگ به عنوان ارکستر بلدیّه نیز وجود داشت و چند سال فعالیت می‌کرد. ارکستر سمفونیک طهران حدود سال‌های ۱۳۱۳ ش. اولین برنامه خود را برای جشن هزاره فردوسی به رهبری غلامحسین مین‌باشیان با همکاری چهل نفر نوازنده که در ارکستر بلدیّه کار می‌کردند و چند تن دیگر اجرا کرد. در این ارکستر آقای علی محمد خادم میثاق نیز شرکت داشت. فعالیت این هنرستان با تغییر رؤسای آن از جمله پرویز محمود، بهاء‌الدین بامشاد، رویگ گریگوریان و دیگران ادامه داشت.

در مقابل این هنرستان یک مدرسه موسیقی ایرانی نیز تأسیس شده بود که در آن فقط سازهای ایرانی و نیز تئوری موسیقی ایرانی را تدریس می‌کردند. رؤسای این هنرستان سعی می‌کردند این رشته هنری را احیا کنند و آن را از حالت فلاکت و بی‌رمقی و مطرب‌مآبی بیرون آورند و آن را در ردیف دیگر هنرها جلوه دهند.

این فعالیت‌ها با انتشار کتب و سخنرانی‌های متعدّد و جلسات بحث و گفتگو ادامه داشت و دگرگونی قابل ملاحظه‌ای در ارکان موسیقی سنتی به وجود آورد. ولی بین دو گروه موسیقی سنتی و موسیقی غربی یا بین المللی اختلافات روز به روز بیشتر می‌شد. هنرستان عالی موسیقی فقط رشته‌های موسیقی غربی را تدریس می‌کرد و الگویی از کنسرواتوارهای غربی بود. دانشجویان این هنرستان دانشجویان سنت‌گرا را قبول نداشتند و چون به استخدام این گروه یعنی گروه موسیقی غربی توجه بیشتری می‌شد امید شاگردان هنرستان موسیقی ملی رفته رفته به یأس مبدل می‌شد زیرا یک نوازنده خوب سه تار و یا یک نوازنده خوب نی را در هیچ مؤسسه‌ای استخدام نمی‌کردند. بنا بر این مابین دانشجویان دو هنرستان جنگ و جدال‌هایی برقرار بود. ولی کلاس‌های آزاد موسیقی ایرانی روز به روز بیشتر می‌شد. روزی نبود که کلاس جدیدی دائر نشود و چون قوانینی برای افتتاح کلاس‌های موسیقی تدوین نشده بود بنا بر این هرکس می‌توانست کلاسی تأسیس کند. رادیو و تلویزیون تنها وسیله اشاعه موسیقی سنتی بودند و هرکس که از هنری برخوردار بود به راحتی می‌توانست در این دو مؤسسه خودنمایی کند و هنر خود را عرضه نماید. ولی چون از زمان افتتاح مدارس هنری چندان مدت طولانی نگذشته بود و از طرفی آزادی موسیقی هنوز در مراحل اولیه

خود بود هنوز هنرمندانی بارز و دارای کیفیت هنری ممتاز تربیت نشده بودند. تنها عده معدودی از قدما بودند و چون دو مؤسسه رادیو و تلویزیون از آنها تجلیل چندانی به عمل نمی‌آوردند آنها نیز خود را کنار کشیده بودند. تا اینکه وزارت فرهنگ و هنر دست به کار شد و سعی کرد در این امور مداخله کند. دو مجله موسیقی یکی در بخش خصوصی به نام مجله موزیک ایران و دیگری دولتی به نام مجله موسیقی مدافع این رشته هنری بودند. در مجله بخش خصوصی انتقادهای شدید از وضع اسفناک موسیقی می‌شد ولی مجله دولتی راه خود را می‌رفت و اهمیتی به این انتقادات نمی‌داد. رقابت‌ها و ابتکارات خلق الساعه به اوج خود رسیده بود. عقده تقلید از کنسرت‌های غربی تا به آنجا رسیده بود که یک نفر یک ارکستر ۱۰ تا ۲۰ نفری از نوازندگان یک نوع ساز، تار یا سنتور، درست می‌کرد و اسم آن را ارکستر نو یا جدید می‌گذاشت، در حالی که همه نوازندگان هم‌زمان یک ملودی را می‌نواختند و فرد دیگری از همین قماش به طریق دیگری خود را نشان می‌داد. آلن دانیلو محقق موسیقی‌های شرق می‌گوید:

«جسورترین موسیقی‌دانان آنهایی هستند که با سنت‌های ملی خود عهد مودت می‌گسلند، محتاطانه از لذت‌ها و خوشی‌هایی که موسیقی‌شان برای آنها فراهم می‌آورد چشم می‌پوشند و هم خود را وقف ایجاد ارکستر می‌نمایند. زیرا به آنها گفته‌اند که موسیقی هر ملت متمذنی ارکسترهای بزرگ و متعددی را ایجاب می‌کند.»^۱

در این دوران کلمه نت بر سر زبان‌ها می‌افتد. هر موسیقی‌دان سنتی که به نحو شایسته‌ای ساز می‌نوازد می‌کوشد نشان دهد که با نت نیز آشنائی دارد. در کلاس‌های خصوصی عده‌ای با نت شروع به تدریس کردند، اما عده‌ای شدیداً مخالفت نموده می‌گفتند نت خشک است و ملاحظت و نرمی را از نوازنده می‌گیرد. مرحوم مرتضی محجوبی یکی از برجسته‌ترین نوازندگان پیانو نت‌ها را به فارسی می‌نوشت و علاماتی مخصوص برای کشش نت‌ها برای خود تدوین کرده بود.

اختلافات گروه سنتی و موسیقی‌دانان تحصیل کرده به مطبوعات هم کشید. در این محیط ناآرام هر دو گروه در مقابل هم صف‌آرایی کرده هر گروهی سعی می‌کرد طرف مقابل را لکه‌دار کند. ارکستر سمفونیک طهران مرتباً برنامه‌های خود را که از آثار پرویز محمود، رویگ گریگوریان، حسین ناصحی و سایر ایرانی‌های تحصیل کرده و نیز آثاری از موسیقی‌دان‌های معروف بین‌المللی بود در تالار فرهنگ، پشت اپرای کنونی، اجرا می‌کرد، اما هیچ وقت نتوانست در قلب دوستداران موسیقی ایرانی رسوخ کند. انجمن‌های دیگر چون انجمن فیلارمونیک و انجمن هنرجویان هنرستان عالی موسیقی نیز با ترتیب دادن کنسرت‌های متعدد و دعوت از هنرمندان برجسته دنیا سعی می‌کردند که در قشر طرفداران موسیقی سنتی رخنه کنند و دلباختگان هنر ایرانی را به سوی خود بکشند. وزارت فرهنگ و هنر در مقابل آنها چند ارکستر ایرانی از افراد تحصیل کرده به رهبری آقایان علی محمد خادم میثاق، روح الله خالقی، ابوالحسن صبا و غیره تشکیل داد. این گروه در مقابل کنسرت‌های متعدد خارجی سعی می‌کردند که آهنگ‌های قدیمی ایران را جمع‌آوری کرده اجرا کنند.

در این دوره تعداد کتب و منابع علمی که نسل جوان بتواند از آنها استفاده کند بسیار محدود و اندک بود. مسأله تحقیق و جستجو در باره موسیقی ایرانی و موسیقی ادوار گذشته مانند دوران هخامنشیان، ساسانیان یا سده‌های دیگر و یا مشکلات دیگری چون ربع پرده و آرمونی در موسیقی ایرانی توجه کسی را جلب نمی‌کرد. آنچه مورد نظر بود نواختن دستگاه‌های ایرانی به صورت سطحی بدون منبع علمی و مدون شده بود. البته نباید فعالیت عده معدودی از هنرمندان برجسته چون وزیری، خالقی، موسی معروفی و دیگران را نادیده گرفت، ولی اینها قطره‌ای بودند در مقابل دریا. این روش تا قبل از انقلاب ادامه داشت. پس از انقلاب اخیر تنها مدرسه موسیقی ملی در مقابل حدود شصت میلیون جمعیت ایران که تقریباً صد نفر شاگرد بیشتر نداشت و یک مدرسه عالی موسیقی که آن هم در همین مقیاس بود به کلی تعطیل شدند؛ موسیقی ممنوع شد و استادان هر دو هنرستان هر یک به گوشه‌ای از دنیا پراکنده شدند. از آن پس آن حد اقل فعالیتی که انجام می‌شد یأس و نومیدی جای آن را گرفت. فریدون ناصری رهبر جدید ارکستر سمفونیک طهران می‌نویسد:

«... اما در سال‌های اخیر این ارکستر نابود شد. بیشترین ضربه‌ها بر آن فرود آمد، درست مثل آنکه آن را با دینامیت صد پاره کرده باشند... هر نوع توهین، تحقیر و بی‌اعتنائی را بر آن روا دانستند. حقوق نوازندگان بسیار ناچیز بود. برای ارکستر و برای نوازندگان آن هیچ اعتباری قائل نبودند. موزیسین‌ها سختی‌ها و ناروائی و بی‌احترامی‌ها را تحمل کردند. ارکستر بسیاری از نوازندگان خوب خود را از دست داد و دچار عدم توازن شد، از این روی تأمین نیروی از دست رفته کار آسانی نیست...»^۲

با این مقدمه و شنیدن نظریات موسیقی‌دانان و دست‌اندرکاران این هنر در ایران باید گفت که موسیقی ایران هنوز راه خود را پیدا نکرده و به کلاف سردرگمی تبدیل شده و با تعطیل و باز کردن مدارس هنری، با بستن کلاس‌های موسیقی و یا ممنوع و آزاد کردن موسیقی و محدود کردن فعالیت هنرمندان و ده‌ها مشکل و مانع دیگر نباید توقع داشت که محققان در این رشته پیدا شود و یا این هنر از مرزهای کشور خارج شده و پر و پا بگیرد و در صحنه‌های جهانی عرض اندام کند. به علت تاریک و مبهم بودن آینده این هنر، بسیار کم هستند افرادی که آن را به صورت حرفه‌ای پی‌گیری کنند. خلاصه در یک کلام باید گفت که رکود کامل در هنر موسیقی ایرانی حکمفرماست ولی با وجود این ناراحتی‌ها و مشکلات عدیده، هستند افرادی که این مشکلات را تحمل کرده و عاشقانه این راه را پی‌گیری کرده‌اند.

* * *

از آنجا که در دیانت بهائی هنر موسیقی دارای مقامی بس والا است، از اوائل ظهور، موسیقی‌دانان بزرگی چون میرزا عبدالله^۳ معلّم موسیقی در ظلّ این امر بوده‌اند و در سال‌های اخیر نیز در موسیقی ایرانی اساتیدی داشته‌ایم که از جمله می‌توان از جناب علی محمد خادم میثاق هنرمند فقید بهائی نام برد.^۴ در اینجا از دو استاد بهائی که یکی در رشته موسیقی ایرانی و دیگری در رشته موسیقی

کلاسیک دارای مقام شامخی بوده و از برجسته‌ترین موسیقی دانان ایران به شمار می‌روند یاد می‌کنیم.

استاد رحمت الله بدیعی

وی در کاشان متولد و در سن ۵ سالگی بانی آشنا شد. از ۷ سالگی به نواختن ویلن پرداخت و تا سن ۱۱ سالگی نزد خود می‌نواخت و استادی نداشت و از طریق رادیو با تمام نغمه‌های ایرانی آشنا گردید. سپس وارد کنسرواتوار طهران شد و موسیقی اروپائی را دنبال کرد. بدیعی در عین تحصیل موزیک اروپائی، ردیف‌های موسیقی ایرانی را نیز آموخت و سپس ضمن همکاری با ارکستر بزرگ ملی به عنوان سولیست، حدود ۲۳ سال در هنرستان موسیقی تدریس کرد.

بدیعی در موسیقی ایرانی پنجاه‌ای نرم و قوی دارد. سازش مثل گفتارش دل‌نشین است. او یکی از ایرانی‌هایی است که موسیقی را به عنوان حرفه اصلی خود برگزیده و موفقیت چشم‌گیری را کسب کرده است. او در تدریس دقیق و باحوصله است. کم حرف می‌زند ولی دارای مایه هنری غنی است. صدائی که از ویلن خارج می‌کند صاف و آرشه‌ها و پرش‌ها با قدرت و از نظم خاصی برخوردارند. بدیعی از پوزسیون‌های بالا به راحتی استفاده می‌کند و از نظر خلاقیت در بداهه‌نوازی تمام نکات موسیقی سنتی را رعایت می‌کند. بدیعی هم‌اکنون مقیم هلند است و با ارکستر سمفونیک آن کشور همکاری می‌کند. استاد بدیعی کمانچه و غزک که دو ساز ملی ایرانی است را نیز خوب می‌نوازد.

عطاءالله خادم میثاق

وی پس از اتمام تحصیلات ابتدائی در مدرسه تربیت با راهنمایی برادر بزرگ خود علی محمد خادم میثاق که هم سمت پدري و هم معلمی برای ایشان داشت وارد هنرستان عالی موسیقی شد. چون در آن زمان پس از انقلاب کمونیستی روسیه معلمین روسی و ارامنه از شوروی به طهران مهاجرت کرده بودند چند نفر از برجسته‌ترین آنها به استخدام وزارت فرهنگ درآمدند و به تدریس در هنرستان مشغول شدند. از جمله استاد برجسته خوتسیف (Hutsief) بود که خادم میثاق نزد ایشان به فراگیری موسیقی پرداخت و با عشق و علاقه‌ای که به موسیقی غربی داشت حد اقل روزانه ۴ الی ۵ ساعت به تمرین می‌پرداخت. اصولاً خادم میثاق فردی جدی و هردوست است به طوری که با اخذ دیپلم متوسطه دو مدال هنر نیز دریافت داشت.

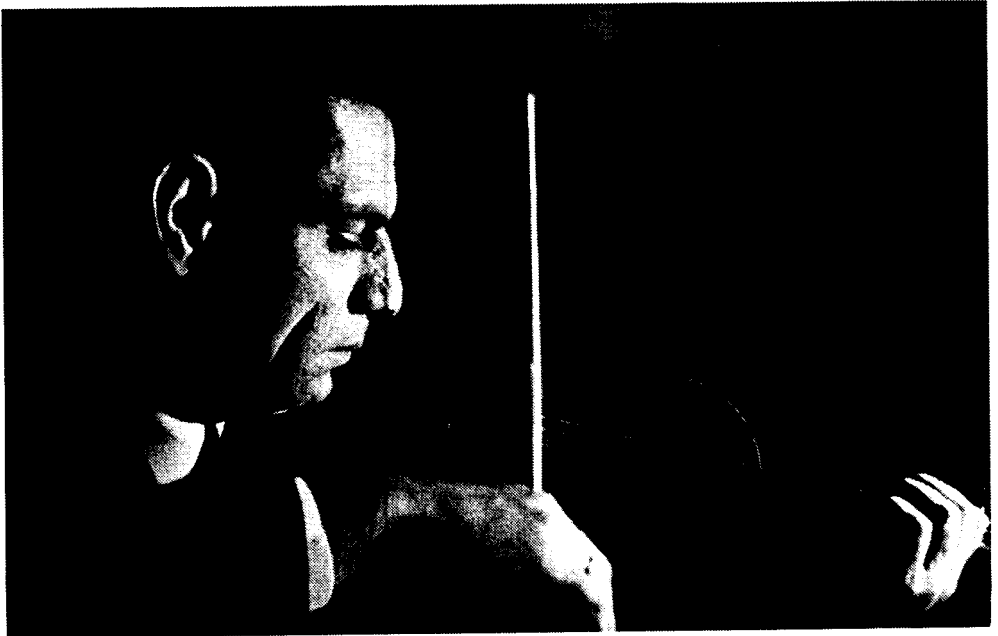
عطاءالله خادم میثاق اولین دانشجوی لیسانس در موسیقی کلاسیک غربی در ایران است و قبل از او کسی به دریافت لیسانس موفق نشده بود. وی در پایان تحصیل به تدریس در هنرستان عالی موسیقی پرداخت و در ارکستر هنرستان سمت کنسرت ماستر^۵ را به عهده گرفت و در اکثر اوقات ارکستر را شخصاً اداره می‌کرد. پس از آن به سمت کنسرت ماستر در ارکستر سمفونیک طهران مشغول شد و در سال ۱۹۵۷ از طرف وزارت فرهنگ و هنر برای ۶ ماه به آمریکا و سپس برای ۳ سال به اتریش اعزام گردید. وی پس از اخذ فوق لیسانس از آکادمی موسیقی وین به طهران بازگشت و به فعالیت خود ادامه داد. خادم میثاق پس از اینکه خود را بازنشسته نمود به اتریش رفت و در شهر بادن



عباس علی خادم میثاق



علی محمد خادم میثاق



عطاءالله خادم میثاق



رحمت الله بدیعی



بیژن خادم میثاق

وین (Baden Wien) برای مدت ۱۷ سال سمت کنسرت ماستر ارکستر این شهر را به عهده داشت. وی اکنون به مطالعات شخصی مشغول است.

خانواده خادم میثاق را می‌توان یکی از شاخص‌ترین خانواده‌های هنرمند بهائی ایرانی دانست، چون افراد این خانواده چند نسل متوالی به موسیقی عشق ورزیده و مطمئناً نسل‌های آینده نیز این رشته را ادامه خواهند داد. پدر این خانواده مهدی خادم میثاق از ورزشکاران باستانی ایران بود و چون به موسیقی عشق می‌ورزید پسر خود علی محمد را به تحصیل موسیقی تشویق کرد که او با ویلن برایش والس و آهنگ‌های ریتم‌دار بنوازد و پدر ورزش باستانی خود را با ویلن انجام دهد.

نسل اول مربوط می‌شود به بزرگ‌مرد جامعه موسیقی بهائی ایران علی محمد خادم میثاق، وجود برجسته‌ای که کلیه صفات عالی‌بهره در او نهفته بود. او نه تنها هنرمند برجسته‌ای بود بلکه تواضع و فروتنی‌اش زبانزد همه بود و به خصوص اینکه همه هنرمندان او را به مرشدی قبول داشتند. حکایت کوچکی را که شخصاً ناظر آن بودم در اینجا ذکر می‌کنم:

در خیابان نادری طهران بنا به ابتکار هنرمند ارجمند ذکراالله میثاقیان که از خادمین هنر موسیقی ایران هستند کلاس موسیقی دایر شده بود. در این کلاس تمام سازهای ایرانی تدریس می‌شد. آقای علی محمد خادم میثاق نیز گه‌گاهی به آنجا می‌رفت. در آن ایام دو نفر از موسیقی‌دانان معروف هر کدام تصنیفی ساخته بودند و می‌خواستند در رادیو جداگانه با خوانندگان معروف خود اجرا کنند. این دو ترانه کمی شبیه به هم شده بود و هر یک دیگری را متهم می‌کرد که از وی تقلید کرده است و دیگری از خود دفاع می‌کرد تا اینکه کار به جاهای باریک کشید. بالاخره هر دوی آنها خادم میثاق را به عنوان قاضی قبول کردند.

جلسه در یک اتاق ۳۰ متری در همان کلاس موسیقی تشکیل شد. یک پیانو در کنار اطاق قرار داشت و دو طرف دعوی نیز حضور داشتند. من منتظر بودم ببینم که کار به کجا می‌کشد. ابتدا خادم میثاق تصنیف اولی را گرفت و رفت پشت پیانو نشست. من تصور نمی‌کردم ایشان بدون اینکه یک مرتبه آن تصنیف را دیده باشد بتواند با آن قدرت آن را اجرا کند. ایشان چند مرتبه آن را برای خودش زد بدون اینکه اظهار نظری بکنند. سپس قلم را به دست گرفت و چند قسمت از آن را عوض کرد و در حینی که قسمت‌های جدید که خود اضافه کرده بود اجرا می‌کرد برق شادی و رضایت در چهره سازنده ترانه دیده می‌شد. خادم میثاق بدون اینکه انتقاد یا تعریفی در مورد آهنگ کرده باشد تصنیف دوم را نیز به همین ترتیب اصلاح و با اضافه و کم کردن قسمت‌هایی، طوری رضایت‌طرفین را فراهم آورد که هر دوی آنها را به تعجب واداشت. من شخصاً شاهد بودم و دیدم که علاوه بر اینکه این دو نفر با رضایت از جلسه خارج شدند، به قدرت و توانایی این هنرمند بنام و متواضع ایمان آوردند و به بی‌مایگی هنری خود پی بردند.

برادر ایشان آقای عباس علی خادم میثاق نیز در هنرستان موسیقی ثبت نام کرد و مشغول تحصیل شد. ویلن ایرانی را خوب می‌نواخت و با هنرمندان معروفی چون روح‌انگیز و ابراهیم ساجد و دیگران کنسرت‌هایی اجرا کرده بود، ولی پس از رفتن به خدمت نظام وظیفه و مراجعت از نظام از

موسیقی دور شد و دیگر به صورت حرفه‌ای موسیقی را دنبال نکرد.

از عطاءالله خادم میثاق که بگذریم به نسل بعدی یعنی هنرمندی که شهرت بین المللی دارد یعنی بیژن خادم میثاق می‌رسیم. او از ۶ سالگی در طهران آموختن ویلن را شروع کرد و در ۹ سالگی ویلن را به طور جدی‌تری نزد چند تن از اساتید معروف اتریش در آکادمی موسیقی وین ادامه داد. او عاشق نواختن بود. ساعت‌ها در روز با ویلن کار می‌کرد و بالاخره با درجه عالی توانست فارغ التحصیل آکادمی موسیقی وین شود.

بیژن خادم میثاق پس از اتمام تحصیل با گذراندن یک امتحان ورودی به کنسرت ماستری ارکستر سمفونیک شهر وین استخدام شد و مشغول کار گردید و در ضمن خود ارکستری از سازهای زهی که آن را ارکستر مجلسی می‌نامند تشکیل داد و تا به حال متجاوز از ۱۴ سال است که آن ارکستر را نیز اداره می‌کند و سولیست آن هم می‌باشد. او در کنسرواتوار شهر وینرنوی اشتاد (Wienerneu Stadt) نیز استاد ویلن است.

او کنسرت‌هایی با همکاری خواهرش فرشته که او هم فارغ التحصیل آکادمی وین با درجه عالی شد در ایران در تالار رودکی با حضور شاه فقید و در آنکارا با حضور شاه و سفرای مقیم ترکیه اجرا نمود. بیژن خادم میثاق با پیانیست‌های دیگر نیز در تمام اروپا-کانادا- هندوستان و سایر کشورها کنسرت‌هایی اجرا نموده است و در مراکز بهائی مثل آکادمی لندگ برنامه‌هایی اجرا کرده است. بیژن خادم میثاق استعداد و خلاقیت فوق العاده‌ای دارد. او آرام نمی‌نشیند. با ترتیب دادن فستیوال، دادن کنسرت، تدریس و شرکت در اکثر فعالیت‌های موسیقی بین المللی به کار خود ادامه می‌دهد. او هم‌اکنون یکی از چهره‌های درخشان بین المللی است.

و اما نسل بعدی، دو فرزند بیژن به نام وحید و مارتا نیز از کودکی به تحصیل ویلن و پیانو مشغول هستند و در حال حاضر بسیار خوب ساز می‌نوازند و هر دو در کنسرواتوار مشغول تحصیل می‌باشند. عطاءالله خادم میثاق پدر بزرگ این دو هنرمند که خود هنرشناس برجسته‌ای است آینده بسیار درخشانی برای وحید و مارتا پیش‌بینی می‌کند و امیدوار است که این رشته سر درازی داشته باشد و به همین نحو نسل‌های آینده بتوانند این موهبت و استعداد خداداد را در این خانواده حفظ کنند. به این نسل‌ها نوه‌های عطاءالله خادم میثاق به نام کاتارین نوازنده ۱۴ ساله پیانو و آرام نوازنده ۷ ساله ویلن را باید اضافه نمود.

یادداشت‌ها

- ۱- مجله موسیقی، شماره ۲۵، بهمن ۱۳۳۷ ش..
- ۲- مجله آدینه، مهر ۱۳۷۰.
- ۳- شرح حال این استاد در خوشه‌هایی از خومن ادب و هنر، ج ۴ و مجله پیام بهائی، شماره ۱۷۸ به تفصیل آمده است.
- ۴- شرح حال مفصل این هنرمند فقید بهائی در مجله پیام بهائی، شماره ۲۰۱ آمده است.
- ۵- ویلن زن اول ارکستر.



شماره ۱ - حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی - شماره ۲ - میرزا ابوطالب بادکوبه‌ای -
جمعی از زائرین و مجاورین - جفا - نزدیک مسافر خانه - دسامبر ۱۹۱۹ م.

گلبهرگی چند از
گلزار ادب ایران

در بخش «گلبرگ‌ها» ابتدا دو نامه و وصیت نامه و قسمتی از کتاب بهجت الصدور اثر جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و سپس اشعاری از سرایندگان معاصر بهائی درج شده است که امیدواریم مورد توجه اهل نظر قرار گیرد.

دو نامه از حاجی میرزا حیدر علی

بسم الله الاقدس الاعزّ المحبوب

هویتی و حقیقتی لحضورک و ذکرک و همتک و شرح صدرک و خلوصک فی امرالله و رسوخک فی میثاق الله العظیم القدیم فدا. مادّیون با دو شمشیر حادّ برنده بر اهل ادیان مهاجمند و با دو برهان قوی بر نبوّات و رسالات غلبه نموده‌اند و متّصلاً از عدّه مؤمنین به نبوّات کم می‌کنند و بر عدّه مکذّبین از نفوس درس خوانده عالم فاضل حکیم می‌افزایند و این دو شمشیر و دو برهان یکی بیانات مبارکه انبیاء روح الوجود لوجودهم الفداست از قبیل اورشلیم جدیدی که از آسمان نازل می‌شود و از شجره‌ای حضرت کلیم انّی انا الله شنید و کبوتری حضرت مسیح را دلالت نمود و روح القدس مجسّم شد و حضرت ابراهیم و موسی و ایلیا در فلان جبل و فلان شب خدمت حضرت مسیح آمدند و کذلک از قبیل کور و کر و فالج و مرده و ابرص که در تورات و انجیل و قرآن نازل شده است و کذلک از قبیل اذا السماء انفطرت و اذا الشمس کوّرت و اذا النجوم طمست که در این سه کتاب مبارک آسمانی بر یک نهج نازل شده است و رؤسای روحانی به تقالید و اوهام بر ظاهرش تعبیر و تفسیر نموده‌اند و بطلان این معنی و این وقوعات نزد عقلا و علما و فضلا بدیهی است لهذا دین را مخالف عقل و علم و مبدا و توحش و خرافات و موهومات دانسته‌اند و اسباب فساد و نزاع و خرابی و ویرانی فهمیده‌اند و برهان شهودی وجودی آخرشان این است که رؤسای روحانی ادیان بیشتر از سائر خلق ریاست و عزّت و ثروت را دوست می‌دارند و همیشه با یکدیگر در نزاع و جدالند. دینی که تربیت دشمنی نماید و سبب دوری نوع انسانی از یکدیگر شود مخرب عالم است لهذا علی الاتصال مادّیون فوج فوج از متدینین را به برهان شهودی وجودی بی‌دین و از نبوّات بری و بیزار می‌نمایند و برهانشان هم صحیح است. اگر اساس دیانات این است که نزد امم موجوده است دین هادم بنیان تمدّن و انسانیت است. لهذا مبلغ اوّل باید این شوک شکوک را از ریشه‌اش بکند و ابواب شبهات را مسدود نماید و خلق را بر تحزّی حقیقت تشویق نماید و کتب آسمانی و بیاناتش را به خود کتب آسمانی معنی نماید. اوّل قرآن است: ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین. این کتاب شکّ و شبهه‌ای نیست. هدایت است برای پرهیزکاران. اوّل و اقدم پرهیزکاری تحقیق در اصول دین است و جمیع امم عالم به تقلید گرفتارند و به تعصّب آنچه از علمای خود شنیده‌اند معذب و کورکورانه خوشحال. اگر جمیع انبیا مثلاً دعا نمایند که خدایا روح انسانی به گوسفند عنایت کن، البتّه مستجاب نشود زیرا هیأت گوسفندی لایق روح انسانی نیست. پس هیأت باید هیأت پرهیزکاری باشد و اصول

دین را خود حقیقت نماید تا کتاب او را هدایت کند. باز می‌فرماید پرهیزکار کسانی هستند که مؤمن می‌شوند به غیب و مؤمن می‌شوند به تو و به آنچه نازل شده است قبل از تو و به یوم آخرت هم یقین کنند. ظاهر و باطن دو اسم حقّ جلّ الله است. حضرت موسی در ایامش و حضرت مسیح در ایامش و حضرت خاتم المرسلین در دوره اسلام مظاهر یا ظاهر بودند و بعدشان در آن یوم مظهر باطن بود. چنان که الخاتم لمن سبق و الفاتح لمن استقبل حضرت رسول خاتم گذشته‌ها بود و فاتح آینده‌ها. مأثور است [پایان نامه]

* * *

این متن در باره مشکلات موجوده در بین ادیان تقلیدی و علوم تجربی جدید است. جناب حاجی میرزا حیدر علی آن را به عنوان مقدمه‌ای در مبحث رفع شبهات در موضوع تبلیغ مرقوم فرموده است. متأسفانه از آنجا که ناتمام مانده معلوم نیست هدف مشارالیه چه بوده و چه مطالب دیگری در ذهن پربرکت ایشان در این مبحث جا داشته است. (خوشه‌ها)

بسم الله الاقدس الاعزّ المحبوب

هویتی و حقیقتی لکم الفداء. به حواس ظاهر مشترک بین انسان و حیوان در آفاق و انفس ملاحظه فرمائید از ظهور حضرت آدم تا سنه هزار و دویست چقدر مشاعر و مدارک و عقول و صنائع و علوم و معارف و بدائع ترقی نمود و از سنه هزار و دویست تا سنه شصت چقدر. بعد به حواس باطن مخصوص به انسان مقایسه فرمائید که عقل و علم هزار حرف است و یک حرفش تا سنه هزار و دویست ظاهر شد و نه صد و نود و نهش بعد از سنه دویست که طلوع نجمین مبشرین بود و بعد از ظهور حضرت مکّم طور باز یک به هزار اکتشافات و اختراعات زیاد ترقی نمود به شأنی که زمین استعداد "واشرقت الارض بنور ربّها" یافت و "الرحمن علی (العرش) استوی" تحقّق نمود و نیز به حواس ظاهره مشترکه بین حیوان و انسان در امرالله و تصرّفات و نفوذش که نظر نمائید خارق عادت، بندگان این ظهور را هر غافل معرض جاهل عدوی شهادت می‌دهد که این حزب حاضر جوابند و به جان در راه جانانشان جان می‌دهند و کذلک مشرق الاذکار عشق آباد را با اول مسجد حضرت رسول روح العالم فداه که زمین رمل بود و چوب‌های کج و چوله ستونش و چوب و برگ و علف سقش بود و درختی بود که آن سلطان سلاطین بر آن تا مدتی تکیه می‌فرمودند و خطبه می‌خواندند و بعد تبدیل شد به منبر سه پله‌ای و کذلک مطاف ملا اعلی و مقبل اهل بقا روح الوجود لذرات ترابه الفداء را با روضه مبارکه آن حضرت که اطاق مسکن ایام ظهورشان بود و کذلک تصرّفات و تغییرات و تبدیلات و تقلیب ماهیات و تحویل مادیات کائنات و موجودات که از غروب آفتاب ظهور از یکتای بی‌همتای بنده پاسبان آستان اقدسش، مرکز میثاقش، حضرت عبدالبهائش، مدت بیست و دو سال هر آنی دیده شد لاتحصی است. مادیون و فلاسفه تقلیب ماهیات را به قاعده عقل و علم ثابت کرده‌اند محال و ممتنع است و صحیح است. ولی می‌پرسیم

مقصود از تقلیب تحویل اشکال است و یا خاصّیات؟ شبهه‌ای نیست که خاصّیت ذاتی لایفکّی علم و ریاست و غنا و ثروت و رخا و عزّت و علا و حکومت اگر منتهی به ایمان بالله و خشیه الله نشود غرور و تکبر و نخوت است و علما و فضلا و رؤسای روحانی خارجه به صد هزار درجه از هر جهتی بر علمای شیعه زیادتی دارند چنان که دیده‌اید مبشّرین ایران که نوکر موجب خور رؤسای خارجه‌اند به چه جرأت و جلادت و قوّت علمای ایران را عاجز نموده‌اند و در این مسافرت مبارک با عدم اقبال و ایمانشان دیدیم به چه خضوع و خشوع و قنوت و سجود استقبال نمودند و خوش آمد گفتند. این نمی‌شود مگر به تقلیب خاصّیات. تقلیب اشکال فائده‌اش حیرت است و بس، اما تقلیب خاصّیات فوائدش لاتحصی است و راجع به هیأت اجتماعیه. و چون بر این مختصر مقدّماتی که هر یکش شرح و بسطش کتابی است مطّلع شدید عرض می‌شود علوم محدودۀ خلقی و علم نامتناهی الهی ظهورش در عالم ناسوتی در ۲۷ حرف ابجدی است لهذا تشبیه و تمثیل فرموده‌اند که از آدم تا خاتم دو حرف ظاهر شد و در ظهور قائم ۲۵ حرف دیگر و این مثل در مرتبه و حدّ خلق است و ثابت شد که تا خاتم از صد هزار هزار عقل و علم یکیش ظاهر شد و در ظهور حضرت قائم صد هزار هزارش بل استغفرالله عن الحدّ و العدد چه که مواهب یوم الله لاتحصی است و لایحیطون بشیء من علمه و لا يعلم جنود ربّک الا هو و ان تعدّوا نعمه الله لا تحصوها. حضرت اعلی مبشّر جمال کبریا روح الوجود لوجودهما الفداء می‌فرماید: "لو ارادت نمله ان یفسّر القرآن و باطنها و باطن باطنها الی ما لا نهایت لها لتقدر لأن سرّ الصمدانیة قد تلجلجت" (الآیه) و بعد از همه این عرائض، از جمال قدم جلّ جلال اسمہ الاعظم و عمّ نوال فضلہ الاسبق الاقدم و لا اله غیره سؤال کرده‌اند معنی همین حدیث را، جواب نازل شده است بیست و پنج حرف در لوح حیدر قبل علی نازل شده است و آن این کلمه مبارکه ربّانیة است: "هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق." مضمون بیان مبارک اقدس است چه که لوح مبارک را نیافتیم. در ایران بسیار است. کلّ در کلّ را از کلّ سلام و خلوص و تکبیر و تعظیم برسانید و البهاء من عبدالبهاء علیکم و روحی فداکم. حیدر علی. [پایان نامه]

* * *

ذهن وقاد حاجی میرزا حیدر علی و سعی مشارالیه در اختصار مطالب متعدّده‌ای که در خاطر نکته‌سنج ایشان می‌گذشته و سبک و سیاق نگارش مخصوص ایشان در بسیاری موارد استفاده از آثار مشارالیه را مشکل می‌سازد. لذا اگر در نظر اوّل ربط و وصل بعضی لغات و جملات آسان نباشد و نکات و دقائق مطالب به سادگی به دست نیاید باید علل فوق را به یاد آورد و آن را مکرّر مطالعه نمود تا بدین وسیله بهره‌گیری از آن ذوق و وسعت نظر امکان‌پذیر گردد.

شرح فوق در بیان معنی حدیث "العلم سبعة و عشرون حرفاً" نوشته شده و اگرچه در این باره در آثار مبارکه قیمه اشارات واضحه مذکور مع ذلک بعضی از علماء بهائی نظیر جناب ابوالفضائل و جناب حاجی میرزا حیدر علی نیز به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند. البتّه نکات دقیق تبلیغی و استدلالی که در این متن آمده متعدّد است و محدود به تفسیر حدیث مبارک مذکور نیست.

(خوشه‌ها)

وصیت‌نامه حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

بسم الله الاقدس الاعزّ المحبوب *

اشهد بما شهد الله لذاته بذاته و لنفسه بنفسه و لوحدانیته و فردانیته بوحدانیته و فردانیته و لعظمته و سلطانه و جلاله و جماله و فضله و افضاله و احسانه قبل خلق ما كان و ما يكون و قبل ان یقترن الکاف بركنه التّون بانّه هو الله لا اله الا هو البهیّ الابهی فی الآخرة و الاولی. قد كان فی ازل الآزال فرداً احداً صمداً حیاً قیوماً ما اتّخذ لنفسه شریکاً و لا شبیهاً و لا نظیراً و لا قریناً و لا کفوّاً و لا وزیراً و لا وکیلاً و یكون بمثل ما كان انه تبارک و تقدّس محبوب العالمین. و انّ النّقطة الاولی عبده و مبشره و المنادی فی بریته البیان باسمه و اشراق نیر جماله و طلوع شمس جلاله و فدی نفسه فی سبيله روح الوجود لرشحات دمه المبارک المحیی العظم الرّمیم الفداء. و قد شهد بذاته القیوم علی کلّ شیء و کلّ شأن لغضنه الاعظم الوحید و سرّه الاقدم الفرید و لفرعه المنشعب من الاصل القدیم بانّه عبده و رقیقه الکریم و مرکز میثاقه العظیم و مرجع عهده القدیم و مروج امره الاعظم و مبین آیاته بین العالمین. و قد اخذ سبحانه و تعالی عهده عن العالمین. فحضرته الوحید الفرید واسطة فیض الالهی و رابطة العهد الرّحمانی و وسیلة الموهبة الصّمدانیة و زجاج ملکوت الابهی و مرآت لاهوته الاقدس الاسنی. راهی و بابی احدی ندارد برای خواندن جمال اقدس امنع و مسثلت حاجات دنیا و آخرت و ملک و ملکوت مگر از این سبیل و از این باب و نحمد الله ربّ العالمین بذلک الفضل العظیم القدیم القویم العظیم الکریم فهو عبده و رقیقه. یکتای بی همتای بنده آستان اقدسند و پاسبان امر اعظم بندگی و چاکری و خاکساری که ظاهرش حقیقت و عین باطن است و باطنش حقیقت و عین ظاهر لم تر عین بمثله سبحان من خلقه و انشأه و ابدعه و اصطفاه و اختاره علی العالمین لخدمة امره العظیم القدیم القویم المهیمن علی العالمین. هویة الوجود و حقیقة کلّ شاهد و مشهود لطنافی رضائه و عاکفی لقائه [کذا] و آملی لقائه و رضائه الفدا و اسئل الله تبارک و تقدّس و استشفع فی ساحته الاقدس عبد بهائه ان یعفو

* «از قرائن چنین پیداست که این اثر وصیت‌نامه آن نفس جلیل‌القدر است.» (از مرقومه دارالانشاء مرکز جهانی)

عن جریراته و خطیثاته و سیئاته و یجعلنی فی کلّ العوالم عبداً رقا مملوكاً خادماً قائماً للثابتین و فانیاً للزاسخین و محشوراً فی ظلّهم لا اله الا هو البهیّ الابهیّ.

حق سبحانه و تعالی آگاه و اطوار و رفتار فانی گواه که هرگز قابل و لایق خدمتی نبوده و جز اذیت به احباب و ترضیع امرالله از فانی ظاهر نشد. نفسی پاک نکشیدم و قدمی لله برنداشتم و سوء اعمال و افعال را همه بندگان الهی می دیدند و می دانستند و ستر و اغماض می فرمودند و بر محبت و خضوع لله و حفظاً لامرالله میفرودند و همه جا و همه وقت محترم و معزز و مرتاح بودم و کلّ به صرف فضل معامله فرمودند و به جان خدمتم را نمودند. و در این سنین اخیره که بیست سنه است در مسافرخانه افتاده بوده است قسم به تراب عتبه مقدسه رحمانیه از اهل سرادق قدس و سیدتهن حضرت علیا ورقه مبارکه روحی لتراب اقدام خدامهن فدا به شأنی عطوفت و شفقت و بنده نوازی دیده است و فرموده اند که شفقت و مهربانی اولین و آخرین نزدش حکم ذره و آفتاب و قطره و دریا ندارد، فانی و غیر مذکور است. هر قدر عصیان و نافرمانی و کفران نمود لا تحصى بر عنایت و عطوفت افزودند که احصایش را نتواند و شکرش را نداند. و کذلک از طائفین و جناب آقا محمد حسن روحی لهم الفداء خدمت و مساعدده و مهربانی دیده است که از شکرشان عاجز است. اجرهم علی الذی ایدهم و وقفهم. پنجاه سال در ظلّ امرالله به نعم و آلائی لا تحصى ملکى و ملکوتى ظاهر و باطن متعمّم و مرزوق بوده و قدر ندانسته؛ پس از آن عطوفات و عنایات حضرت خانم و اهالی حرم کبریا که در حیاتش دید بسی مطمئن القلب است که در ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء شفاعتش فرمایند و عالم گنااهش را بیامرزند و عفو فرمایند و غفرانش را در ظاهر ظاهر مسئلت نمایند و به طریق اولی مرحمت خواهند فرمود زیرا سوای گناه چیزی ندارد و به دامن عطوفتشان متوسّل است و البهائ علی اهل البهائ و الحمد لله البهیّ الابهیّ. حیدر علی.

الحمد لله چیزی ندارم که تعلق به آن داشته باشم یا نداشته باشم و وارث ندارم. اسباب خواب از مسافرخانه است و اسباب چیزنویسی و نوشتجات کم غیر مرتّب از جناب مدیر آقا محمد حسن است. لباس از جناب آقا محمد حسن و اخوی زاده های ایشان است. لباده پشمی از جناب آقا رحمت الله است که در شب های زمستان برای پاسبانی هیکل ربّ بیوشد. دیگر از متعلقات دنیا ندارم مگر گناه.

الهی الّهی لئن جلّت و جمّت خطیّتی فغفوک عن ذنبی اجلّ و ارفع

ولقد وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و قلب سلیم
فحمل الزّاد اصبیح کلّ شیء اذا کان الوفود علی الکریم
و علی اهل البهائ بهاء عبدالبهاء و شفاعته. حیدر علی.

صفحه‌ای از کتاب بهجت الصدور

جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در صفحه ۱۸۳-۱۸۴ کتاب بهجت الصدور چنین می‌نویسند:

«... و چون وارد همدان شد در محلّ باصفای خوبی که برای زوّار بود منزل نمود و یکی از کلیمی‌ها را ملاقات نمود و منزل آقا یهودای علاقه‌بند را خواست. خود او هم از احباب خوب بود و با او به منزل جناب آقا یهودا رفتیم و طفلی داشت حیّم نام، تازه زبانش باز شده، آمد و دو دست را به سینه گذاشت و تعظیم نمود و الله ابهی فرمود. به شأنی فانی را منجذب نمود که پرید و او را گرفت و بوئید و بوسید و با اینکه شب را راه آمده و بیداری کشیده و خسته بود به کلیّ تبدیل شد و تر و تازه و گرم و پر قوّت. بعد طفل باکمال ادب اذن خواست و تلاوت مناجات نمود. فانی دید آنچه از قلم قدیم تفضلاً علی ابراهیم نازل شده که اشهدتني ملکوت امرک و جبروت اقتدارک و اشهد انّ بظهورک اطمینت افئدة المقبلین به واسطه خلوص ارادت ابوبن و حسن تربیت طفل، فانی ملکوت امرالله و جبروت اقتدار الله را به قدر فنا و انعدام و محویش دید و زیارت نمود. باری، آن روز هم از آن حالی که از بنی اسرائیل در ظهور و اشراق انوار ربّ جلیل مشاهده نمود قیمت و بهاء هزار سال داشت. و بعد در عریضه‌ای حال و قال و تلاوت مناجات آن طفل عرض شد. قول الرّب تبارک و تقدّس: "یا صغیر السنّ و کبیر المقام، قد بلغت فی صغرک الی مقام یدکرک مولی الانام. طوبی لک و لمن سمع مناجاتک. الخ." مکرّر در مجالس و محافل فخر و مباحثات نموده که الحمد لله فانی هم مناجات آن طفل را شنید و از "لمن سمع مناجاتک" قسمت موفور و حظّ مشکور یافت و به قدر شش ماه اقامت نمود و از اسلام و کلیمی بسیار به شرف ایمان مشرف شدند و هر صبح و عصر و اکثر شب‌ها مجتمع می‌شدند ولی باکمال ستر و ملاحظه و حکمت...»

* * *

اشاره جناب حاجی میرزا حیدر علی به «آنچه از قلم قدیم تفضلاً علی ابراهیم نازل شده...» راجع به آیه مبارکه قرآنیّه در سوره انعام (آیه ۷۵) است که می‌فرماید: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت

بعون اللہ تعالیٰ
 در این زمان بہجت لغمان کہ زبان است و
 واقبال او ان شہر مایہما یون نشانہ شاہ جوان
 بہجت پہمال السلطان الاعظم و النخاقان المعظم علی حضرت
 قدر قدرت جمہاء احمد شاہ قاجار خلد اللہ لک و
 سلطانہ و ابد اللہ عزہ و برمانہ حی باشد این کتاب منسٹاب
 المسمی بہ بہجت الصدور من تصانیف مولانا بکلیل نقائل
 البتیل العارف الکامل نقشی البدیع والرسائل حضرت الحاج
 میرزا حیدر علی اصفہانی کہ در سوانح عمری خود تذکرہ
 فرمودہ اند در بندر معمورہ بمبئی بزبور طبع آراستہ
 و پیرایستہ کردید بتاریخ شہر صفر المظفر
 سنہ یکہزار و سیصد و سی و یک
 ہجری ۱۳۳۱

السَّموات و الارض و لیكون من الموقنین.»

اشاره دیگر جناب حاجی در متن فوق راجع به این مطلب است که می نویسند: «بعد در عریضه ای حال و قال و تلاوت مناجات آن طفل عرض شد. قول الرَّبِّ تبارک و تقدّس: "یا صغیر السنّ و کبیر المقام...»

قضیه عریضه جناب حاجی میرزا حیدر علی در یکی از الواح جمال قدم که در تاریخ ۱۶ شهر الحجّ سنه ۱۲۹۷ هـ. ق. از لسان خادم الله به اعزاز جناب زین المقرّبین عزّ صدور یافته چنین منعکس گردیده است:

«الله درک یا من سمعت نداء الحقّ و اقبلت الی الحقّ... چندی قبل مکتوبی از جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله رسید و ذکر از دوستان الهی، مخصوص ذکر آقا یهودا و طفل صغیر ایشان را نموده بودند. در ساحت اقدس عرض شد. اظهار عنایت لاتحصی نسبت به ایشان ظاهر. از حقّ می طلبیم جمیع را علی ما یحبّه و یرضی موفّق فرماید و این آیات بدیعه منیعه مخصوص ابن نازل، قوله جلّ کبریاته: "یا صغیر السنّ یا کبیر المقام، قد بلغت فی صغرک الی مقام یذکرک مالک الانام طوبی لک و لمن سمع مناجاتک و لاییک الذی فاز بعرفان الله الملک العزیز العلام. بگو ای آقای من و مولای من و اله من و پدید آورنده من. سؤال می کنم از دریای بخشش تو که این نهال نورسته در بوستان محبت خود را از کوثر حیوان بنوشان و از اریاح خریف حفظش نما. توئی توانا و توئی دانا. ای خدای من، به تو رو آوردم و تو را ذکر می نمایم و به مبارکی اسمت از دونت فارغ و آزادم. ای خدا، به تو ناظریم و از تو می طلبیم ظاهر کن از ما آنچه را که سزاوار تو و ایام تو است. توئی عطا کننده و بخشنده. انتهی." انشاء الله کلّ از آفتاب عنایت که از افق فضل اشراق نموده روشن و منیر شوند...»

خبر از درگه دوست

ابوالقاسم افنان

در همه شهر زبان زد شده افسانه ما
تا برافروخت ز انوار رُخت شمع وجود
عارفی کو که خبر آردم از درگه دوست
هر پیاله که گرفتم ز کف شاهد غیب
از صفای دل ما باده کشان بی خبر است
عاقلا طعنه مزین بر من عاشق که تو را
چند خواهی که کشم رخت به محراب دعا

طوف هر کعبه که کردی نرسیدی به مراد

همتی خواه تو از گوشه میخانه ما

گوهر مقصود

زرین تاج ثابت

بردر از دیده پرده پندار
در تجلی جمال آن دلدار
نیست گاه درنگ و استکبار
این زمان را دلا زکف مگذار
این غنیمت به اهل دل بسپار
اوست آماده تا شود بیدار
مردگان را به مردگان بگذار
زان سپس پای نه در این مضمار
هیچ مشکل نباشد اندر کار
تا نمایند بر جهان ایثار
خود ندارد رهی در این بازار
نیست در شأن مردم هشیار
راستان را دگر بُود معیار
چه غم از نور را کند انکار
کرده بس جان فدا به عشق نگار
خسته گیتی ز رنج و از پیکار

جان فزاید صفای طلعت یار
شد جهان دیگر و زمانه دگر
بلبل عشق در تفتنی بین
وقت تنگ است و عمر بس کوتاه
یافتی چون تو گوهر مقصود
هر که در وادی طلب بینی
هر کسی نیست طالب صادق
دل ز صهای عشق زنده نما
بهر عشاق طلعت معبود
هدیه صلح و آشتی دارند
خودپسندی و خویشتن بینی
غفلت و سستی و هوی و هوس
راه تدلیس و زرق دیگر سو است
مرغ شب را نه تاب دیدن مهر
جان نثاری است شیوه یاران
گاه وحدت فرا رسیده کنون

هرکه «زرین» متاع خود بنمود

گشت از سعی خویش برخوردار

موکب نوروز

ش - ر

رسید موکب نوروز و فصل دیگر شد
جهان مرده به یک بار جان تازه گرفت
شکوفه تاج مرصع به فرق شاخه نهاد
دگر نهیب غراب از فضا نمی‌آید
هزار گونه گل‌های وحشی از همه سوی
درون باغ نگر، غنچه لب به خنده گشود
بین شقائق نعمان که جام باده به دست
دلم که از غم سرما تنیده بود به خویش

ز معجزات بهاران همین حکایت بس
که هر دقیقه یکی نقش نو مصور شد

مارس ۱۹۸۸

به یاد شهدای قهرمان و جوان شیراز و
همه نوگلان نورسته در خون خفته بها

پاسخ تاریخ

دکتر سیمین شیانی

هنوز بانگ خروس سحر به گوشم بود
که چشم بسته گشودم،
به آسمان سپید.
ستاره بود به پیشانی سپهر آنگاه،
که من به سجده فنادم
به روی بستر خویش.
ز کوچه بانگ خروشی به گوش می آمد.
پیام مردم افسرده پریشان بود،
که گشت چیره به جانم،
غمی سترگ و عمیق.
نفیر باد فسونگر چه ها به من می گفت؟
که در سراچه دلها،
چو اهرمن بنشست
فروغ را به چلیا کشید و،
بر سر دار،
نشاند عهد و وفا را و
سنگسار نمود،
به بیستون ز جفا،
آن دلیر رعنا را.

* * *

غریو ظلم درودشت و آسمان لرزاند.
به چهر عدل سیاهی نشست از عدوان.
ز بانگ شیون زندانیان فضا پر شد.

درون من همه اندیشه
رهیدن بود.
که باز شد در زندان و
نوگلی خندان
ز شور زندگی و مهر،
نغمه‌ها می‌خواند.
دو چشم من که به او خیره گشت،
لرزیدم
که در فسانه توان گفت
آنچه را دیدم
چو کس ندید،
چه هشیار و پاک و بی‌باک است.
نه ناله‌ای ز ستمکار و،
شکوه از دژخیم
نه وحشتی ز جدائی و،
ییمی از مردن.
به پاس عشق «بهاء»
در کنار یک دیوار،
چو گلبنی به خزان،
باد سرد پائیزی
بر او گذشت...
صدائی به ناگهان برخاست،
و دنگ و... دنگ
که آن بود،
پاسخ تاریخ
و این درست،
همان داستان تکراری است.
«که بگذرم ز سر و جان و
نگذرم از دوست.»

پاریس
۹ نوامبر ۱۹۹۴

غبار

بهاء‌الدین محمد عبدی

حاجی از سودان چو بر دروازه عکا رسید
همچو موسائی به سوی وادی سینا رسید
حیدر از مکه، به کوی جان شد و حیدر علی
کو به کو از اصفهان بر کعبه دل‌ها رسید
همچو آن ذره، که گیرد دامن خورشید را
عاقبت بر چشمه شمس جهان‌آرا رسید
یعنی از راه طلب، افتان و خیزان چون غبار
رفت تا بر آستان طلعت ابهتی رسید
محرم عبدالبهاء شد چون به روز امتحان
از فریب حرف «لا» بگذشت و بر «آ» رسید
بود ناپیدا میان جمع و از هستی خویش
چون برون آمد به سوی مرز ناپیدا رسید
سوی ساحل، «عبدی» از دریای عرفان همچو او
برنگردد هر کسی بر عمق این دریا رسید

فدیة جان*

هوشمند فتح اعظم

نشان لطف تو و آیت صفای تو بود
دگر چه شکوه ز دردی کنم که درمانش
طیید در قفس سینه مرغ دل همه عمر
دمی که مشک فشان شد نسیم، دانستم
به بزم عشق اگر آسمان چراغان بود
دلم ز غیر تو خالی و پر ز نغمه عشق
بیا و گوهر دل بین که در حریم وصال
تبسمی که بر آن روی دلگشای تو بود
از آن لبان شکرخند غمزدای تو بود
چرا که طالب پرواز در هوای تو بود
که باز همدم گیسوی مشکسای تو بود
برای من که نبود، این همه برای تو بود
همین معامله اندر نوای نای تو بود
نثار مقدم تو فرش زیر پای تو بود
بهاء بهاء تو مرانم ز خود که فدیة جان
بهای عشق تو و نیز خونبهای تو بود

* شاعر این غزل را پس از مشاهده عکس اجساد هفت تن از شهدای ایران در حالی که همه لبخند بر لب داشته‌اند سروده است.

به نام دوست

دکتر جلیل محمودی

تو ای راز یزدان،
که رازی ز تو نیست پنهان.
تو ای مهرگردون،
که گیتی ز نور تو بگرفته گرمی.
تو ای مرکز عهد و پیمان،
که پیمان به تو یافت معنی.
تو ای شاخهٔ اصلی اصل اکرم،
تو ای گنج بخشندهٔ آفرینش،
تو بودی که پیر خرابات،
جهان را ره و رسم مستی بیاموخت.
تو مستی ده بادهٔ نابِ مهری،
تو سازندهٔ نای و آوای عشقی،
تو گلگون می میگساری.
تو عشق آفرینی، تو عاشق نوازی.
تو شمع آفرینی، تو پروانه سازی.
تو آهنگ نائی، نسیم صبای خدائی.
از آن بارگاه عنایت، وز آن مهرگاهان،
به این عاشقان جمالت،
نگاهی، نگاهی...

«حَبِّ مرا سرمایه خود کن و چون بصر و جان عزیزش دار.»
کلمات مکنونه

چرا تو را نپرستم؟

فره مند مقلین

چرا تو را نپرستم؟ تو چاره ساز منی
تو آن یگانه جان بخش بی نیاز منی
گواه مهر تو باشد، تو سوز و ساز منی
تو خود بهانه هم سوز و هم گداز منی
که بی نیاز دو عالم، ولی نیاز منی
تو در قلمرو اندیشه، یگانه تاز منی
تو با خبر ز دل خسته و ز راز منی
تو همچو عطر به گل خفته، نغمه ساز منی
به اوج عالم هستی، تو شاهباز منی*
تو آسمان منور، تو بخت باز منی
تو سرو سبز صفا بخش سرفراز منی
تو رمز زندگی و راز اهتزاز منی
بنامت که خداوندگار ناز منی
سخن درست بگویم، ترانه ساز منی

چرا تو را نپرستم؟ تو دلنواز منی
من این شکسته سر تا قدم نیاز توام
چرا تو را نپرستم؟ که آفرینش من
گذشت عمر گرنامه ام به سوز و گداز
چرا تو را نپرستم چو کعبه آمال؟
به راحت از کم و بیش جهان گذشتم و باز
به راز تو چه رسد تنگنای فکرت من
من این پرنده غمگین و سرد و بی آواز
شکسته گرچه مرا بال و پر در این زندان
زمین تیره منم، تشنه عنایت تو
من آن کویر تهی از گیاه و سبزه ولی
منم جوانه لرزان به شاخسار وجود
بمیرمت که بشیرم شدی به عمر ابد
زبان بسته کجا، وصف آن خجسته کجا

پرستش کند «الهام» در نشیب و فراز

تو در نشیبِ بلا، قلّه فراز منی

* اشاره ای است به بیان حضرت بهاء الله در لوح مبارک مانکجی صاحب که می فرماید: «... منم شاهباز دست بی نیاز.
پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم...»

در دوره حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی چه گذشت؟

سخنان دکتر شاپور راسخ در جلسه پایانی هشتمین دوره سالیانه انجمن ادب و هنر (لندگ)

سروران عالی‌قدر و دوستان هنرستای و ادب دوست

انجمن ادب و هنر بار دیگر این افتخار و مزیت را حاصل کرد که مجمعی شکوهمند به گرامی‌داشت یکی از رجال بلندپایه دنیای معارف بهائی بیاراید و احوال و آثار و ملکات و سجایای اخلاقی و معنوی و خدمات ارجمند روحانی و انسانی او را به شایستگی بشناسد و به بایستگی بستاید به امید آنکه از این شناسائی چراغ هدایتی سازد و همه آنان را که امروزه در کار ساختن جامعه‌ای نو و تمدنی بدیع و نظمی نوآین هستند فراراه گذارد. در میان این بزرگ‌مردان تاریخ امر جدید حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی را به راستی مقام و مرتبتی استثنائی است. مردی است که پنجاه سال از عمر شریف خود را در اطراف و اکناف جهان شرق به تبلیغ امر الهی و دفاع از عهد و پیمان یزدانی گذرانده و بدان منزلت رسیده که حضرت عبدالبهاء در حق او بفرمایند: «همیشه پیش منی و در قلب منی. با همیم و همدلیم و در عبودیت آستان بهاء سهیم و شریکیم». بزرگوار مردی که ده‌ها لوح از الواح مبارکه به قلم و از فم طلعات مقدسه به نام او صادر شده و او از کثرت افتادگی و کمال خلوص در بندگی هرگز به کلمه‌ای که بوی خودخواهی و خودپسندی از آن برخیزد تکلم نکرده بلکه به این عبارت که «فانی و امثاله به صرف فضل من دون استحقاق اسماً منادی امرالله بودند» گویا بوده است. پرفضیلت و گران‌قدر مردی که به حق عنوان «فرشته کرمل» بر او نهاده شده است و امروزه بهائیان

سراسر گیتی می‌توانند خاطره فراموش ناشدنی او را الهام‌بخش زندگی خود سازند و از آن ذخیره نیروی معنوی و پشتوانه نشاط روحی برای تقدیم خدمات محلی و بین‌المللی تعبیه کنند.

هشتمین مجمع ادب و هنر به راستی دوره‌ای ممتاز بود، نه فقط از جهت کثرت حاضران و تنوع ممالک آنان و حضور جمع قابل ملاحظه‌ای از کودکان و جوانان، بلکه خصوصاً از این بابت که برنامه چون سبد گلی دماغ‌پرور به انواع گل‌های پررنگ و معطر ادب و هنر هر دو آراسته بود. نه تنها ادیبان و محققان به دانائی و توانائی مباحث فلسفی و مطالب ادبی و حقائق تاریخی را در میان نهادند بلکه اصحاب هنر نیز در عرضه رشته‌های گوناگون کار و فن خویش هنرنمایی کردند و از آن جمله بودند آقای رحمت‌الله بدیعی و همکاران موسیقی‌دانشان چون خانم پریسا و آقای مظلومی که بهترین اشعار عرفانی و روحانی را با خوش‌ترین ساز و نوا ارائه نمودند و جنابان مسعود میثاقیان و امان‌الله موذن و دیگران که به همراهی آوای خوش مناجات‌خوانان طیور دل‌ها و جان‌ها را به فضاهاى خوش لامکان پرواز دادند و آقای منصور تأیید و خانم مژده مولوی که چند نمایش هیجان‌انگیز از گروه تئاتر داروک به روی صحنه آوردند و همچنین مهمان ارجمند عالی‌قدر آقای فرخ غفاری از پیش‌کسوتان هنر جدید سینمائی ایران و سنجشگر شناخته بین‌المللی هنر هفتم که تاریخچه صنعت و هنر نویدبخش سینما در ایران را به سنجیدگی و ژرف‌بینی عرضه نمودند و ۳ فیلم برگزیده با پیامی عمیقاً انسانی را به نمایش گذاردند و دوست موسیقی‌شناس هنرپرورمان آقای عبدالحمید اشراق که به دنبال گفتار دل‌نشین سال پیشین ضمن مروری بر آثار اساتید موسیقی ایران، فضا را با نوای دلربای ساخته‌های موسیقی سنتی سرشار از احساس و شور و هیجان کردند و دل‌ها را رقت و صفای فراوان بخشیدند.

آشنائی با یک هنر دیگر یعنی باله از امتیازات دیگر این دوره بود؛ باله‌ای که گروه شیدا به رهبری خانم دانش بیش از ده سال پیش در جلوه‌گری سرگذشت بهائیان ستمدیده ایران تنظیم کرده بود و در آن پیروزی نیروهای روشنی بر قوای تاریکی اهریمنی نمایانده شده بود.

اما در زمینه آشنائی با اصحاب سخن، شناخت درست احوال و آثار و پایگاه والای حاجی میرزا حیدر علی به مدد یاران دانشمندی چون دکتر هوشنگ رأفت، دکتر باهر فرقانی، دکتر وحید بهمدی و محمود ورقا موجب آن شد که تصویر منیر این چهره کم‌نظیر، نقش همه دل‌ها و ثبت همه ذهن‌ها گردد. بحثی که دکتر نادر سعیدی در تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیاً به میان نهاد نه فقط هدف خلقت و هستی آدمی را که در شناخت مظهر ظهور احدیت و در محبت او خلاصه می‌شود به قوت بیان کرد بلکه ضمناً شیوه پژوهش محقق بهائی را که سازش‌دهنده علوم الهی - فلسفه - تاریخ - جامعه‌شناسی - اخلاق و مانند آن است به استادی آشکار نمود.

تحولات فکری عصر جدید در ارتباط با نظم نوین جهانی بدان گونه که دکتر بهروز ثابت مطرح کرد و نیز آینده‌نگری تعلیم و تربیت آنچنان که در آثار بهائی منعکس است ضمن تأکید در لزوم یک نگاه همه‌جانبه، در ورای شاخه‌های مختلف دانش، لااقل در این نوع مباحث، سیر عمومی افکار اندیشمندان جهان را که در جهت فلسفه و نقطه دید بهائی و همچنین تعالیم و قوانین و نظام

جهان‌شمول آن است برملا و عیان کرد و در آینده‌نگری تعلیم و تربیت این نکته را روشن و مبرهن نمود که هدف باید تکامل هم‌آهنگ روحانی فرد و جامعه و تحقق مدینه فاضله جهانی و ایجاد سازگاری و همکاری خلّاق و زاینده میان خرد و علم از یک سو و ایمان و روحانیت از سوی دیگر باشد.

هرچند که غیبت پرفسور بورگل که بر اثر فقدان یکی از عزیزانشان پیش آمده بود جمع حاضران را متأسف کرد اما شنیدن تحقیقات پرارزش و بدیع دکتر فریدون وهمن در باره تأثیر عقائد زردشتی بر افکار و آداب شیعیان مستمعان را تمتع بسیار داد و بار دیگر یاران را بدین نکته لطیف هشیار کرد که فی الحقیقه هر آئینی ناقل بسیاری از سنت‌های ادیان گذشته است و همچون رودی که از سرچشمه واحد می‌جوشد و مسیری جاودانی در پیش می‌گیرد هر موج آن یادی از منازل پیشین در خویش دارد و نویدی بر مراحل پسین را در خود نهفته است.

چون سخن از مزایای این دوره انجمن در میان بود از یاد نباید برد که حضور بانوان و شرکت آنان در اداره جلسات، در شورها و گفتگوها، در تلاوت مناجات‌ها و در دیگر فعالیت‌ها بر رونق و جلوه جلسات می‌افزود و در این مقوله ذکر جمیل خانم ناهید روحانی شایسته است که نگاهی به کلمات مکنونه عربی فرمودند و رموزی فراوان از این صحیفه عرفان بر نظرگاه حاضران گشودند و دستورالعمل زندگی و تکامل روحانی و اخلاقی را که این رساله مبارکه متضمن است چون لثالی شاهوار که از دل دریائی موجبار برآید در معرض دوستان قرار دادند.

مجمع ادب و هنر امسال بار دیگر از این موهبت بهره‌ور بود که مهندس بهروز جبّاری با آن حافظه شگفت خداداده برنامه شعرخوانی را به کمال ظرافت اداره کرد و پاره‌ای از لطیف‌ترین و زیباترین آثار فاخر شعر پارسی را چه از شعرای بهائی و چه از دیگران باز خواند و با آن سخنان شیرین در بیان ظرائف و دقائق هر اثر شوری برانگیخت و کام‌ها شیرین کرد.

ناگفته نگذاریم که در این روزها چه در قالب شعر و چه در پرده موسیقی و چه در صحنه فیلم بارها از ایران زمین یاد شد؛ سرزمینی که به کزات طوفان زمانه دیده و از نشیب و فراز حوادث خطیر و دشواری گذشته و باز پیروز و استوار سربرکشیده و پا بر جا فشرده است و در این میان در طول روزگاران، فرهنگی پرمایه آفریده که به حق می‌توان به مظاهر گونه‌گونش فخر کرد و در پرتو آن در دنیای ادب و هنر معاصر سری میان سرها برآورد؛ سرزمینی که سه آئین بزرگ را به جامعه انسانی اهدا کرده و در زمان ما داعیه آن را دارد که خیمه یکرنگ دوستی و یگانگی را به مدد امر بهائی در سراسر گیتی سایه گستر سازد؛ متعالی امری که بی‌گمان روزی جامعه ایران را عزیزترین جوامع جهان خواهد کرد و چنان که در آثار مبارکه به صراحت آمده حکومت ایران را محترم‌ترین حکومت عالم خواهد ساخت. یاد ایران در دیدگان همه ما بارها اشک رقت آورد؛ اشگی که در پرده شفاف آن می‌شد آینده درخشان این سرزمین بهشت آئین را به روشنی مجسم کرد.

بخت را شاکریم که در میان صد و نود و اندی شرکت‌کنندگان در این دوره پرخاطره، بیش از چهل تن در شمار کودکان و نوجوانان و جوانان بودند که اکثراً در کلاس‌ها و کارگاه‌های موازی

حضور یافتند و از محضر استادانی چون دکتر فریدون وهمن - دکتر مهری راسخ و خانم فردوس روشنگر بهره جستند و نه فقط با مقدمات فرهنگ و ادب و هنر ایران آشنا شدند بلکه چند تن از آنان خط فارسی آموختند که امیدواریم پس از این دوره هم پی گیری شود و به سواد کامل بیانجامد.

می توان گفت که اوج این مجمع پرروح به هنگامی بود که جمعی از جوانان پرهوش و پرجوش ما بر صحنه آمدند و پیام شورانگیز جوانان را در جو انجمن طنین افکن ساختند؛ پیامی که آمادگی جوانان را برای سرسپری و پافشری در میدان های خدمت به مهیج ترین عبارت بیان می کرد و چه خوب ترجمان احساس همه ما بزرگسالان شدند آنجا که از قول شهید مجید دکتر علی مراد داودی گفتند: «این است که دل های خود را به جوانان می سپریم و امیدهای خود را به جوانان می بندیم.»

حق است که در پایان سخن از جانب همه شما صمیمی ترین سپاس ها را به مدیر ارجمند آکادمی لندگ و همسر گرامیشان تقدیم کنم. سخنان آقای دکتر حسین دانش در آغاز این دوره که از پیشرفت های این مؤسسه در تأسیس یک دوره دانشگاهی و توسعه و تشدید روابط فرهنگی با دانشگاه ها و مؤسسات علمی دیگر حکایت می کرد فی الحقیقه افق هائی تازه بر امکانات بسط معارف بهائی باز کرد. پشتیبانی ایشان از این انجمن و یاری صمیمانه و مهمان نوازی مشتاقانه خادمان لندگ فضائی دلپذیر برای هشتمین مجمع ادب و هنر به وجود آورد که بی گمان کارها را آسان و اجرای برنامه را موافق طبع همگان کرد. لطفشان را تقدیر می کنیم و موفقیت بیشتر ایشان را در خدمات بزرگی که به عهده دارند از درگاه ایزدی خواهانیم.

* * *

حاصل آنچه در این گفتار پایانی معروض آمد آنکه دوره حاجی میرزا حیدر علی تنها فرصت برچیدن گل های تازه ای از بوستان معارف گسترده امروزی نبود؛ فرصت آشنائی های نو و تقویت دوستی های گذشته را نیز در دسترس دوستان نهاد و از همه بالاتر، به یمن این انجمن، سرمشق مردی که همه دقائق عمر را به نشر حقائق صرف کرد یعنی حاجی میرزا حیدر علی از این پس همواره نصب دیدگان و آمیزه دل و جان حاضران خواهد بود و همه ما را در راهی که به سال های آینده در پیش داریم رهنمائی شوق افزا و شورانگیز خواهد بود.

برای آنکه این کلام ابتر خویش را حسن ختامی درخور بدهم شایسته است که عبارتی چند از الواح مبارکه حضرت بهاء الله که به حاجی اصفهانی خطاب شده و مناسب حال و مقال است در اینجا نقل کنم:

«... طوبی از برای عبادی که لذت امر را بیابند و شهد عمل را بنوشند. هر نفسی به آن فائز شد البته به امر الهی تمسک جوید و به عمل قیام نماید...»
«... بگو قسم به آفتاب بیان که از افق سماء قلم اعلی اشراق نموده، خضوع در این ایام سبب ارتفاع است و خشوع علت بلندی...»

«... در لیالی و ایام از مقصود عالمیان می طلبم حجبات مانعه را خرق فرماید و اولیا را راه نماید تا کل در ظل خباء مجد و قباب عظمت جمع شوند و به ذکر و ثناء و خدمتش مشغول گردند...»

زندگی نامه نویسندگان*

مهندس عبدالحمید اشراق

مهندس عبدالحمید اشراق در خانواده‌ای مؤمن در شیراز متولد شد و پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به دانشگاه طهران رفت و از دانشکده معماری آن دانشگاه به اخذ درجه مهندسی نائل شد. در آن هنگام متجاوز از ده سال ناشر و سردبیر مجله موزیک ایران بود و فعالیت‌های متعددی در رشته موسیقی ایران چون ایراد سخنرانی، نوشتن مقالات و تدریس موسیقی داشت و اجرای برنامه‌های موسیقی در جلسات امری و عضویت در لجنات موسیقی و غیره را به عهده می‌گرفت. سپس برای تکمیل تحصیلات به فرانسه رفت و به سال ۱۹۶۵ م. در رشته معماری از دانشگاه پاریس و از مرکز تحقیقات شهرسازی فرانسه در رشته شهرسازی فارغ التحصیل شد. پس از مراجعت به ایران متجاوز از ۱۲ سال در دانشگاه ملی ایران به تدریس معماری و شهرسازی اشتغال داشت و نیز مجله هنر و معماری را به دو زبان فارسی و فرانسه منتشر می‌کرد. همچنین انجمن آرشیکت‌های ایران را تأسیس کرد و مدت ۷ سال آن را اداره نمود.

از مهندس اشراق کتاب شاهکارهای معماری ایران در طهران منتشر شده و دو کتاب پنجاه سال معماری در ایران و پنجاه سال نقاشی در ایران را تدوین کرده بود که به علت حدوث انقلاب منتشر نشد. ایشان مقالات متعددی در مورد معماری نوشته است و سخنرانی‌های مختلفی نیز در باره جنبه‌های گوناگون معماری ایران در ممالک مختلف ایراد کرده است.

مهندس اشراق حدود ۱۵ سال است که در فرانسه سکونت دارد. ایشان عضویت سازمان بین المللی ICOMOS مربوط به حفاظت آثار باستانی و انجمن معماران و شهرسازان فرانسه را دارد و یک شرکت ساختمانی و معماری را اداره می‌کند.

* به ترتیب حروف الفباء.

دکتر وحید بهمردی در سال ۱۹۵۸ م. در اردن هاشمی در یک خانوادهٔ بهائی متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در آن کشور و متوسطه را در لبنان به انجام رساند و در دانشگاه امریکائی بیروت به تحصیل زبان و ادبیات عرب پرداخت. در سال ۱۹۸۴ م. به اخذ لیسانس و در سال ۱۹۸۶ م. به اخذ فوق لیسانس موقت شد. سپس به انگلستان رفت و در دانشگاه کمبریج به تحصیل پرداخت و به دریافت درجهٔ دکترا توفیق یافت. دکتر بهمردی برای تدریس معارف بهائی علاوه بر زبان و ادبیات عربی و فارسی به دانشگاه چارلز در پراگ پایتخت جمهوری چک دعوت شد و اکنون شش سال است که در آن دانشگاه به عنوان استاد زبان و ادبیات عربی و فارسی و معارف بهائی به تدریس مشغول است. در نتیجه برای اولین بار در اروپا دیانت بهائی به عنوان مادهٔ درسی رسمی در دانشگاه مزبور تدریس می‌شود. دکتر بهمردی از آغاز جوانی در تشکیلات امری به خدمت قائم بوده و مدتی به عضویت محفل ملی لبنان و سپس محفل ملی جمهوری چک مفتخر بوده است. از سال ۱۹۸۶ م. با اجازة بیت العدل اعظم بعضی از الواح منتشر نشدهٔ جمال اقدس ابهی را جمع‌آوری و تدوین نموده که تاکنون سه جلد آن تحت عنوان *لثالی الحکمة* به چاپ رسیده و جلد چهارم در دست تدوین است.

دکتر بهروز ثابت

دکتر بهروز ثابت در مشهد در خانواده‌ای مؤمن متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران به پایان رساند و سپس از دانشگاه ایالتی نیویورک به دریافت درجهٔ دکترا در تعلیم و تربیت نائل شد. دکتر ثابت به سمت استاد مشاور علوم تربیتی و محقق علوم اجتماعی با مراکز متعدد علمی و آموزشی عالیة امریکا همکاری داشته و دارد. ایشان در مجامع مختلفهٔ بهائی به ایراد کنفرانس‌های علمی پرداخته و مقالات و تحقیقات متنوعی را در زمینه‌های علمی، تربیتی و فلسفی به رشتهٔ تحریر درآورده است. دکتر ثابت در ایران در هیئت تحریریهٔ *آهنگ بدیع* و *ترانهٔ امید* عضویت داشت و مقالاتی از ایشان در این مجلات درج شده است. ایشان مدرّس انستیتوی بهائی ویلمت می‌باشند.

دکتر شاپور راسخ

ایشان پس از گذراندن دورهٔ دکترای ادبیات فارسی در طهران، به علوم اجتماعی روی آوردند و بعد از احراز لیسانس اقتصاد و فوق لیسانس علوم اجتماعی در دانشگاه ژنو (سوئیس) دکترای خود را در رشتهٔ جامعه‌شناسی به پایان رساندند. آقای دکتر راسخ سال‌ها استاد دانشگاه طهران بودند. در حال حاضر به سمت مشاور با یونسکو همکاری می‌کنند و دو کتاب در زمینهٔ تعلیم و تربیت برای این سازمان بین‌المللی تألیف نموده‌اند. از چند سال قبل به عضویت هیأت مشاورین قارهٔ اروپا برگزیده شده‌اند. جناب دکتر راسخ مقالات متعددی به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند که در مجلات *آهنگ بدیع*، *عندلیب*، *پیام بهائی*، *سخن و نگین* منتشر شده است. از ایشان اشعار دل‌انگیزی در مجلهٔ *پیام بهائی* و مجلدات خوشه‌ها به چاپ رسیده است. جناب دکتر راسخ از پایه‌گذاران انجمن ادب و هنر هستند و

همکاری مستمر ایشان در هیأت اجرائی بسیار مغتنم و پرارزش است.

دکتر هوشنگ رأفت

دکتر هوشنگ رأفت در سال ۱۳۱۵ ش. در اصفهان در خانواده‌ای از متقدمین احباً متولد شد. ایشان نوه سید عبدالحسین محرز و نواده حاج سید جواد اصفهانی از مؤمنین عصر رسولی می‌باشد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در رشت انجام داده و در سال ۱۳۳۹ ش. از دانشگاه طهران به اخذ دکترا در پزشکی نائل شده‌اند. مدت ۱۲ سال در بیمارستان‌های اسکانندیانوی (نروژ و دانمارک) و یک سال در انگلستان به کار مشغول بودند و به اخذ تخصص در طب داخلی و بیماری‌های ریوی موفق شدند و از سال ۱۹۷۲ م. تا کنون در نروژ در مطب شخصی مشغول به کار هستند. دکتر رأفت در ایران در لجنه جوانان طهران و هیأت تحریریه آهنگ بدیع عضویت داشت و سالیانی چند در دانمارک و انگلستان به هجرت موفق شده است و اکنون نیز در محفل ملی نروژ عضویت دارد.

خانم ناهید روحانی

خانم ناهید روحانی (اختری) در سال ۱۹۴۹ م. در یزد متولد شدند. سه ساله بودند که به همراه والدین به هجرت رفتند و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در نقطه مهاجرتی با موفقیت به پایان رساندند. ایشان نظر به شوق و علاقه مفرط به تحصیل، با داشتن سه فرزند خردسال، با وجود شرایط دشوار اجتماعی برای بانوان به دانشگاه وارد شدند و به تکمیل تحصیل پرداختند و در رشته زبان و ادبیات عرب به اخذ لیسانس و نیز دیپلم تعلیم و تربیت نائل شدند و تنها دانشجویی بودند که بالاترین امتیاز را به دست آوردند. خانم روحانی به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی تسلط دارند و به تحریر و ترجمه مطالب امری موفق بوده و هستند و همیشه در کنار همسر خود در محل هجرت و نقاط مجاوره به خدمات متنوعه امری قائم و مفتخر بوده و می‌باشند.

دکتر نادر سعیدی

دکتر نادر سعیدی در سال ۱۹۵۵ م. در طهران متولد شد. در سال ۱۹۷۷ م. فوق لیسانس خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه پهلوی شیراز دریافت داشت و سپس به امریکا رفت و از دانشگاه ویسکانسین به دریافت درجه دکترا در جامعه‌شناسی نائل آمد. دکتر نادر سعیدی پس از فراغت از تحصیل، در دانشگاه‌های ویرجینیا، لوس آنجلس، وندربلت و کارلتون کالج تدریس کرده و نیز به تحقیق و نگارش در مسائل فلسفی و علمی به خصوص در مواضع امری و ایراد نطق و خطابه در مجامع علمی پرداخت. دکتر سعیدی تاکنون علاوه بر مقالات متعدد، رسالاتی تحت عنوان عقل، دین و جامعه در اندیشه بهائی، رساله مدنیته و مسأله تجدّد در خاور میانه، انسان در عرفان بهائی و مظهریت شالوده‌الهیات بهائی به رشته تحریر کشیده که همه به چاپ رسیده‌اند.

آقای فرّخ غفّاری

آقای فرّخ غفّاری در سال ۱۳۰۰ ش. در طهران در خانواده‌ای معروف و قدیمی متولّد شد. پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه به فرانسه رفت و از دانشگاه گرونوبل در رشته ادبیات به اخذ درجه لیسانس موفق شد و سپس به ایران مراجعت کرد. آقای غفّاری در سال ۱۳۲۸ ش. کانون ملی فیلم را تأسیس کرد. ایشان فیلم‌های «جنوب شهر» ۱۳۳۸ ش. - «شب قوزی» ۱۳۴۲ ش. - «زنبورک» ۱۳۵۱ ش. و ۱۴ فیلم مستند را کارگردانی کرده‌اند. آقای غفّاری از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۶ م. مدیر عامل فدراسیون جهانی سینماتک‌های پاریس بوده‌اند. همچنین مشاغل ذیل را در ایران به عهده داشته‌اند: مؤسس و مدیر کانون فیلم و فیلم‌خانه‌های ملی ایران (۱۳۳۷-۱۳۵۸ ش.)؛ معاون رادیو تلویزیون ملی ایران (۱۳۴۵-۱۳۵۷ ش.)؛ قائم مقام جشن هنر (۱۳۴۶-۱۳۵۷ ش.). ایشان کتب ذیل را تألیف و منتشر کرده‌اند: سینمای ایران (به زبان فرانسه) ۱۹۷۳ م. - راهنمای شمال ایران ۱۳۴۷ ش. - تأثر ایرانی (با همکاری بکتاش) ۱۳۵۰ ش. ضمناً در سال‌های اخیر مقالات متعدّد در باره سینما به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی نوشته‌اند که در نشریات مختلف به چاپ رسیده است. آقای غفّاری با سوابق متعدّدی که در امور سینمایی دارند به عنوان یکی از کارشناسان مطلع و صاحب‌نظر ایرانی در محافل هنری معروف و مشهور می‌باشند.

دکتر باهر فرقانی

دکتر باهر فرقانی در سال ۱۳۰۷ ش. در ایران متولّد شد. پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه در رشته داروسازی از دانشگاه طهران به اخذ درجه دکترا نائل آمد و سالیانی چند در طهران به کار اشتغال داشت. در آن زمان در لجنات ملی و محلی و نیز هیأت تحریریه آهنگ بدیع عضویت داشت. در سال ۱۹۶۰ م. در نقشه ده ساله با خانواده به دانمارک هجرت کرد و به عضویت محفل ملی آن اقلیم انتخاب شد و هم در این کشور به مطالعات علمی در رشته شیمی موادّ غذایی و تهیه واکسن مشغول بود. در سال ۱۹۶۴ م. به ایران مراجعت کرد و ۵ سال در محفل روحانی طهران عضویت داشت. در سال ۱۹۷۱ م. به استرالیا هجرت کرد و ۱۶ سال در صنایع داروسازی آن سرزمین به کار مشغول بود و نیز در لجنات مختلف عضویت داشت و در مدارس تابستانه و انجمن مطالعات امری استرالیا به ایراد کنفرانس می‌پرداخت. ایشان از سال ۱۹۸۹ م. تاکنون در مرکز جهانی در اداره آرشیو، قسمت مطالعه و مطابقت نصوص و الواح به کار مشغولند. دکتر فرقانی کتاب‌های تاریخ پزشکی، داروهای نوین، تندرستی برای زندگی بهتر را ترجمه و منتشر کرده و مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره ایام متبرّکه و محرّمه به زبان انگلیسی تألیف نموده است. همسر ایشان در تمام این مراحل شریک و سهیم و مشوق و همکاری دلسوز برای ایشان بوده و هستند.

آقای محمود ورقا در خانواده معروف ورقا در طهران متولد شد. دوره ابتدائی و متوسطه را در طهران به پایان برد و از دانشکده حقوق به دریافت لیسانس نائل گردید و سالیانی چند در آن شهر به امور تجاری اشتغال داشت. در سال ۱۹۶۸ م. به اروپا منتقل شد. مدتی با خانواده در آلمان (هامبورگ) سکونت گزید و سپس به انگلستان نقل مکان کرد. ایشان در ایران در انجمن سخن، لجنه ملی جوانان، لجنه جوانان طهران و محفل روحانی نیاوران عضویت داشت و در انگلستان نیز سالی چند در محفل روحانی تری ریورز عضو بود و اکنون نیز عضویت محفل روحانی هیلنگدون را دارا می باشد. آقای ورقا چند سال است در هیأت اجرائی انجمن ادب و هنر عضویت دارد.

دکتر فریدون وهمن

دکتر فریدون وهمن تحصیلات خود را در دانشگاه های طهران، لندن و کپنهاگ به اتمام رسانده و اینک استاد رشته زبان های قدیمی ایرانی در دانشگاه کپنهاگ می باشد. مقالات و آثار او در آهنگ بدیع، پیام بهائی، سخن، راهنمای کتاب و دائرة المعارف ایرانی منتشر شده و مؤلف و مترجم چند کتاب در زمینه های زبان شناسی، لهجه شناسی، دین زردشتی و فلکلور ایران می باشد. وی در سی سال اخیر در دانمارک زندگی کرده است. ایشان عضو هیأت اجرائی انجمن ادب و هنر می باشند.

هشتمین دوره سالیانه انجمن ادب و هنر «دوره حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی»

هشتمین مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر که به نام «دوره حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی» نامیده شده بود از ۱۲ تا ۱۸ اوت ۱۹۹۶ در آکادمی لندگ با شرکت متجاوز از ۱۹۰ نفر از ۲۱ کشور برگزار شد. این دوره را دکتر شاپور راسخ نماینده مشاورین قاره اروپا با سخنان مبسوط خود افتتاح کردند. سپس نماینده محفل روحانی ملی سویس و جناب دکتر دانش مدیر آکادمی لندگ هر یک بیاناتی ایراد کردند و پس از اجرای برنامه موسیقی ایرانی و آشنائی دوستان با یکدیگر نمایشگاه‌های هنری افتتاح شد.

در این دوره کنفرانس‌هایی به شرح زیر ایراد شد: احوال و آثار حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی (دکتر هوشنگ رأفت از نروژ) - الواح نازله به اعزاز حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی (دکتر باهر فرقانی از مرکز جهانی) - معرفی دلائل العرفان (مقاله به قلم دکتر وحید بهمردی) - داستان‌هایی از حاجی میرزا حیدر علی (محمود ورقا از انگلیس) - نظم نوین جهانی و تحولات فکری عصر جدید (دکتر بهروز ثابت از امریکا) - حضور ایران در اسلام (دکتر فریدون وهمن از دانمارک) - نگاهی به تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیاً (دکتر نادر سعیدی از امریکا) - تاریخچه سینمای ایران (به همراه نمایش فیلم‌های ایرانی) (فرخ غفاری از فرانسه) - ملاحظاتی در باره موسیقی ملی ایران (مهندس عبدالحمید اشراق از فرانسه) - آینده تعلیم و تربیت از منظر آثار بهائی (دکتر بهروز ثابت) - مروری بر کلمات مبارکه مکتونه عربی (خانم ناهید روحانی). در این دوره دو نفر از مشاورین افریقا و اروپا حضور داشتند و بیاناتی ایراد کردند. سپس حاضران پیشنهادها و انتقادات خود را بیان نمودند.

در این دوره برنامه‌های تئاتری فارسی توسط گروه هنری داروک اجرا شد که مورد استقبال قرار گرفت. همچنین گروه موسیقی ایرانی به سرپرستی جناب رحمت الله بدیعی و با شرکت خانم هاگلی صمیمی و پریسا ذبیحی مقدم و آقایان امان الله موقن - مسعود میثاقیان - کمال مظلومی - دکتر ساسان داروگر برنامه‌های موسیقی اجرا کردند. یک شب ویدئوی گروه باله شیدا همراه با توضیحات سرکار خانم دانش نشان داده شد و شب‌ها جلسات شعرخوانی دائر بود. نمایشگاه‌های هنری توسط خانم موقن و خانم پروین حاتم و آقای موقن دائر بود.

در این دوره به موازات دوره اصلی، برنامه مخصوص جوانان و نوجوانان به سرپرستی جناب دکتر فریدون وهمن و شرکت خانم دکتر مهری راسخ و خانم فردوس روشنگه اجرا شد و شرکت‌کنندگان جوان با ادب و فرهنگ و تاریخ ایران آشنا شدند و در زمینه سواد آموزی به نوجوانان اقداماتی صورت گرفت. در این دوره مجلد هفتم از خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر که حاوی کنفرانس‌های دوره گذشته (نبیل اعظم) بود و به طرز زیبایی چاپ شده بود عرضه شد.

نشریات انجمن ادب و هنر

- | | |
|------------------------------------|---|
| دورهٔ عندلیب | ۱- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۱) |
| دورهٔ مصباح | ۲- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۲) |
| دورهٔ طاهره | ۳- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۳) |
| دورهٔ قلم‌اعلی | ۴- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۴) |
| دورهٔ ورقا | ۵- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۵) |
| دورهٔ بیان | ۶- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۶) |
| دورهٔ نبیل اعظم | ۷- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۷) |
| دورهٔ حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی | ۸- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۸) |
| به‌کوشش ابوالقاسم افغان | ۹- چهار رسالهٔ تاریخی در بارهٔ طاهره قزّه‌العین |
| برگزیدهٔ اشعار فرمند مقبلین | ۱۰- نغمه‌های الهام |
| اثر بهاء‌الدین محمد عبّدی | ۱۱- صد شاخه گل |
| مجموعه‌ای از شاهکارهای مشکین قلم | ۱۲- مشکین قلم هنرمند خط‌نگار قرن نوزدهم |
| مجموعهٔ اشعار دکتر امین‌الله مصباح | ۱۳- گنجینهٔ امین |
| | ۱۴- رسالهٔ بازخوانی قطعات مشکین قلم |

KHOOSH-1-HÁ'1 AZ KHARMAN-1-ADAB VA HONAR (8)
Proceedings of a Seminar on Hájí Mirzá Haydar-'Ali Işfahání
Society for Persian Arts and Letters, Landegg Academy, Switzerland
Published by Áşr-i-Jadid, Darmstadt, Germany
First edition in 500 copies
Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany
154 B.E. - 1997 A.D.
ISBN 3-906-726-03-7

KHOOSH-I-HÁ'I AZ
KHARMAN-I-ADAB VA HONAR

8

Proceedings of a Seminar
on
Ḥájí Mírzá Ḥaydar-'Alí Işfahání

Society for Persian Arts and Letters
Landegg Academy
CH-9405 Wienacht/AR, Switzerland

Published by Áşr-i-Jadid, Darmstadt, Germany